

اعجاز امیران عالم

معجزات

امام زمان (حضرت ولی عصر)

از ولادت مبارک تا ظهور



احمد متوسل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعجاز امیران عالم



معجزات حضرت

بقیۃ اللہ الاعظم امام زمان عجل اللہ تعالی فرجه شریف

از ولادت تا بعد از ظہور

م: احمد موستل

سرشناسه	: متوسل، احمد
عنوان و نام پدیدآور	: معجزات امام زمان ز ولادت مبارک تا ظهور / تألیف احمد متوسل
مشخصات نشر	: قم: دارالفکر، ۱۳۸۶
مشخصات ظاهری	: ۱۹۲ ص.
شابک	: 978-964-2611-58-4
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: بالای عنوان: اعجاز امیران عالم.
رده‌بندی کنگره	: ۲۳ م / BPTV
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۵۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۸۵۳۴۷



انتشارات دارالفکر

مؤسس: مرحوم حضرت حجة الاسلام والمسلمین
آقای حاج سید عبدالحمید مولانا (ره)

معجزات امام زمان (عج) از ولادت مبارک تا ظهور

مؤلف: احمد متوسل

ناشر: انتشارات دارالفکر

چاپ: قدس، قم، ۷۷۳۱۳۵۴

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۸۷

شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال

شابک: 978-964-2611-58-4 ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۱۱-۵۸-۴

انتشارات دارالفکر:

◀ قم، خیابان صفائیه، جنب مدرسه امیرالمؤمنین (ع)، پلاک ۶۳۶

تلفن: ۷۷۴۳۵۴۴ - ۷۷۳۳۶۴۵ - فاکس: ۷۷۳۸۸۱۴

◀ تهران - خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

روبروی اداره پست، پلاک ۲۳۸ - تلفن ۶۶۴۰۸۹۲۷ - ۶۶۴۰۹۳۵۲

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۰

بخش اول

معجزات امام زمان ارواحنا فداه قبل از ولادت مبارک

فصل اول

درخشش نورانیت قطب عالم وجود مهدی موعود ارواحنا فداه قبل از آفرینش

- درخشندگی فوق العاده در عرش رحمان ۱۵
من او را و کسانی که او را دوست بدارند دوست دارم ۱۶
گرامی ترین افراد نزد خداوند ۱۷
مهدی امته در صحیفه درخشنده ۱۸
به این ایستاده انتقام خواهم کشید ۲۰

فصل دوم

اخبار غیبیه خاندان پیامبر ﷺ در باره متجی انسانها

- هدایتگر امت ۲۳
سر پیچیده آفرینش ۲۳
قطع کننده و پایان دهنده حجتها ۲۴
دارنده پرچم پیامبر ﷺ ۲۴
تاکی در انتظاری ۲۵
در واپسین حرکت تاریخ، بار عام الهی ۲۵
به یاد آخرین برگزیده حق، وارث اشک و خون ۲۶
عبادت خدا بخاطر وجود امیر عالم ۲۷
فرجش پایان بخش اندوهها ۲۷
نشانی چون مهر نبوت ۲۸
مهدی ما ۲۸



۲۹	فقط قائم ما این گونه است
۳۰	غیبت در غربت و غم
۳۰	انتظار توشهٔ اخلاص
۳۱	در یک شب اصلاح می‌کند
۳۱	چراغ هدایت در تاریکی‌های مطلق
۳۲	زمزمهٔ منتظران در فراق آب گوارا
۳۳	استقامت، رمز سعادت و رستگاری
۳۳	روزگار در او اثر نمی‌گذارد
۳۴	انتظار برترین اعمال
۳۵	زمین را از عدالت پر می‌کند
۳۵	ماجرای شگفت بانویی از بهترین بانوان دنیا
۴۲	دعا، فرشتهٔ نجات

بخش دوم

معجزات امام زمان ارواحنا فداه در هنگام ولادت و بعد از آن

فصل اول

معجزات امام زمان ارواحنا فداه در هنگام طلوع نور مقدسش

۴۵	معجزه‌ای زیبا، هنگام ولادت با سعادت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف
۵۰	نقش بازوان حیدری
۵۰	نوری به آخرین نقطهٔ آسمان
۵۱	در بدو تولد
۵۱	به سبب تو دشمنان را عذاب می‌کنم
۵۲	بر روی دست من ناپدید شد
۵۴	روشنی بخش دل‌های به اسارت کشیده
۵۴	مولودهای مبارک در فرخته‌شبهها

فصل دوم

معجزات امام زمان ارواحنا فداه در دوران کودکی مبارک

۵۶	دژ محکم و پناه‌گاه امن
۵۶	شادمانی وصف ناشدنی
۵۷	آنچه بر همهٔ انبیاء نازل شده بخوان
۵۸	یک روز مطابق یک سال
۵۹	از برکت آن چشم شفا یافت
۵۹	پرده را بالا زده کسی را ندیدم
۶۰	چهره‌اش مانند ماه شب چهاردهم می‌درخشید
۶۱	به تمام سؤالاتم پاسخ فرمود
۶۷	انا بقیة الله



نشانه‌های رستگاری ۶۹

بخش سوم

معجزات قطب عالم حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام در عصر غیبت صغری

فصل اول

معجزات حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در عصر غیبت صغری

- بدون اینکه سؤال نمایم ۷۵
- موسایی بر دریای نیل ۷۵
- این همان دعایی است که پدرت در حق تو کرد ۷۶
- بزودی به آنها محتاج خواهی شد ۸۱
- از سخن او به خود لرزیدم ۸۳
- آگاهی دقیق امام زمان ارواحنا فداه ۸۶
- در صلوات از همه آنها نام ببر ۸۶
- گرمی بخش دلها ۹۲

فصل دوم

معجزات حضرت ولی عصر ارواحنا فداه که به دست سفیران خاص انجام شده

- حضرت مهدی علیه السلام به شما دستور داده به کربلا بروید ۹۶
- موج روح تسلیم در مقابل حق ۹۷
- شمس طلای گم شده ۹۷
- این گونه رحلت خواهم کرد ۹۸
- رهمراه با قافله آخری برو ۹۹
- به تو بگویم در آن کیسه چیست؟ ۹۹
- این سکه از آن مانیست ۱۰۰
- مفارقت از دنیا تا شش روز دیگر ۱۰۱

بخش چهارم

معجزات امام زمان ارواحنا فداه در دوران غیبت کبری

- چرا دعای فرج را نمی خوانی ۱۰۵
- هزاران در راه مانده مرا می خوانند ۱۰۹
- می دانم اوقات تو به تنگدستی می گذرد ۱۱۲
- منم؛ صاحب امر ۱۱۳
- آن محمل باکسانی که با آن بودند ۱۱۵
- آبی ظاهر و فوران کرد ۱۱۵
- به مردم بگو به آن مکان با شوق رو بیاورند ۱۱۶



۱۲۱ من قائم آل محمد (عج) هستم
۱۲۴ در جستجوی حقیقت
۱۳۱ شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن
۱۳۱ دیدگانم به هدایت روشن شد
۱۳۳ آنان که به نگاهی خاک را کیمیا کنند
۱۳۴ گمان نکنید اینها طفل هستند
۱۳۶ تو ای ماه ما در دل هستی
۱۳۷ تشرف علامه بزرگوار سید بحر العلوم <small>رحمته</small> و گریه بر امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۳۹ خون بجای اشک در فراق امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۴۰ صبح و شام خونین دیده عالم بین
۱۴۰ بخاطر فرج امیر صالحان
۱۴۱ برای فرج من دعا کنید
۱۴۲ فریادرس بی پناهان
۱۴۴ دست در دست امام زمان <small>علیه السلام</small>

بخش پنجم

معجزات حضرت بقية الله الأعظم عجل الله تعالى فرجه در عصر ظهور

فصل اول

برخی از حوادث قبل از قیام مهدی امتها علیه السلام؛ در اخبار غیبی خاندان وحی علیهم السلام

۱۴۷ آتشی از مشرق زمین
۱۴۷ صورتی در ماه دیده می شود
۱۴۸ صیحة آسمانی یا نفخة سور جبرئیل
۱۴۸ عذاب دردناک ظالمان در دنیا
۱۴۹ باران رحمت
۱۴۹ پایان بخش همه غمها و ناکامیها

فصل دوم

معجزات امام زمان ارواحنا فداه در دوران ظهور

۱۵۱ ظاهر کننده دین حق
۱۵۱ ندای آسمانی
۱۵۲ امام زمان <small>علیه السلام</small> سایه ندارد
۱۵۲ نشانه جانشینی پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۵۲ قلب عالم امکان
۱۵۲ جوان ترین فرد عالم است
۱۵۳ آمد امر خدا پس شتاب نکنید



۱۵۳	این مهدی است از او پیروی کنید.....
۱۵۳	سروش آزادی.....
۱۵۴	راه‌های شناخت واقعی در اختیار امیر عالم.....
۱۵۴	هیچ چیزی از او پنهان نیست.....
۱۵۴	فرشتگان مقرب خدمتگزاران او هستند.....
۱۵۵	در قدرت همتایی ندارد.....
۱۵۶	طلوع آفتاب از مغرب.....
۱۵۶	معجزات هفتگانه.....
۱۵۶	آب مأمور دستورات امیر عالم.....
۱۵۷	آتش با اجازه‌اش می‌سوزاند.....
۱۵۷	امیر نمایندگان آفرینش؛ فرزند طور و سینا.....
۱۵۸	صاحب برهان قاطع.....
۱۵۸	وارث همه اولیاء و پیام اوران.....
۱۵۸	فرزند مشعر و منی.....
۱۵۹	سرآمد همه برگزیدگان عالم.....
۱۵۹	دنیا برای او در کف دستان مبارکش.....
۱۶۰	جوآنمردان خطه ایثار و رهائی بخشان انسانها.....
۱۶۱	سنگ اسرارآمیز.....
۱۶۱	همه مردم دنیا این نور را می‌بینند.....
۱۶۲	فرشتگان یاری دهنده.....
۱۶۴	پایان بخش اندوه‌ها و غمها.....
۱۶۵	دانش بی‌کسران.....
۱۶۶	موقعیت اولیاء خداوند.....
۱۶۶	در حالی که رحمت خداوند نارل شود.....
۱۶۷	سید شهیدان عالم برمی‌گردد.....
۱۶۷	نور درخشنده دستان معجره نشان امیر عالم.....
۱۶۸	طراوت در مسجد کوفه.....
۱۶۸	خداوند به او السلام می‌کند.....
۱۶۹	نسیم حیات بخش (پیراهن یوسف زهراء <small>علیها السلام</small>).....
۱۷۰	فقط بر قامت دلربای مولی انس جان.....
۱۷۰	طلوع دوباره خورشید درخشنده اسلام در پایگاه وحی.....
۱۷۱	پرچم فرح آفرین.....
۱۷۱	ندای ذوالفقار.....
۱۷۲	جهان مدینه طیبه.....
۱۷۲	سرور ظهور.....
۱۷۲	شمشیر رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۷۳	آشکار کننده گنجها و ذخائر زمین.....



فصل سوم

معجزات اصحاب امام زمان ارواحنا فداه در زمان ظهور

۱۷۵	بین رکن و مقام
۱۷۶	به آنچه در دستانت نوشته ، عمل کن
۱۷۶	افتخار زمین به یاران حضرت
۱۷۷	توانمندی شگفت از اصحاب آن حضرت
۱۷۷	شمشیرهای آسمانی
۱۷۸	افتخار آفرینان و نجات بخشان بشریت
۱۷۸	ما فوق دانش ، ماورای اندیشه ها
۱۷۹	آرایش جنگی شگفت
۱۷۹	شمشیر یا ذوالفقار آسمانی
۱۸۰	یاران جن
۱۸۱	اطاعت از یاران امیر عالم

فصل چهارم

تأثیرات ظهور در نظام آفرینش

۱۸۲	روزها و ماهای بعد از ظهور حضرت مهدی <small>عج</small>
۱۸۳	تربیت کننده زمین
۱۸۳	بی نیازی مردم از نور خورشید و ماه
۱۸۴	برداشته شدن صفتهای بد از انسان
۱۸۴	عزتمندی انسانها
۱۸۴	پایان بخش همه غمها و ناکامیها
۱۸۵	پاره های جگر زمین
۱۸۵	خیر تنها می ماند و بدی نابود می شود
۱۸۵	دنیا بهشت حیوانات
۱۸۵	امنیت وعده داده شده
۱۸۶	بهشت در دنیا و میهمانی جاودان الهی
۱۸۷	در باب تکمیل عقول
۱۸۸	چنین شخصی نایاب است
۱۸۹	توانمندی های شگفت
۱۸۹	شجاعت میراث ابرار
۱۸۹	توانمندی شگفت در بینایی چشم
۱۹۰	کشته شدن شیطان
۱۹۰	ریشه کن شدن فساد
۱۹۱	منابع و مصادر



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیشگفتار

برای شخصیت بزرگی همچون ولیّ عالم امکان حضرت صاحب عصر و زمان علیه السلام که قرن‌ها در بین مردم زندگی می‌کند و بشریت امروز در دیدن آن خورشید عالم تاب ناتوان است و همگان را به تحییر و داشته، خود بزرگترین اعجاز به شمار می‌رود.

اما اندیشمندانی که به سرنوشت و عاقبت امت‌های گذشته با دقت آگاهی دارند، به خوبی می‌دانند که: به خاطر اعمال ناشایست مردم، خداوند اولیاء خود را از دیدگان آنها پنهان می‌گرداند، این امری است که در تاریخ چندین مرتبه اتفاق افتاده است.

اما جمع آوری و بازگو نمودن نشانه‌ها، دلائل و معجزات سرپرستان دین خدا که از دیرباز مورد نظر محدثان شیعه بوده، بخاطر عبرت بشر و شناخت صحیح از خاندان وحی علیهم السلام و موقیّت آنها در زمان و عصر غیبت بوده نه فقط نقل تاریخ.

اگر در باره وجود شریف امام زمان ارواحنا فداه از بدو تولّد تا بعد از ظهورش مطالعه شود، همواره زندگانی آن حضرت همراه با اعجاز بوده و می‌باشد.

یکی از روشهایی که می‌توان انسانها را به موقیّتها و وظایفشان در قبال



امامشان و همچنین دینداری آنها آشنا نمود، بیان شیرین معجزات امام زمان علیه السلام به گونه‌های مختلف و سبکهای متنوع است. در آن صورت است که کافران و ستمگران به عذاب دردناک یقین کرده و مؤمنان از ذنبت‌هایی که به آن عادت کرده‌اند خارج شده به قدرت، عظمت و رأفت خداوند پی برده، وبه لطف و کرم خداوند امیدوار می‌شوند. و در کانون گرم انتظار و شوق به وارث پیامبران وارد شده و سختی‌های غیبت را به آرامی پشت سر خواهند گذاشت.

این نوشتار به بخش‌هایی از معجزات آن بزرگوار از ولادت مبارک ایشان تا بعد از ظهور اشاره شده است. از خداوند متعال مسئلت داریم تا همه ما را به کردارهای صالح توفیق و یاری دهد و در کانون دعای گرم ولی خود امام زمان ارواحنا فداد منظور بدارد.

﴿ يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلُنَا الضَّرَّ وَجِنَّا بِيضَاعَةَ مَرْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴾ .

ای عزیز یگانه حجّت حق، ما با همه اهل خود به فقر و زیان و بیچارگی گرفتار شدیم و با متاعی ناچیز و بی‌قدر حضور تو آمدیم؛ محبت فرما و بر قدر احسانت به ما بیفزا و از ما به صدقه‌ای دستگیری کن که خدا صدقه دهندگان را نیکو پاداش می‌دهد.

تقدیم به ملجع ایمان آورندگان کریمه آل طاها علیهم السلام؛

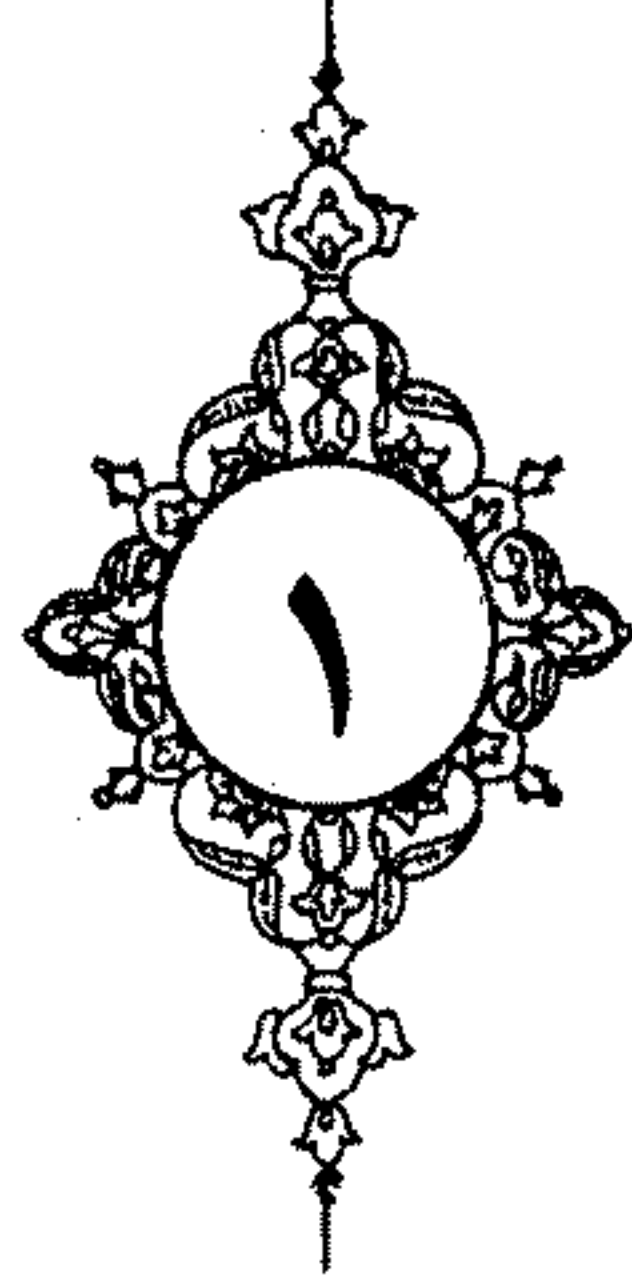
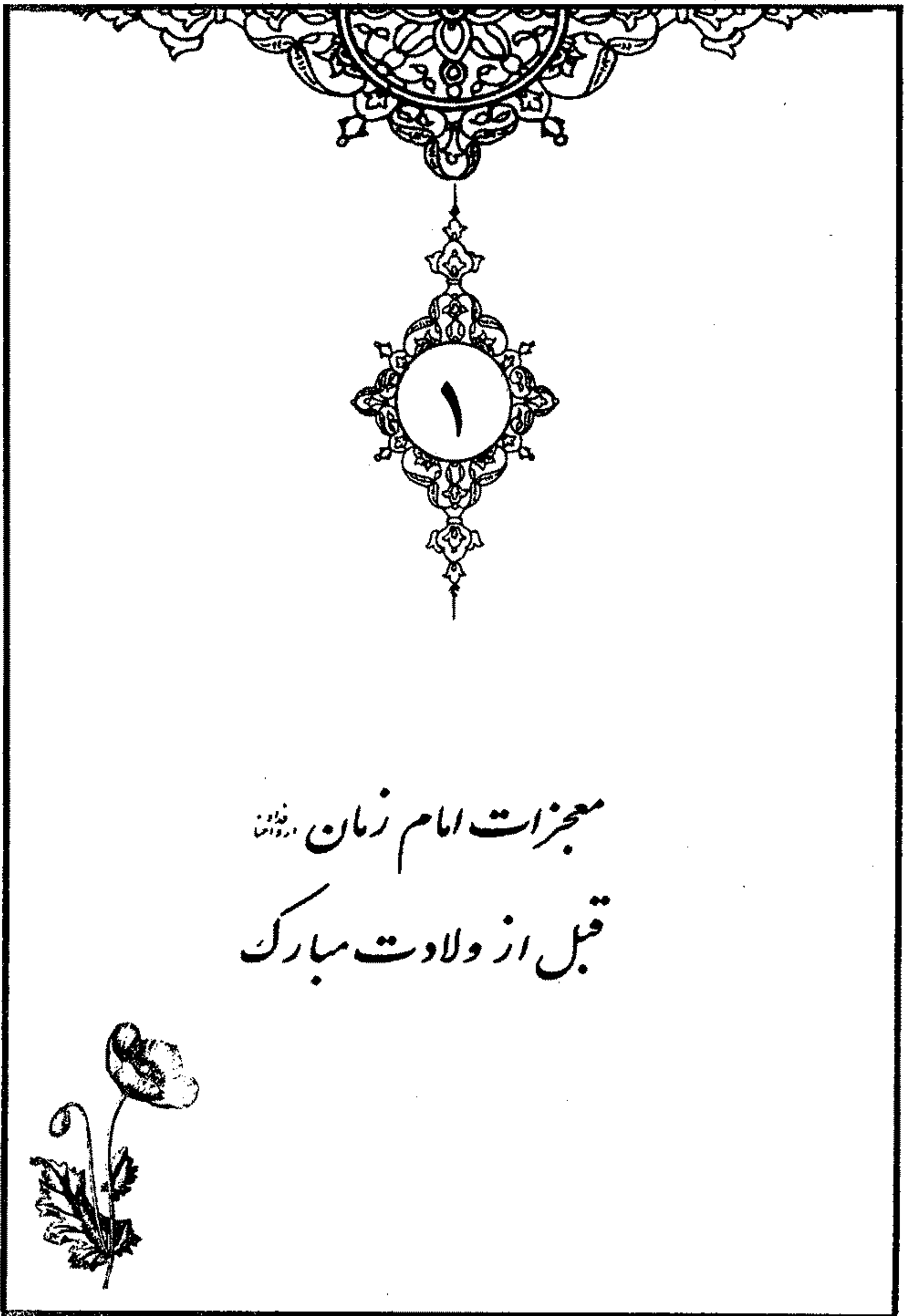
مستوره مظلومه سرور بانوان، اخت الرضا علیه السلام

حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

نیمه ذی الحجة ۱۴۲۷ میلاد امام همام حضرت هادی علیه السلام

احمد متوسل





معجزات امام زمان علیه السلام
قبل از ولادت مبارک



فصل اوّل

درخشش نورانیت قطب عالم وجود مهدی موعود ارواحناده قبل از آفرینش

دارنده پرچم و لواء آخرت امیر المؤمنین علیه السلام
در بخشی از فرموده‌های ارزشمند خود می‌فرماید:

ما نورهای آسمان و زمین هستیم، و کشتی‌های
نجات انسانهایم، دانش‌ها در ما پنهان است و ما گنجینه آن
هستیم، فرجام همهٔ امورات به سوی ما می‌باشد، با مهدی
ما؛ حجت خداوند تمام می‌شود، او آخرین امام
معصوم علیه السلام، نجات بخش همهٔ امتها، انتهای نور و سرّ
پیچیدهٔ آفرینش است. کسانی که به رشته محبت و ولایت
ما چنگ زده و با عشق ما محشور می‌گردند، باید شادمان
باشند.

امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور: ۱۲۲.

□ درخشندگی فوق العاده در عرش رحمان

رسول مکرم اسلام، حضرت محمد مصطفی ﷺ فرمودند:

شبی که مرا به آسمان بردند، خداوند جل جلاله فرمود: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ
بِمَا أُنزِلَ مِنْ رَبِّهِ﴾ عرض کردم: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۱

فرمود: راست گفתי ای محمد؛ چه کسی را در میان امت خلیفه
گذاشتی؟ عرض کردم: بهترین امت را. فرمود: علی بن ابی طالب.

عرض کردم: بلی ای پروردگار من؛ سپس خدای تعالی فرمود:

من علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه از اولاد او را از اصل نور

خودم خلق نمودم. ای محمد؛ آیا دوست داری ایشان را ببینی؟

عرض کردم: آری ای پروردگار من؛ فرمود: به جانب راست عرش

نگاه کن. هنگامی که نگاه کردم، دیدم علی، فاطمه و همه (امامان)

تا حسن بن علی (علیه السلام) در میان آب تنگی از نور ایستاده بودند و نماز

می کردند. در میان ایشان مهدی (علیه السلام) می درخشید چنان که گویا

ستاره ای درخشنده بود.^۲

□ من او را و کسانی که او را دوست بدارند دوست دارم

امام باقر علیه السلام می فرماید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

شبی که به معراج رفتم، خداوند عزوجل به من وحی فرمود: یا محمد؛ چه کسی را در زمین از امتت به جای خود گذاشتی؟ در حالی که خدا دانایتر بود. عرض کردم: ای پروردگرم؛ برادرم را.

خداوند فرمود: علی بن ابی طالب را.

عرض کردم: آری ای پروردگار من؛

خداوند متعال فرمود: ای محمد؛ بدرستی من نگاه نمودم به اهل زمین با اطلاع کامل، پس تو را برای ذکر و یاد خودم انتخاب نمودم. به یاد تو هستم مگر اینکه تو هم به یاد من هستی، پس من محمود هستم و تو محمد. سپس نگاه نمودم به اهل زمین به اطلاع تامی و اختیار نمودم از آنها علی بن ابی طالب را و او را وصی و جانشین تو قرار دادم. تو سید و بزرگ انبیاء هستی و علی سید و بزرگ جانشینان آنها. من اسم او را از اسمهای خود گرفتم، من الأعلى هستم و او علی، ای محمد؛

إني خلقت علياً و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة من نور واحد، ثم عرضت ولايتهم على الملائكة، فمن قبلها كان من المقرّبين و من بعدها كان من الكافرين.

یا محمد؛ لو أنّ عبد من عبادي عبدني حتى ينقطع، ثم لقيني جاحداً لولايتهم أدخلته ناري.

همانا من؛ علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از او را از یک نور آفریدم، سپس ولایت و دوستی آنها را بر فرشتگان عرضه نمودم، فرشتگانی که پذیرفتند - ولایت و دوستی آنها را - از نزدیکترین اشخاص به من شدند و کسانی که نپذیرفتن از کافران شدند.



ای محمد؛ اگر بنده‌ای از بندگانم مرا عبادت کند تا اینکه نفسش قطع شود، و مرا ملاقات کند در حالی که ولایت و دوستی آنها را نداشته باشد، او را بر آتش داخل می‌کنم.

سپس پروردگارم به من فرمود:

ای محمد؛ دوست داری آنها را ببینی؟

عرض کردم: آری. فرمود: از آنجا که هستی جلو تر بیا.

من نزدیکتر رفتم در حالی که دیدم علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن علیه السلام را و او - حضرت مهدی علیه السلام - را دیدم که در وسط آنها ایستاده و مانند ستاره‌ای درخشان می‌درخشید.

در آن حال به خداوند عرض کردم: ای پروردگار من؛ این‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: اینها امامان بعد از تو هستند و آن ایستاده، قیام کننده من است، کسی است که حلال می‌کند حلال مرا، و حرام می‌کند حرام مرا، و از دشمنانم انتقام می‌گیرد.

یا محمد؛ أحببه فإني أحبه و من أحب من يحبه. ۱

ای محمد؛ او را - حضرت مهدی علیه السلام - دوست بدار که همانا من او را دوست میدارم و دوست می‌دارم کسی را که او را دوست بدارد.

□ گرامی ترین افراد نزد خداوند

علی بن محمد خزاز قمی در کتاب «کفایة الأثر» می‌گوید:

حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: جبرئیل به من خبر داد، هنگامی که خدای

متعال نام محمد را در ساق عرش خود ثبت نمود، عرض کردم: ای پروردگار من؛ این نامی که در سرادق عرش مکتوب شده چنین می‌دانم که گرامی‌ترین آفریدگان نزد تو باشد. آنگاه خداوند دوازده شبیح از نور که از بدنهای بی روح بودند، در میان آسمان و زمین برای او نمودار نمود.

فقال: يا ربّ؛ بحقهم عليك إلا أخبرني عنهم، فقال: هذا نور عليّ بن أبي طالب و هذا نور الحسن و هذا نور الحسين و هذا نور عليّ بن الحسين و هذا نور محمد بن عليّ و هذا نور جعفر بن محمد و هذا نور موسى بن جعفر و هذا نور عليّ بن موسى و هذا نور محمد بن عليّ و هذا نور عليّ بن محمد و هذا نور حسن بن عليّ و هذا نور الحجة القائم المنتظر.

جبرئیل عرض کرد: پروردگارا؛ سوگند به آن حقی آنها بر تو دارند؛ مرا به نامهای ایشان آگاه فرما و آنها کیستند.

خداوند (عزوجل) فرمود: این نور علی بن ابی طالب است، این نور حسن، این نور حسین، این نور علی بن حسین، این نور محمد بن علی، این نور جعفر بن محمد، این نور موسی بن جعفر، این نور علی بن موسی، این نور محمد بن علی، این نور علی بن محمد، این نور حسن بن علی، و این نور حجة قائم منتظر عجل الله فرجه است.

حضرت اباعبدالله الحسین عجل الله فرجه در ادامه فرمود:

فكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: ما احد يتقرب إلى الله عزوجل بهؤلاء القوم، إلا اعتق الله رقبته من النار.

رسول خدا صلى الله عليه وآله همواره می‌فرمودند: احدی نیست که بواسطه آن گروهی که خداوند اشباحشان را به جبرئیل نشان داد تقرب به خدای متعال جوید، مگر آنکه خداوند او را از آتش آزاد می‌نماید.^۱

۱- عبقری الحسان (نه جلدی): ۱ / ۷۹. به نقل از کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاتنی عشر: ۱۹۰-۱۸۷.



□ مهدی ائمتها در صحیفه درخشنده

صدوق علیه السلام در کتاب «کمال الدین و عیون اخبار الرضا علیه السلام» و طبرسی علیه السلام در کتاب «احتجاج» و حموی در کتاب «فرائد السمطين» روایت کرده‌اند: هنگامی که زمان شهادت امام محمد باقر علیه السلام فرا رسید، پسرش امام صادق علیه السلام را فرا خواند تا عهد امامت را به وی بسپارد.

برادر آن حضرت - زید بن علی بن الحسین - عرض نمود: اگر آن چه را که حسن و حسین علیهما السلام معمول داشتند، درباره من معمول داری، امیدوارم که امر منکری را به جای نیاورده باشی.
امام باقر علیه السلام فرمود:

یا ابالحسن؛ إن الأمانات لیست بالمثال و لا العهود بالرّسوم و انما هی أمور سابقه عن حجج الله عزوجل.

ای ابالحسن؛ همانا امانت‌های الهی با هیچ چیزی برابری نمی‌کند. همچنین پیمان خداوندی مانند آداب و رسوم نیست بلکه بدرستی که - امامت - پیمانی از امور سابقی است که خداوند از حجت‌های خود گرفته است.

آنگاه امام علیه السلام جابر ابن عبدالله را خواند و به او فرمود: ای جابر؛ ما را از آنچه از صحیفه - صحیفه فاطمیه - دیدی حدیث نما.

جابر عرض کرد: آری، به محضر مبارک سرورم حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم تا ایشان را بخاطر تولد امام حسین علیه السلام تهنیت گویم، در دست آن بزرگوار صحیفه‌ای دیدم که از یک دانه در بود.

عرض کردم: ای سرور زنان؛ این صحیفه چیست؟

فرمود: در این صحیفه نامهای امامان از فرزندان من می‌باشد.

عرض کردم: به من بدهید تا آن را نگاه کنم.

فرمود: ای جابر؛ اگر نهی نبود چنین می‌کردم، لکن دست کسی نباید بر

آن برسد، آن را فقط پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) یا وصی پیامبر (عَلَيْهِ السَّلَام) یا یکی از اهل بیت (عَلَيْهِمُ السَّلَام) او می تواند لمس نماید ولی تو می توانی به ظاهر آن بنگری. جابر می گوید: آن چه را که در آن صحیفه مرقوم بود (نامهایی به این صورت) قرائت کردم:

ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی، أمه آمنة. ابوالحسن علی بن ابی طالب، أمه فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف. ابومحمد الحسن بن علی البر. ابو عبدالله الحسین بن علی أمهما فاطمة بنت محمد. ابومحمد علی بن الحسین العدل، أمه شهربانو بنت یزدگرد. ابوجعفر محمد بن علی الباقر، أمه ام عبدالله بنت الحسن بن علی بن ابی طالب. ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق، أمه ام فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر. ابوابراهیم موسی بن جعفر، أمه جارية اسمها حميدة. ابوالحسن علی بن موسی الرضا، أمه جارية اسمها نجمة. ابوجعفر محمد بن علی زکی، أمه جارية اسمها خیزران. ابوالحسن علی بن محمد الامین، أمه جارية اسمها سوسن. ابومحمد الحسن بن علی الرفیق، أمه جارية اسمها سمانة و تکتی ام الحسن. ابوالقاسم م ح م د بن الحسن هو حجة الله القائم، أمه جارية اسمها فرجس صلوات الله عليهم اجمعين.^۱

□ به این ایستاده انتقام خواهم کشید

امام باقر علیه السلام می فرماید: هنگامی که جدم حسین علیه السلام در کربلا کشته شد، همه فرشتگان به درگاه خداوند ناله و گریه کردند و عرض کردند: ای خدای ما؛ آیا نمی بینی برگزیده ات، فرزند برگزیده ات، و بهترین خلق تو را ظالمان کُشتند.

پس خداوند خطاب به فرشتگان فرمود:

قَرُوا مَلَائِكَتِي فَوْعَزَّتِي وَجَلَالِي لِأَتَقِمَنَّ مِنْهُمْ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ .
 آرامش داشته باشید، به عزت و جلالم سوگند؛ هر آینه حتماً انتقام
 خواهم کشید از آن ستمگران در زمان خودش.
 سپس خداوند پرده را برداشت و فرشتگان، امامان از نسل امام
 حسین علیه السلام را دیدند و خوشحال شدند، و به یکی از آنها که ایستاده و
 در حال نماز خواندن بود، نگاه کردند .

خداوند عزّ وجلّ فرمود:

بذلك القائم، انتقم منهم .

به این ایستاده، (حضرت مهدی علیه السلام) انتقام خواهم گرفت.^۱



اخبار غیبیه خاندان پیامبر ﷺ
در بارة منجی انسانها

آخرین پیام آور خدا، والاترین آنها

حضرت خاتم الأنبياء ﷺ فرزند برومندش، امام زمان ﷺ

را این چنین می ستایند:

او سرچشمه‌ای از دریای وسیع و ژرف است.
او قسمت کننده مقامها و رتبه‌هاست، که هر کس را
مطابق استعدادش، به او رتبه می دهد. او برگزیده و
انتخاب شده خداوند است و او وارث تمام علوم و
محیط و مسلط بر علوم و حقایق است.

□ هدایتگر امت

رسول اکرم ﷺ خطاب به دختر گرامی خویش، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام از صفات و خصوصیت حضرت مهدی علیه السلام هدایتگر امتش می فرماید:

يا فاطمة؛ والذي بعثني بالحق، أن منهما مهديّ هذه الأمة... وهو أعظم حسباً واکرم منصباً وأرحم بالرعيّة وأعدلهم بالسويّة.^۱
ای فاطمه؛ سوگند به آن کسی که مرا به حق برانگیخت، از این دو (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) مهدی؛ هدایتگر این امت به وجود آید که از همه ارزش و حسبش بزرگتر و رتبه و مقامش گرامی تر و به همه مردم ورعیّتش مهربان تر و از همه عدالتش بیشتر می باشد.

□ سرّ پیچیده آفرینش

آیت بلاغت و معدن دانش الهی امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف امیر صالحان می فرماید:

بزودی خداوند مردمی را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان نیز خدا را دوست می دارند و بزرگمردی که در میان آنها غریب و ناشناخته است فرمانروا و زمامدار امور می گردد.



آن وجود گرامی (حضرت) مهدی عجل الله فرجه است که چهره اش درخشان و گندمگون موهایش بور است. او جهان را به آسانی لبریز از عدل و داد می کند.

او در خردسالی و کودکی از پدر و مادر جدا می گردد و در رویشگاه^۱ و جایگاه تربیت خویش گرامی است.^۲

□ قطع کننده و پایان دهنده حجتها

دارنده پرچم و لواء آخرت امیر المؤمنین عجل الله فرجه در بخشی از فرموده های خود می فرماید:

نحن أنوار السماوات والأرض، وسفن النجاة، وفينا مكنون العلم، والينا مصير الأمور. ومهدينا تقطع الحجج، فهو خاتم الأئمة ومنقذ الأمة ومنتهى النور وغامض السر، فليهنأ من استمسك بعروتنا وحشر على محبتنا.

ما نورهای آسمان و زمین هستیم، و کشتی های نجات انسانهایم، دانش ها در ما پنهان است و ما گنجینه آن هستیم، و فرجام همه امورات به سوی ما می باشد.

با مهدی ما حجت خداوند تمام می شود، او آخرین امام معصوم، نجات بخش همه امتها، انتهای نور الهی و سر پیچیده آفرینش است. کسانی که به رشته محبت و ولایت ما چنگ زده و با عشق ما محشور می گردند باید شادمان باشند.^۳

□ دارنده پرچم پیامبر صلوات الله وسلامه

مولی امیر المؤمنین عجل الله فرجه در دیگر فرموده هایش درباره شخصیت پرچمدار دنیا و آخرت این گونه می فرماید:

۱- در روایاتی که در فصل کودکی امام عصر ارواحنا فداه در این نوشتار می آید بیان شده که منظور از جایگاه مکان فضائی و آسمانی در نزد پروردگار عالم است.

۲- امام مهدی عجل الله فرجه از ولادت تا ظهور: ۱۲۹ ح ۴. ۳- امام مهدی عجل الله فرجه از ولادت تا ظهور: ۱۲۲.



يظهر صاحب الراية المحمّديه و الدولة الأحمدية ، القائم بالسيف و الحال الصادق في المقال ، يمهد الأرض و يحيي السنة و الفرض .
هان ای مردم؛ (به هوش باشید که) پرچمدار پرچم محمّدی و فرمانروای دولت احمدی و قیام کننده با شمشیر عدالت و راست گفتار و شایسته کردار خواهد آمد، و زمین را برای زنده کردن روشها و آداب و واجبات الهی آماده خواهد نمود.^۱

□ تاکی در انتظاری

اول مظلوم عالم امیرالمؤمنین علیه السلام در غم آن پرده نشین در غربت و غم می فرماید:

ذاک امر الله و هو کائن وقتاً مریحاً .

فيا ابن خيرة الإمام، متى تنتظر؟ أبشر بنصر قريب من ربّ
الرحيم، فأبى و أمى عدة قليلة أسماؤهم في الأرض مجهولة.
این فرمان خداست و در هنگام مناسب خود به طور قطع و یقین روی خواهد داد.

ای فرزند بهترین بانوان؛ تا که برای ظهورت انتظار خواهی کشید.
به پیروزی نزدیک بشارت ده، پدر و مادرم فدای آن گروهی اندک و در شکوه و عظمت بسیار، که نامشان در زمین ناشناخته است.^۲

□ در واپسین حرکت تاریخ، بار عام الهی

شکافنده دانشها امام باقر علیه السلام از پدران گرامی خود علیه السلام نقل فرموده که
امیر مؤمنان علیه السلام بر فراز منبر فرمودند:

ای مردم؛ در واپسین حرکت تاریخ و آخرالزمان گرانمردی از
فرزندان من ظهور خواهد نمود.
او چهره اش سفید و آمیخته به سرخی است، شکمش اندک

۱- امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور: ۱۲۲ . ۲- امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور: ۱۲۱ .

برآمده ، پاهایش قوی و نیرومند و قامتش چهار شانه است و بر پشت مبارکش دو نشانه دارد یکی بر روی پوست و به رنگ آن ، و دیگری مانند نشانه پیامبر صلی الله علیه و آله در چهره .

او دو نام دارد «احمد و محمد» که نخستین نام او مخفی می گردد و نام دوم آشکار و علنی .

هنگامی که پرچمش به اهتزاز درآید ، شرق و غرب جهان را روشن می سازد و دست مبارکش را بر سر بندگان خدا می نهد و به برکت آن قلبهای ایمان آورندگان از قطعه های آهن سخت تر و مقاومتر می گردد و خدا به هر کدام از آنها قدرت و توان چهل قهرمان میدان نبرد را عطا می نماید .

با ظهور او موجی از شادی و شور در عالم پدیدار می شود ، به گونه ای که هیچ مرده ای از مؤمنان نمی ماند جز اینکه موج شادی و شور در آرامگاهش قلب او را شادمان می سازد و مردگان به نشان شادمانی به دیدار یکدیگر می شتابند و قیام حضرت مهدی ارواحناده را به هم نوید می دهند .^۱

□ به یاد آخرین برگزیده حق ، وارث اشک و خون

در آخرین لحظات سراسر غم و اندوه ؛ سرور اوصیاء علی علیه السلام به هنگام وصیت به امام حسن علیه السلام فرمود:

... حسن جان ؛ آنگاه پیش بیا و بر پیکر من نماز بگذار و هفت تکبیر در نماز بگو^۲ و بدان که چنین نمازی به هیچ کس جز من و بزرگمردی که نام بلند آوازه اش «قائم» و «مهدی» است و از نسل برادرت حسین است و در واپسین حرکت تاریخ و آخرالزمان قیام خواهد کرد ، جایز نیست .

۱- امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور : ۱۲۲ ، به نقل از کمال الدین .

۲- نماز میت پنج تکبیر دارد و آن برای کسی جز افراد مخصوص جایز نیست که حضرت در این روایت بدان اشاره نموده است (امام مهدی ۷ از ولادت تا ظهور)



اوست که با ظهورش انحرافات و کج رویها را از ساحت حق زدوده و حق را آنگونه که مورد رضایت و خوشنودی خداست برپا خواهد داشت.^۱

پرستش پروردگار بستگی به وجود شریف امام زمان علیه السلام دارد.

□ عبادت خدا بخاطر وجود امیر عالم

امام زین العابدین علیه السلام در این باره می فرماید:

لا تخلوا الأرض إلى أن تقوم الساعة من حجة، ولولا ذلك لم يعبد الله.^۲
تا روزی که قیامت برپا شود هرگز زمین خالی از حجّت نخواهد بود و اگر حجّت خدا روی زمین نباشد، خدا پرستیده نمی شود.

□ فرجش پایان بخش اندوهها

سید اوصیا، شکافنده سخن در نهج بلاغت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شجاعت آن بزرگوار^۳ می فرماید:

صاحب این امر از نسل من است. او اوج قلّه شرف عرب، اقیانوس بی کران کرامت، عزیز اهل خود و برگزیده تبار خویش می باشد.
اگر رگبار مرگ فروریزد نمی هراسد، و اگر مؤمنان در محاصره افتند ضعیف و زبون نمی شود.

از پیکار شجاعان و دلیران عقب نشینی نمی کند، سلحشوری همیشه پیروز است، شیر ژیبانی است که دشمن را درو کرده و از ریشه و بن بر می کند، شمشیری است از شمشیرهای پروردگار.
دست بخشنده خدایی است، بلندترین قلّه جهان در برابر بزرگواری اش پست می شود.

۲- روزگار رهایی: ۸۶/۱.

۱- اثبات الهداة: ۵۶۰/۳.

۳- این سخن را ابر مردی می گوید که، دوست و دشمن شجاعتش را ستوده اند.



کوه‌های بلند و بالا در برابر اصالت و کرامتش سستی نمایند .
 دژی محکم و پناهگاهی مستحکم است . دانش او از همه افزون تر و
 مرحمتش از همه گسترده تر است .

بار خدایا ؛ بیعت او را پایان بخش اندوه‌ها قرار بده و به وسیله او
 شکاف‌ها و نفاق‌ها را از میان امت بردار . هرگز و سوسه گمراهان
 فتنه جو ، شما را از راه او منحرف نکند که هرکس در برابر اولب به
 اعتراض گشاید به بدترین فتنه‌ها افتاده و هرکس سکوت نماید از یاری
 حق روی بر تافته است .^۱

□ نشانی چون مهر نبوت

مولای متقیان علی علیه السلام در اوصاف ظاهری و شمایل مبارک حضرت
 مهدی علیه السلام این چنین می فرماید:

المهدی اقبل أجعد، هم صاحب الوجه الأقر، والجبین الأزهر،
 صاحب الشامة والعلامة، العالم الغیور المعلم المنخبر بالاثار.^۲

مهدی دیدگانی مشکین، موهایی پر پشت، چهره‌ای چون ماه تابان، با
 نوری درخشنده، خالی (برگونه راست) و نشانی (چون مهر نبوت در
 میان دو کتف) دارد. و عالم غیر تمند و خبر دهنده از آثار انبیاء است.

□ مهدی ما

مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

مهدی از ما اهل بیت (علیهم السلام) است که خداوند، امر او را در یک شب
 اصلاح می کند.^۳

۱- روزگار رهائی: ۸۳/۱. ۲- روزگار رهایی: ۱۲۳/۱.

۳- بحار الأنوار: ۵۲ / ۲۸۰ ح ۷، عقد الدرر: ۲۱۰. اذهان و افکار کوچک به این قدرت و توانائی خداوند
 هنوز نیاندیشیده که چگونه امری مهم با گستره بس بزرگ برای همه جوامع بشریت با وجود



□ فقط قائم ما این‌گونه است

صدوق رضی الله عنه در کتاب «کمال الدین» به سند خود از ابو عقیصا این گونه روایت کرده است:

پس از آنکه حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه بن ابی سفیان بیعت کرد، مردم به خدمت آن حضرت رفتند، عده‌ای آن حضرت را بر بیعت معاویه ملامت کردند. آن حضرت فرمودند: وای بر تو، به خدا قسم؛ آن چه من انجام دادم برای شیعه من بهتر است، از آنچه آفتاب بر آنها در طلوع و غروب خود می‌تابد مطلع هستم، آیا آنها نمی‌دانند اطاعت من بر آنها واجب است و به تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از دو سید جوانان اهل بهشت هستم؟
عرض کردم: بلی، می‌دانیم.

فرمود: آیا ندانستید که خضر کشتی را شکست، غلام را کشت و دیوار را بنا نمود، موسی بن عمران از کردار او در غضب شد، زیرا که وجه حکومت و مصلحت آن بر او مستور بود و حال آنکه در نزد خدا عین حکمت و صواب بود. آیا ندانستند که از ما اهل بیت علیهم السلام کسی نیست که بیعت طاعی زمان او در گردش نباشد، مگر قائمی که روح الله در پشت سرش نماز می‌کند، و خدای تعالی ولادت او را مخفی و شخص او را غائب می‌کند، تا آنکه احدی را در گردن او بیعت نباشد.

هنگامی که امام نهمین از اولاد برادرم حسین که پسر سیده‌کنیزها و بهترین ایشانست متولد شود، خداوند غیبت را طولانی کند، بعد از آن او را به قدرت خود در صورت جوانی که از چهل سال کمتر است، ظاهر سازد، تا آنکه معلوم شود خدای تعالی بر همه چیز قادر است.^۱

ناسامانیهای فراوان در یک شب انجام شود آیا این خود یک اعجاز بسیار بزرگ نمایان نمی‌گردد؟؟

□ غیبت در غربت و غم

مردی به نام «عیسی بن خشاب» از امام حسین عجل الله فرجه پرسید:

أنت صاحب هذا الأمر؟

قال: لا... ولكن صاحب الأمر الطريد الشريد، الموتور بأبيه،
المكثي بعمه يضع سيفه على عاتقه ثمانية أشهر.

سرورم؛ آیا شما صاحب الأمر هستید؟

آن حضرت در جواب فرمودند: نه، اما صاحب الأمر، آن بزرگمرد طرد شده و فراموش شده است. او انتقام گیرنده خون پاک و به ناحق ریخته پدر و هم کنیه عموی گرانقدرش ابا جعفر است. برای اصلاح جهان (و برانداختن فتنه‌ها و تباهیها) هشت ماه شمشیر به دوش خواهد بود.^۱

□ انتظار، توشهٔ اخلاص

ابو خالد کابلی که از یاران امام سجّاد عجل الله فرجه است، آورده است:

از سختی‌های که برای وجود گرانمایهٔ حضرت مهدی عجل الله فرجه وارد می‌شود از آن جناب پرسیدم: آیا براستی چنین خواهد بود؟

فرمود: آری، به پروردگارم سوگند؛ این مطلب در صحیفه‌ای که در نزد ما خاندان پیامبر ص است آمده و در آن همهٔ رنج‌هایی که پس از پیامبر بر ما وارد می‌شود نوشته شده است، این مطلب نیز به روشنی آمده است.

عرض کردم: سرورم؛ پس از اینکه آن وجود گرانمایه به قدرت الهی دیده به جهان گشود، چه خواهد شد؟

حضرت فرمود: آنگاه غیبت دوازدهمین جانشین پیامبر، پس از یازده امام ادامه خواهد یافت.

آنگاه امام عجل الله فرجه در ادامه افزودند:

۱- امام مهدی عجل الله فرجه از ولادت تا ظهور: ۱۲۹.



يا ابا خالد؛ إن اهل زمان غيبته، القائلين بإمامة و المنتظرين ظهوره أفضل من اهل كل زمان، لأن الله تبارك و تعالی أعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، و جعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بالسيف، أولئك المخلصون حقاً و شيعتنا صدقاً و الدعاء إلى الله عزوجل سرّاً و جهراً.

ای ابا خالد؛ مردم عصر غیبت آن حضرت، که به امامت او معتقد و ظهورش را انتظار می‌کشند، از مردم همه قرون و اعصار بهترند، چرا که خداوند به آنان خرد و شناخت و بینشی داده است که عصر غیبت برای آنان بسان عصر ظهور است.

خداوند به آنان پاداش جهادگرانی را می‌دهد که پیشاروی پیامبر با شمشیر جهاد کردند، آنان براستی خالصند و شیعیان حقیقی و راستین ما و فراخوان بسوی خدا در آشکار و نهان هستند.^۱

□ در یک شب اصلاح می‌کند

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «کمال الدین» به سند خود از عبدالرحمن بن حجاج از امام حضرت صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام از پدرش علی بن الحسین علیه السلام از امام حسین علیه السلام روایت کرده که: آن حضرت فرمود:

در امام نهمین از نسل من، سنتی از یوسف و از موسی بن عمران است. او قائم ما اهل بیت علیهم السلام است، خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح می‌کند.^۲

□ چراغ هدایت در تاریکی‌های مطلق

یحیی بن فضل نوفلی می‌گوید:

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بعد از نماز عصر دست‌هایش را به دعا



بلند نموده و دعایی را قرائت کردند، به آن حضرت عرض کردم: برای چه کسی دعا نمودید؟

قال: ذلك المهدي من آل محمد. قال: بأبي المنبذح البطن، المقرون الحاجبين، أحمش الساقين، بعيد ما بين المنكبين، أسمر اللون، يعتاده مع سمرته صفرة من سهر الليل، بأبي من ليله يرعي النجوم ساجداً وراكعاً، بأبي من لا يأخذه في الله لومة لائم، مصباح الدجى بأبي القائم بامر الله.

حضرتش فرمود: برای مهدی آل محمد علیهم السلام. آن‌گاه فرمودند: پدرم فدای آن وجودی باد که دلی برجسته و ابروانی پیوسته، و ساق‌های باریک دارد، چهار شانه و قوی هیکل و گندم‌گون است، و بر اثر تهجد و شب‌زنده‌داری رنگش زرد است. پدرم فدای کسی باد که شب‌ها در حال سجده و رکوع، منتظر غروب ستارگان است، پدرم فدای کسی باد که در راه خدا ملامت ملامت‌گران در او تأثیر نمی‌گذارد، او چراغ هدایت در تاریکی‌های مطلق است. پدرم فدای او باد که به امر خدا قیام می‌کند.^۱

□ زمزمه منتظران در فراق آب‌گوارا

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «عیون» روایت کرده به اسناد خود از ابن محبوب، که حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

میدانم که لابد است از وجود فتنه شدیدی (یعنی غیبت قائم علیه السلام) که همه خواص و اهل سرّ به آن فتنه مبتلا شوند و این در زمانی باشد که شیعه امام سومین از اولاد مرا که امام حسن عسگری علیه السلام، باشد گم کنند.

همه اهل آسمان‌ها و زمین و هر مرد و زن دلسوخته و حزین بر او بگریند. آن‌گاه فرمود:



پدر و مادرم فدای هم نام و شبیه جدم موسی بن عمران باد، که در بر او لباسهای قدس و خلعتهای ربانی هست که از جیوب آنها انوار فضل و هدایت پرتو اندازد.

چه بسیار است مؤمنه دلسوخته و مؤمن متأسف و متحیر در فقدان از آن آب گوارا، (یعنی قائم علیه السلام) گویا به ایشان نظر می‌کنم، مایوس که ایشان را ندا نکرده‌اند، به ندائیکه از دور شنیده شود چنانکه از نزدیک قائم ما بر مؤمنین رحمت و بر کافران عذاب و نعمت خواهد بود.^۱

□ استقامت، رمز سعادت و رستگاری

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «کمال الدین» به سند خود از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده که: به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله؛ آیا توئی قائم به حق؟

فرمود: من قائم به حق هستم، و لکن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک و آن را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آن که پر از جور باشد، آن امام پنجم است از اولاد من که او بخاطر خوف از خود غیبتی طولانی دارد، که به سبب آن بعضی از دین خارج شوند و برخی بر آن ثابت بمانند.

بعد از آن فرمود: گوارا باد شیعیانی را که در زمان غیبت او چنگ به محبت ما زده و در دوستی ما و دشمنی دشمنان ما ثابت قدمند، ایشان از ما هستند و ما از آنها و به امامت ما راضی و ما به شیعه بودن ایشان مسرور هستیم.

خوبی باد بر ایشان. بخدا که در روز قیامت در درجه ما هستند.^۲



□ روزگار در او اثر نمی‌گذارد

ابوالصّلت هروی رضی الله عنه می‌گوید: به حضرت رضا رضی الله عنه عرض کردم: سرورم نشانه قائم شما به هنگام ظهورش چیست؟ حضرت فرمود:

علامته أن يكون شيخ السنّ، شاب المنظر، حتّى أن الناظر إليه ليحسبه ابن أربعين سنة أو دونها وإنّ من علاماته أن لا يهرم بمرور الايام و اللّیالی حتّى يأتيه أجله.

از نشانه‌هایش این است که با وجود عمر طولانی به صورت جوانی شاداب و پر شکوه ظاهر می‌گردد، به گونه‌ای که هر کس به او نگاه کند او را کمتر از چهل سال می‌بیند، و از دیگر نشانه‌هایش این است که گذشت روزگار تا آخرین لحظات زندگی او را پیر نمی‌سازد.^۱

□ انتظار برترین اعمال

حضرت عبد العظیم حسنی رضی الله عنه می‌فرماید:

به محضر امام جواد رضی الله عنه شرفیاب شدم و تصمیم گرفتم که از او بپرسم، آیا او قائم آل محمد است یا دیگری؟ اما پیش از اینکه سخن آغاز نمایم او فرمود: قائم ما خواندان وحی و رسالت، حضرت مهدی رضی الله عنه است، هموست که در دوران غیبتش واجب است مردم انتظار ظهورش را برند و پس از ظهورش فرمان او را به جان بخرند و او سومین فرزند از نسل من است.

بخدائی که محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت برانگیخت و ما را به امامت برگزید، اگر از عمر این جهان تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن را طولانی خواهد کرد تا او ظهور نماید، جهان را پر از عدل و داد نماید همانگونه که به هنگام ظهورش از ستم و بیداد لبریز است.

خداوند، کار قیام او را در یک شب تاریخی و جاودانه فراهم خواهد

۱- امام مهدی رضی الله عنه از ولادت تا ظهور: ۱۴۹، بحار الأنوار: ۵۲/۲۸۵ ح ۱۶، روزگار رهایی: ۱/۱۲۹.



ساخت، همانگونه که کار رسالت و نبوت موسی بن عمران را به هنگامی که به سوی آن آتش رفت تا برای خاندان خود از آن بردارد، اصلاح فرمود و آن جناب در حالی بازگشت که به رسالت برانگیخته شده بود. آنگاه فرمود:

أفضل اعمال شيعتنا انتظار الفرج.

پر فضیلت‌ترین و برترین اعمال شیعیان و دوستاران ما، انتظار فرج است.^۱

□ زمین را از عدالت پر می‌کند

مرحوم صدوق از ابی دلف نقل نموده که گفت: خود از حضرت هادی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

ان الإمام بعدی، الحسن ابني و بعد الحسن ابنه القائم، الذي يملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظاماً.

امام پس از من فرزندانم حسن است و پس از او پسرش قائم، هموست که زمین را از عدل و داد لبریز می‌سازد، همانگونه که در آستانه ظهورش از ستم و بیداد لبریز است.^۲

□ ماجرای شگفت بانویی از بهترین بانوان دنیا

بانویی که برای پیوستن به خاندان وحی علیه السلام رنج اسارت کشید

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب «غیبت» از گروهی که از جمله آنها ابی مفضل شیبانی، و او از محمد بن بحر بن شیبانی، روایت کرده که: بشیر بن سلیمان نحاس که از اولاد ابویوب انصاری است و یکی از دوستان امام علی النقی و امام حسن عسکری علیه السلام بوده و در سرمن رأی همسایه ایشان بود. او گفت: کافور خادم (امام هادی علیه السلام) نزد من آمد و گفت: امام علی النقی علیه السلام تو

۱- امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور: ۱۵۰ ح ۱. ۲- امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور: ۱۵۳ ح ۱.

را می طلبد. به خدمت آن حضرت مشرف شدم و نشستم، امام علیه السلام به من فرمود:

ای بشیر؛ تو از اولاهای (ابوایوب) انصاری هستی، دوستی ما همیشه در دلهای شما بوده که آن را آیندگان شما از گذشته‌ها به ارث می‌برند، شما مؤثقین اهل بیت علیهم السلام هستید.

بدرستی که تو را صاحب شرافت می‌کنم به فضیلتی که احدی از شیعه در مقام دوستی سبقت به آن نکرده و تو را آگاه به سرّی می‌گردانم و به جهت خرید کنیزی می‌فرستم.

بعد آن بزرگوار نامه‌ای در کمال لطافت با خط رومی تحریر فرمودند و مهر شریف خود را بر آن زدند، و کیسه زرد رنگی را بیرون آوردند که دویست و بیست دینار در آن بود و فرمود: به بغداد می‌روی و در فلان روز در هنگام ظهر در کنار فرات می‌ایستی. کشتیهای اسیران می‌رسند و کنیزهایی را در آن کشتیها می‌بینی، که اکثر مشتری‌های آنها از وکلای بنی عباس و عده کمی از جوانان عرب هستند، هنگامی که این واقعه را دیدی، در همه آن روز از مکان دور مراقب فروشنده کنیزان باش که از افراد آن کشتی‌ها است و نام او «عمر بن یزید نحاس» می‌باشد.

او جاریه‌ای را به مشتریهای خود نشان می‌دهد که این چنین صفت و نشانه‌ای دارد: دو لباس حریر پوشیده، از دیدن و دست مالیدن مشتریها دوری می‌کند و می‌شنوی صدای بلند او را از پس پوشیده نازکش، که به زبان رومی می‌گوید: وای بر هتک آبروی من.

در آن هنگام بعضی از مشتریها می‌گویند: عفت این کنیز رغبت ما را در خریدن او زیاد کرده، این را به سیصد دینار بفروشید.

پس آن کنیز به آنها می‌گوید: اگر شما در ثروتمندی همچون سلیمان بن داود و حشمت و جاه او را هم داشته باشید مرا رغبتی نمی‌باشد، پس از



تلف شدن مال خود بترسید، آن وقت نحاس می‌گوید: چاره چیست و حال آنکه ناچارم تو را بفروشم؟

در این حال کنیز می‌گوید: این تعجیل برای چیست و حال آنکه من باید مشتری را انتخاب نمایم که دلم به امانت و وفای او اطمینان داشته باشد.

پس در آن هنگام، نزد عمرو بن یزید نحاس برو و به او بگو: در نزد من نوشته‌ای با خط و لغت رومیّه می‌باشد، که بعضی اشراف نوشته و کرم و وفا و سخای خود را در آن وصف کرده، آن نوشته را به کنیز بده تا تأمل نماید و اخلاق صاحب او را بنگرد، اگر به او رغبت کرد و به او راضی شد، من در خریدن آن کنیز وکیل هستم.

بشیر بن سلیمان می‌گوید: هر چه که مولایم فرموده بود انجام دادم. کنیز هنگامی که به نامه آن حضرت نظر نمود بی‌اختیار گریه شدیدی کرد و به عمر بن یزید گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگند یاد نمود که اگر او را به صاحب نوشته نفروشد، خود را هلاک نماید.

من در تعیین قیمت با عمر بن یزید گفتگو می‌کردم تا رأی هر دو به دویست و بیست دینار که مولایم به من داده بود قرار گرفت. همان قیمت را به او دادم و آن کنیز را در حالی که خندان و شادان بود به حجره خود آوردم.

دلها را از شک خالی گردانید

و از کثرت بی‌قراری نامه امام علی النقی (ع) را از جیبش در آورده و می‌بوسید، بر چشم و مژگان می‌گذاشت و به چهره و بدنش می‌مالید. گفتم: از تو تعجب می‌کنم زیرا که نامه‌ای را می‌بوسی که صاحب آن را نمی‌شناسی. گفت:

ای عاجز و ضعیف معرفت به مرتبه (مقام) اولاد انبیاء؛ دلت را از شک‌ها خالی گردان.



من ملیکه دختر یسوعا، پسر قیصر روم هستم و مادرم از اولاد
حواریون است، نسبش به شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام می‌رسد، من
تو را به قصه عجیب خود خبر می‌دهم.

بدرستی که جد من قیصر اراده نمود که مرا به پسر برادرش تزویج نماید
و من در سن سیزده سالگی بودم، او در قصر خود سیصد نفر از قسّیسن و
رهبانان را جمع کرد و هفتصد نفر از امراء و نقباء لشکر و چهار هزار نفر از
ملوک عشایر را حاضر نمود و تختی که به انواع جواهرات و دانه‌های
قیمتی زینت شده بود در صحن قصر بالای چهل پله نصب نموده و پسر
برادرش را روی آن تخت نشانید و بتها را دور آن جمع نمودند. و علماء
نصاری با احترام تمام پیش وی ایستادند و اسفار انجیل را گشودند.

ناگاه بتها همه به پایین ریخته و پایه‌های تخت شکسته، پسر برادرش با
تخت به زیر افتاد و غش نمود.

در آن حال بزرگان و رهبانان همه ترسیدند و رنگهای صورتشان تغییر
کرد، بزرگانشان گفتند: ای پادشاه؛ ما را معاف بدار که این گونه احوال
نحس، بر زوال و فروپاشی مذهب مسیحیت دلالت دارد.

پس جد من متغیّر شده گفت: ستونها را بر فراشته کنید، بتها را بالای
تخت بگذارید و این پسر برادر بدبختم را به نزد من آورید تا به او تزویج
کنم این دختر را، تا نحوستها از شما رفع شود.

دوباره مجلس را آرایش دادند، باز حادثه اولی رخ داد و مردم پراکنده
گردیدند و جد من قیصر با ناراحتی شدید برخاست و داخل حرم سرا شد.

آمده‌ام به خواستگاری ملیکه عالم

بعد از آن روز، شبی در عالم رؤیا حضرت مسیح علیه السلام را با جمعی از
حواریین در قصر قیصر دیدم، همچنین دیدم که مکانی را که تخت نصب
کرده بودند، منبری از نور نصب نموده‌اند، در آن حال حضرت محمد صلی الله علیه و آله



و وصی او و جمعی از اولاد بزرگوار آن حضرت به قصر داخل شدند، سپس مسیح پیش رفته و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفت.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ای روح الله؛ آمده‌ام به خاستگاری ملیکه دختر وصی تو شمعون برای پسر من، و اشاره به امام حسن عسکری علیه السلام نمود.

پس حضرت مسیح به شمعون نگاه کرد فرمود: تو را عز و شرف رسید، رجم خود را به رجم آل محمد صلی الله علیه و آله وصل نما. شمعون گفت: آنچه فرمودی انجام دادم.

پس همگی به بالای منبر آمدند، حضرت محمد صلی الله علیه و آله خطبه را ادا فرمود و مرا به پسرش عقد نمود، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اولاد امجد او و حواریین در اجرای عقد، شاهد شدند.

هنگامی که از خواب بیدار شدم ترسیدم و حکایت خواب را اظهار نکردم که مبادا پدرم و برادرم مرا بکشند، این سر را مخفی می‌داشتم و افشا نمی‌کردم تا اینکه محبت امام حسن عسکری علیه السلام در سینه من جا گرفت و مرا از طعام و آشامیدنی باز داشت، بدنم لاغر شد و به شدت به بیماری و رنجوری مبتلا گردیدم.

در شهرها پزشکی نماند مگر آنکه پدرم آنها برای مداوای من احضار نمود اما معالجه نشدم.

وقتی پدرم مأیوس شد، به من گفت: ای نور دیده؛ آیا به دلت خواهشی می‌گذرد تا من آن را مهیا کنم؟

گفتم: درهای فرج بر روی من بسته شده اگر اسرای مسلمین را از زندان بیرون کنی امید است که مسیح و مادرش مرا عاقبت دهند.

پدرم به خواهش من عمل کرد من هم زیرکی نموده اظهار صحت کردم و کمی از غذا و آشامیدنی خوردم، پس پدرم مسرور شد و به اکرام اسراء

مایل گردید.

چهارده شب از رؤیای سابق می گذشت که در عالم خواب دیدم سرور بانوان، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام با حضرت مریم علیها السلام و هزار نفر از حوریان بهشتی به زیارت من آمدند. حضرت مریم علیها السلام به من فرمود: این است سرور بانوان، مادر شوهرت.

پس من دامن او را گرفته می گریستم و از نیامدن امام حسن عسگری علیه السلام به ملاقاتم گلایه می نمودم.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: امام حسن عسگری علیه السلام به زیارت تو نمی آید زیرا که در مذهب، مسیحی هستی و این خواهر من مریم است که از طریقه - مذهب - مسیحیت دوری و تبری می کند، اگر به رضای الهی و رضای مسیح و مریم و زیارت امام حسن عسگری علیه السلام میل داری پس بگو:

«أشهد أن لا إله إلا الله و أنّ أبي محمد رسول الله؛»

هنگامی که کلمه طیبه به زبان جاری نمودم، مرا به سینه چسبانید و فرمود: حالا منتظر زیارت امام حسن عسگری علیه السلام باش، من او را به نزد تو می فرستم.

از خواب بیدار شدم در حالی که می گفتم: واشوقا الی القبا اُبی محمد.

بعد از آن شب امام عسگری علیه السلام به زیارت من آمد، به ایشان عرض کردم: چرا به من جفا کردی ای حبیب من؛ و حال آنکه دلم را از محبت خود پر نمودی؟ او را در شب آینده باز دیدم و عرض کردم: چرا بر من جفا میداری و حال اینکه نفس خود را در محبت شما تلف کردم.

فرمود: تأخیر من به آن جهت بود که هنوز اسلام قبول نکرده بودی اکنون همه شب به دیدارت می آیم، پس از آن زمان ملاقات مرا ترک ننموده.



پادشاه زادگان عالم در لباس کنیزان

بشیر می گوید: من به او عرض کردم؛ چگونه در میان اسراء افتادی؟
گفت: در شبی از شبها امام حسن عسگری علیه السلام به من خبر داد که جدت
قیصر در فلان روز لشکر به جنگ مسلمین می فرستد، تغییر صورت بده و
به ایشان ملحق شو و چند نفر کنیز به همراه خود بردار.

به فرموده ایشان عمل نمودم، ناگاه قراولان مسلمان به ما برخوردند و
ما را گرفتند و امر من این گونه بود که می بینی، و کسی ندانست که من دختر
پادشاه روم هستم مگر تو و شیخی که در قسمت غنیمت به سهم وی
افتادم، او از نامم پرسید، نامم را انکار کردم و گفتم: نرجس.

گفت: تعجب می کنم که تو رومی هستی و زبانت عربی است.

گفتم: پدرم به تعلم دادن آداب و زبانها حریص بود و زنی که مهارت در
زبانها داشت، مأمور نمود که صبح و شام به من عربی آموزش دهد تا این
که آن را یاد گرفتم.

بشر گوید: هنگامی که او را به «سر من رأی» آوردم به خدمت امام علی
النقی علیه السلام مشرف شدم. آن حضرت به او فرمود: چطور دیدی عزت اسلام
را و ذلت نصرانیت را؟

مژده ظهور نور عالم تاب را می خواهم

عرض نمود: یابن رسول الله؛ چگونه وصف کنم چیزی را که شما به آن
از من داناتری؟

آن حضرت فرمود: می خواهم ترا اکرام نمایم، آیا ده هزار دینار به تو
عطا نمایم یا با مژده ای دلت را شاد سازم؟

حضرت نرجس علیه السلام عرض نمود: مژده می خواهم.

آن حضرت فرمود:



از تو پسری متولد می شود که شرق و غرب عالم را می گیرد، و زمین را
پراز عدل و قسط می نماید چنانچه پراز ظلم و جور گردیده باشد.
نرجس خاتون عرض نمود: از کدام شوهر خواهد شد، فرمود: از
کسی که حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ترا در فلان شب و فلان ماه و فلان سال
برای او خواستگاری نمود.

دوباره امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از او پرسید: حضرت مسیح و وصی او تو را به چه
کسی تزویج نموداند؟

نرجس خاتون عَلَيْهَا السَّلَامُ عرض نمود: به پسر امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ
مولای ما فرمود: آیا او را می شناسی؟

عرض نمود: از هنگامی که به دست حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ مشرف به
اسلام شدم شبی نگذشته که او به زیارت من نیامده باشد.

بشیر می گوید: آنگاه آن حضرت فرمود: ای کافور؛ خواهرم حکیمه
رانزد من بیاور، هنگامی که حکیمه آمد، آن حضرت فرمود:

این همان است که گفته بودم... این همسر امام حسن عسکری
و مادر قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ است.^۱

□ دعا، فرشته نجات

امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ در توصیف زمان غیبت می فرماید:

والله؛ لِيَغِيْبَنَّ غِيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللهُ تَعَالَى
عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَةٍ وَوَفَّقَهُ لِدَعَاءِ بَتَعْجِيلِ فَرَجِهِ.

به خدا سوگند؛ هر آینه غیبتی مردم را فراگیرد که از هلاکت آن کسی
نجات پیدا نخواهد کرد، مگر کسانی که خداوند آنها را بر اعتقاد به
امامت او ثابت نگه دارد و موفق نماید آنها را به دعا کردن برای تعجیل
فرجش.^۲

۱- مهدی موعود: ۲۸/۱، صحیفة الأبرار: ۲/۴۱۴ (با کمی تغییر).

۲- معاجز الامام المهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ: ۴۸.





معجزات امیر عالم امام زمان ارواحنا فداه

در هنگام ولادت و بعد از آن



فصل اول

معجزات امام زمان ارواحنا فداه در هنگام طلوع نور مقدّسش

عمه امام عسکری علیه السلام می گوید :

هنگامی که مولایمان امام زمان ارواحنا فداه

قبل از تولّد سوره قدر را می خواند ؛ امام عسکری علیه السلام فرمودند :

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْطَقُنَا بِالْحِكْمَةِ صَغَاراً
وَيَجْعَلُنَا حَبَّةً فِي أَرْضِهِ كِبَاراً.

به راستی خداوند متعال ما - امامان معصوم علیهم السلام - را از دوران

کودکی به حکمت خود گویا ساخته ، و در بزرگی

حجّت خود در روی زمین قرار داده است .

قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام : ۷۷۹/۲ .

توانائی شگفت امیر عالم

ابن ابی یعفور می گوید: حضرت اباعبدالله امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

ما من معجزة من معجزات الأنبياء و الأوصياء، إلا و يظهر الله تبارك و تعالى مثلها في يد قائمنا، لإتمام الحجة على الأعداء.
هیچ معجزه‌ای از معجزات پیامبران و جانشینان آنها نیست، مگر اینکه مثل آن را خداوند متعال به دست قائم ما (علیه السلام) ظاهر می‌کند، تا به این وسیله بر علیه دشمنان ما اتمام حجّت نماید.^۱

معجزه‌ای زیبا، هنگام ولادت با سعادت

حضرت ولّی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

شیخ صدوق علیه السلام در کتاب «کمال الدین» می‌نویسد:

حضرت حکیمه علیها السلام عمّه امام حسن عسکری علیه السلام می‌گوید: پس از آن که امام حسن عسکری علیه السلام مژده تولّد فرزندش، امام زمان صلوات الله علیه را به من داد فرمود: امشب را نزد ما بمان.

من امثال امر نموده، در خدمت حضرت نرجس خاتون علیها السلام بودم. آن شب، پیوسته تا طلوع فجر مراقب آن بانوی بزرگوار بودم، او در کنار من آرام خوابیده بود و از پهلویی به پهلویی نمی گشت. نزدیکی های طلوع فجر بود که ناگاه با ترس و وحشت از خواب پرید.

من به سوی او رفتم و او را به سینه چسبانیدم و به او نام خدا را خواندم. امام حسن عسکری علیه السلام با صدای بلند فرمود: عمّه؛ سوره ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ را بر او بخوان.

شروع به خواندن سوره کردم، پرسیدم: حالت چطور است؟

گفت: آنچه مولایم به تو خبر داده بود ظاهر گشت.

من همچنان که آقا فرموده بود، سوره را بر او می خواندم.

متوجه شدم که فرزندش نیز در شکم مادر با من آن سوره مبارکه را می خواند و بر من سلام نمود.

وقتی سلام او را شنیدم، ترسیدم و شگفت زده شدم. امام عسکری علیه السلام صدا زد:

لا تعجبی من أمر الله عز وجل، إِنَّ الله تبارك وتعالى ينطقنا بالحكمة صغاراً ويجعلنا حجةً في أرضه كباراً.

(عمّه؛) تعجب در امر خدا مکن؛ به راستی خداوند متعال ما را از دوران کودکی به حکمت خود گویا ساخته، و در بزرگی حجت خود در روی زمین قرار داده است.

هنوز کلام امام علیه السلام به پایان نرسیده بود که حضرت نرجس علیها السلام از دیده ام ناپدید شد و دیگر او را ندیدم، گویا میان من و او پرده ای زده شد.

نور خیره کننده

به همین جهت، فریاد زنان به سوی امام حسن عسکری علیه السلام دویدم.

امام علیه السلام فرمود: عمّه؛ برگرد به زودی او را در جای خودش خواهی



دید، من به همان اتاق آمدم.

زمانی نگذشت که پرده کنار رفت و نرجس خاتون علیها السلام را دیدم که نوری از وی می درخشید که چشمانم را خیره کرد.

اولین دعای فرج؛ عبادتی در هنگام طلوع نور

در این هنگام، کودکی را دیدم که سر به سجده گذاشته بود. وقتی سر از سجده برداشت، روی دو زانو نشست و انگشت سیبانه خود را به سوی آسمان گرفت و فرمود:

أشهدُ أن لا إلهَ إلا اللهُ وحده لا شريكَ له، وأنَّ جدِّي محمداً رسولَ الله، وأنَّ أباي أميرَ المؤمنين.

گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست و شریکی ندارد به راستی که جدّم حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و پدرم امیر مؤمنان است. تا آنجا که همه امامان و پیشوایان معصوم علیهم السلام را نام برد. هنگامی که به نام مبارک خود رسید، فرمود:

اللهم أنجز لي وعدى، وأتمم لي أمرى، وثبّت وطأتى، واملأ الأرض بي عدلاً وقسطاً.

خدایا، وعده‌ای که به من فرمودی (فرج و ظهورم) را به انجام رسان، و امرم را به پایان برسان، و قدم‌های مرا ثابت و استوار نما، و به وسیله من زمین را از عدل و قسط پر کن.

در این هنگام، امام حسن عسکری علیه السلام با صدای بلند فرمود: عمّه جان؛ او را بگیر و پیش من بیاور، من آن کودک را در آغوش گرفتم و به خدمت امام علیه السلام آوردم.

هنوز مرغان بالای سرش بودند

وقتی در برابر پدر بزرگوارش قرار گرفتم؛ آن کودک در دستان من بود، به پدر بزرگوار خود سلام کرد، امام علیه السلام نیز او را گرفت، این در حالی بود که

مرغانی چند بالای سر آن حضرت در پرواز بودند. امام علیه السلام زبان مبارک خود را در دهان فرزندش گذاشت، و او می نوشید.

آنگاه رو به من نمود و فرمود: عمّه؛ او را نزد مادرش ببر تا او را شیر دهد، بعد نزد من بیاور.

طبق امر مولایم، آن کودک زیبا را نزد مادرش بردم، و مادرش او را شیر داد، باز به نزد امام عسکری علیه السلام باز گردانیدم، هنوز پرندگان بالای سر حضرتش در پرواز بودند، مولای ما یکی از پرندگان را صدا زد و فرمود:

إِحْمَلْهُ وَاحْفَظْهُ وَرَدَّهُ إِلَيْنَا فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا.

این کودک را ببر و نگهداری کن و هر چهل روز نزد ما برگردان.

تو را به خدا می سپارم

در این هنگام شنیدم که امام حسن عسکری علیه السلام پشت سر فرزندش می فرمود: تو را به خدایی می سپارم که مادر موسی علیه السلام فرزندش را به او سپرد، وقتی حضرت نرجس علیه السلام این صحنه را دید، گریست.

امام علیه السلام به او فرمود:

أَسْكْتِي، فَإِنَّ الرِّضَاعَ عَلَيْهِ مُحَرَّمٌ إِلَّا مِنْ ثَدْيِكَ، وَسِعَادَ إِلَيْكَ كَمَا رَدَّ مُوسَى إِلَى أُمَّه.

آرام باش؛ او جز از تو شیر نمی خورد که شیر دیگران بر او حرام است و به زودی به سوی تو باز گردانده می شود، همان گونه که موسی به مادرش برگردانیده شد.

و آن فرمایش خداوند متعال است که می فرماید: ﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمَّه كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ﴾^۱، «ما او را به مادرش باز گردانیدیم، تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد».

حضرت حکیمه علیه السلام می گوید:



من از امام علیه السلام پرسیدم: آن چه پرنده‌ای بود؟ آن حضرت فرمود:

هذا روح القدس، الموكَّل بالأئمة يوفِّقهم ويسدِّدهم ويربيهم
بالعلم.

او روح القدس بود که مراقب امامان معصوم است که آنها را موفق و
استوار می‌دارد و به علم و دانش پرورش می‌دهد.

فرشتگان تحت فرمان امیر صالحان

چهل روز سپری شد، آن کودک زیبا را نزد برادر زاده‌ام باز گرداندند.
امام علیه السلام کسی را نزد من فرستاد و مرا خواست، وقتی به خدمتش
شرفیاب شدم، کودکی را دیدم که در برابر آن حضرت راه می‌رفت، در
شگفت شدم. عرض کردم: آقای من؛ این کودک که دو ساله است؟
امام علیه السلام لبخندی زد و فرمود:

إِنَّ أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ إِذَا كَانُوا أُمَّةً، يَنْشَوْنُ بِخِلَافِ مَا
يَنْشَوُ غَيْرَهُمْ، وَإِنَّ الصَّبِيَّ مَنَا إِذَا أَتَى عَلَيْهِ شَهْرٌ كَانَ كَمَنْ يَأْتِي
عَلَيْهِ سَنَةٌ، وَإِنَّ الصَّبِيَّ مَنَا لِيَتَكَلَّمَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَيَقْرَأَ الْقُرْآنَ وَيَعْبُدُ
رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَعِنْدَ الرِّضَاعِ تَطْعِمُهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَنْزِلُ عَلَيْهِ صَبَاحًا وَ
مَسَاءً.

همانا فرزندان پیامبران و جانشینان آنها که دارای مقام امامت و
پیشوایی هستند، رشد و نمو آنها با کودکان دیگر فرق دارد، کودکان
یک ماهه ما همانند کودکان یک ساله دیگران است، کودکان ما در
شکم مادرشان حرف می‌زنند، قرآن می‌خوانند و خدا را پرستش
می‌نمایند، و در دوران شیر خوارگی فرشتگان در تحت فرمان آنها
هستند و هر صبح و شام برای اجرای فرمان آنها به نزد آنان فرود
می‌آیند.^۱

□ نقش بازوان حیدری

همچنین در روایت دیگر حضرت حکیمه علیها السلام می گوید:

هنگامی که امام زمان علیه السلام قدم به دنیا نهاد، حضرت ابو محمد امام عسگری علیه السلام فرمود: ای عمه فرزندم را بیاور.

زمانی که حجابی که ما بین من و مادرش کنار رفت، ناگهان کودکی را در حالی که در سجده بود مشاهده نمودم. و در بازوی راست مبارکش این آیه مبارکه نقش بسته بود: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۱. «آمد حق و باطل رفت همانا باطل رفتنی است».

سپس بدن مطهر و سنت شده او را در آغوش گرفتم و با پارچه‌ای پوشانده و به محضر امام عسگری علیه السلام بردم.

امام علیه السلام آن خوش سیما را از من گرفت و بر ران چپ خویش نشانید، و کف دست راست خود را به پشت کمر آن بزرگوار گذاشت، سپس زبان مبارکش را در دهان ایشان نمود و دست خود را به پشت و گوش و همه مفاصل او کشید. و خطاب به فرزندش فرمود: ای فرزند من؛ صحبت نما.^۲

□ نوری به آخرین نقطه آسمان

ابن بابوی علیه السلام از غیاث بن اسید روایت نموده که گفت: از محمد بن عثمان عمروی قدس الله روحه شنیدم که می فرمود:

هنگامی که مولای ما حضرت مهدی صلوات الله علیه متولد شد، نوری از بالای سر مبارکش تا بالاترین نقطه آسمان ظاهر شد.^۳

۱- سوره مبارکه الإسراء؛ آیه: ۸۲.

۲- معاجز الامام المهدی علیه السلام: ۱۷. (ادامه این روایت با کمی تغییر گذشت).

۳- معاجز الامام المهدی علیه السلام: ۷: ۲۷.



□ در بدو تولد

امام رضا علیه السلام پیش از نیم قرن از ولادت همایونی حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداء در توصیف تولد آن حضرت می فرماید:

او - امام زمان علیه السلام - از مادر خود با زانوهایش به زمین می آید، با انگشت سبابه به سوی آسمان اشاره کرده و عطسه می کند و می فرماید:

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله عبداً ذاكراً
لله غير مستنكف و لا مستكبر.

الحمد لله رب العالمين و درود خداوند بر محمد و خاندانش باد او بنده ذاکر خداست که از عبادت حق دوری نمی گذیند.

سپس فرمودند: ستم پیشه گان گمان می کنند که حجّت خداوند در میانشان نیست اگر به من اذن داده شود هر آینه شک بر طرف می شود.^۱

□ به سبب تو دشمنان را عذاب می کنم

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

هنگامی که پروردگارم مهدی این امت را به من عطا نمود، دو فرشته را فرستاد، او را بر داشتند و با خود به سرا پرده عرش الهی بالا بردند تا اینکه او در پیشگاه قرب پروردگار ایستاد، از مقام ربوبی به او خطاب شد:

مرحباً بک، عبدی لنصرة دینی و اظهاره، مهذب البیت، و ائی بک آخذ و بک أعطی، و بک اغفر و بک أعذب.

خوش آمدی، عبد من که یاری و آشکار می کنی دینم را و پاک می گردانی خانه ام را، هر آینه من بواسطه تو می گیرم و می بخشم، و به خاطر تو عفو می کنم، و دشمنانم را عذاب می کنم.^۲

۱- روزگار رهایی: ۱/ ۱۴۰، بحار الأنوار: ۲۷/ ۵۱، صحیفة الأبرار: ۲/ ۴۲ ح ۵۳.

۲- صحیفة الأبرار: ۲/ ۴۱۹.

بر روی دست من ناپدید شد

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب الغیبة از حنظلة بن زکریا نقل کرده که گفت: از احمد بن بلال بن داود کاتب شنیدم که می گفت:

خانه ما در سامرا مقابل خانه امام حسن عسکری علیه السلام بود، مدتی طولانی به قزوین مسافرت کرده و بعد به سامرا برگشتم. در مسافرت از فامیلهایم که به جز پیرزنی که مرا تربیت کرده بود کسی را ندیدم، او با دخترش که عفت و مستورگی را به مقتضای خلقتش داشت زندگی می کرد. همچنین در خانه آنها زنانی بودند که با آنها دوستی داشتند، چند روز مهمان آنها بودم، بعد قصد رفتن کردم. پیرزن گفت: چرا در رفتن عجله می کنی؟ حال آنکه سفرت طولانی بوده، در نزد ما بمان تا به سبب تو شاد گردیم.

من بخاطر استهزاء - به مقام و مذهبش - گفتم: اراده کربلا دارم، مردم برای نیمه شعبان یا روز عرفه آنجا می روند.

گفت: ای پسر؛ تو را به پناه خدا می سپارم از اینکه این سخنان را بگوئی! بدرستی که تو را به چیزی شگفت خبر می دهم: سالی که به مسافرت رفتی برایم این چنین اتفاق افتاد: شبی در همین خانه، نزدیک دهلیز با دختر خود خوابیده بودم، بین خواب و بیداری ناگاه مرد خوش رو و خوشبو با لباس های پاکیزه داخل خانه شد و گفت: ای فلانه؛ در این ساعت شخصی می آید و تو را نزد همسایه می طلبد، مترس و از رفتن ابا نکن. ترسیدم، دخترم را صدا کردم و به او گفتم: آیا کسی به خانه داخل شده؟ گفت: نه. من نام خدا را بردم و خوابیدم. دوباره آن مرد آمد و همان جمله را گفت، ترسیدم و دخترم را صدا زدم. او گفت: کسی به خانه نیامده خدا را یاد کن.

سپس نام خدا را خواندم و خوابیدم. برای دفعه سوم آن مرد آمد و گفت: ای فلانه؛ کسی آمده و تو را می طلبد و درب خانه را می کوبد، با او برو. صدای در را شنیدم، به پشت در رفته و گفتم: کیستی؟



گفت: درب را باز کن و نترس. سخن او را شناختم و درب را باز کردم. خادمی دیدم که به همراه خود چادری داشت، خادم گفت: همسایه‌ای به تو احتیاج دارد. چادر را به سر انداختم، او مرا به خانه‌ای برد که نمی‌شناختم، ناگاه دیدم میان خانه پرده‌های بزرگی آویخته بودند، مردی در یک طرف پرده نشسته بود، خادم پرده را بلند کرد و من داخل شدم، زنی را دیدم که درد شدید ولادت او را گرفته است و زنی که پشت او نشسته گویا قابله بود. آن زن گفت: در این کار به ما کمک می‌کنی؟

سپس با چیزهایی که در این مواقع به کار می‌آید معالجه کردم. اندکی گذشت که پسری متولد شد. او را به روی دست خود برداشته و صدا زدم: پسر، پسر، و سر از پرده بیرون نمودم که مرد را بشارت دهم.

شنیدم که کسی گفت: صدا و صیحه مکن، روی خود را به طرف نوزاد برگردانیدم، او را روی دست خود ندیدم.

آن زن گفت: صدا مکن. آنگاه خادم دست مرا گرفت و چادر بر سرم کرد و مرا از آن خانه بیرون کرده به خانه‌ام رسانید، کیسه‌ای به من داد و گفت: چیزی را که دیدی به کسی اظهار نکن. وارد خانه خود شدم و به رختخوابم رفتم، در حالی که دخترم در خواب بود او را بیدار کردم و از او پرسیدم: از رفتن و برگشتن من خبر دار شدی؟ گفت: نه. کیسه را باز کردم، ده دینار در آن بود، جز الان این ماجرا را به کسی نگفتم، مگر آنکه تو این کلام را به جهت استهزاء گفتی؟

من بخاطر ترسانیدن تو این ماجرا را گفتم، بدرستی که این گروه (یعنی حضرات ائمه علیهم السلام) نزد خداوند بزرگی و مرتبه بلندی دارند، و هر چه ادعا کنند حق است.

راوی می‌گوید: من از سخنان پیرزن تعجب نمودم و دوباره او را به مسخره گرفتم. از او زمان ماجرا را پرسیدم، گفت: نمی‌دانم مگر آنکه

می دانم سال ۲۵۴ یا ۲۵۵ به سامرا سفر کرده بودم.^۱

□ روشنی بخش دل‌های به اسارت کشیده

حسن بن علی بطائنی می گوید: پدرم به من گفت مفضل رضی الله عنه به من گفت: از حضرت اباعبدالله امام صادق رضی الله عنه شنیدم که می فرمودند:

همانا، برای صاحب این امر - امام زمان ارواحنا فداء - خانه ایست که به آن «بیت الحمد» می گویند.

در آن چراغی فروزان است که آن، از روز تولد مبارک ایشان تا هنگامی که با شمشیر قیام می کند هیچگاه - آن چراغ - خاموش نمی گردد.^۲

□ مولودهای مبارک در فرخنده شبها

ابی بصیر می گوید: از حضرت اباعبدالله امام جعفر صادق رضی الله عنه شنیدم که فرمودند:

همانا در شبی که امام معصوم پای مبارک به گیتی می گذارد، بچه‌ای از مادر متولد نمی شود مگر اینکه مؤمن به دنیا می آید، و اگر در سرزمین مشرکان به دنیا آید به برکت تولد امام رضی الله عنه سرانجام با ایمان می شود.^۳

همچنین مولای ما امام صادق رضی الله عنه در خصوص شب نیمه ماه شعبان می فرماید:

همانا در شبی که قائم ما رضی الله عنه متولد شود فرزندی از مادر متولد نمی شود مگر آنکه مؤمن به دنیا می آید و اگر در سرزمین مشرکان متولد شود به برکت ایشان سرانجام با ایمان می گردد.^۴

۱- عبقری الحسان: ۱۴/۵.

۲- معاجز الامام المهدي رضی الله عنه: ۲۸، به نقل از الغيبة (لنعمانی): ۲۳۹ ح ۳۱.

۳- مدینه المعاجز: ۲۳۶/۲ ح ۱۲۶۸/۱۶، به نقل از امالی شیخ طوسی: ۴۱۲ مجلس ۱۴/۹۲۵.

۴- بحار الانوار: ۲۸/۵۱.



فصل دوم

معجزات امام زمان ارواحنا فداه در دوران کودکی مبارک

امام صادق علیه السلام می فرماید:

يَكُونُ أَوْلَىٰ بِالنَّاسِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَ أَشْفَقَ عَلَيْهِمْ
مِنْ آبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ.

او - امام زمان علیه السلام - برای مردم از خودشان اولی تر،
و از پدر و مادرشان مهربانتر است.

□ دژ محکم و پناه گاه امن

ابو نصر خادم حضرت امام حسن عسگری علیه السلام می گوید:
بر مولایم صاحب الزمان ارواحنا فداء - که هنوز سه روز از تولد همایونیش
نگذشته بود - و در گاهواره بود داخل شدم، به من فرمود:
برایم صندل سرخ بیاور.

برای او آوردم، پرسید که مرا می شناسی؟

عرض کردم: شما آقای من و فرزند آقا و مولایم هستی.
فرمود: از این از تو سؤال نکردم.

عرض کردم: فدایت شوم؛ برای من تفسیر نما. فرمود:

أنا خاتم الاوصياء؛ و بی يدفع الله البلاء من اهلی و شیعتی.

من خاتم اوصیایم و به وسیله من خداوند بلا را از اهل من و شیعیان من
دفع می کند.^۱

□ شادمانی وصف ناشدنی

نسیم از کنیزان تربیت یافته خانه شریف امام عسگری علیه السلام است، او

۱- معاجز الامام المهدي علیه السلام: ۹۸، به نقل از الخرائج: ۱/ ۴۵۸ ح ۲، نجم الثاقب: ۵۲.



وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿١﴾ «ما اراده نمودیم آنهایی که در زمین ضعیف شمرده شده‌اند منت گذاشته و امام و پیشوا و از وارثان زمین قرار دهیم. ○ و آنها را در زمین تمکن و اقتدار دهیم. و به آن گروه، عقوبت فرعون و هامان و لشگرشان که از آنها بیم داشتند نشان دهیم.»

سپس امام علیه السلام به ایشان فرمود: ای فرزندانم؛ آنچه را خداوند بر همه پیامبران گذشته نازل فرموده بخوان.

امام زمان ارواحنا فداه شروع کرد به خواندن صحف حضرت آدم علیه السلام که به زبان سریانی بود، کتاب حضرت ادریس، کتاب نوح، کتاب هود، کتاب صالح، صحف ابراهیم، تورات موسی، زبور داود، انجیل عیسی علیه السلام و قرآن جدم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛ سپس سرگذشت همه پیامبران را تا زمان خودش بیان فرمود.^۲

تاز برکت آن چشم شفا یافت

در کتاب «بحار الأنوار» از کتاب «کمال الدین» از محمد بن عیسی بن احمد زرجی روایت کرده که گفت:

در سامرا در مسجدی مشهور به مسجد زبید، جوانی از بنی هاشم را دیدم که گفت از اولاد موسی بن عیسی هستم. آن مرد در حال گفتگو با من، کنیزی را صدا زد و گفت: (یا غزال) یا زلال؛ بیا.

کنیز پیری آمد، به کنیز گفت: حدیث میل و مولود را برای این آقا نقل کن؟ آن کنیز گفت: آری، در خانه ما کودکی مریض شد، مادرم گفت برو در خانه امام حسن عسکری علیه السلام و به حضرت حکیمه علیها السلام بگو که، اگر در نزد شما چیزی هست که برای شفای چشم این کودک مفید باشد، بما لطف بفرمائید. به نزد حکیمه علیها السلام رفته و واقعه را عرض کردم، حکیمه علیها السلام به

۲- معاجز الامام المهدي علیه السلام: ۱۷.

۱- سورة مبارکه قصص؛ آیه: ۵ و ۶.



کسان خود گفت: آن میلی را که به چشم مولود دیشب - امام زمان ارواحنا فداء به جهت سرمه کشیدیم بیارید. آن را آوردند و به من دادند. من آن را نزد مادر خود بردم، مادر من آن میل را به دو چشم کودک مریض کشید و خداوند آن کودک را از برکت آن میل عافیت بخشید و تا مدتی آن میل در خانه ما بود و از آن برای شفای بیماران خود استفاده می کردیم، تا آنکه بعد از زمانی آن میل از خانه ما مفقود گردید.^۱

□ پرده را بالا زده کسی را ندیدم

یعقوب بن منقوش^۲ می گوید:

روزی محضر مبارک امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم، آن حضرت بر سگونی در خانه نشسته بود، در طرف راست آن حضرت، اطاقی بود که پرده ای بر آن آویخته شده بود، عرض کردم: آقای من؛ صاحب این امر کیست؟ مولای ما فرمود:

ارفع الستر؛ «پرده اطاق را بالا بزن»..

وقتی پرده را بالا زدم دیدم، کودک زیبایی که پنج سال داشت، بیرون آمد، قد رعنا و حدوداً ده - یا هشت - وجب بود، پیشانی او روشن، چهره اش سفید و درخشان، دیدگانش می درخشید. او بازوانی نیرومند و زنانی توانا داشت، در گونه راستش خال زیبایی بود و جلو سرش را موهای زیبایی زینت داده بود، او آمد و در روی زانوی پر مهر و محبت امام حسن عسکری علیه السلام نشست.

سپس امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود:

«هذا هو صاحبکم؛» «این صاحب شماست».

یا بنی؛ أدخل الی الوقت المعلوم.

ای فرزندم؛ برو، و وارد خانه شو تا وقتی که معلوم است.

آن کودک زیبا به سوی خانه می‌رفت و من نیز به او نگاه می‌کردم.

امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود:

ای یعقوب؛ وارد آن خانه شو و بین چه می‌بینی؟

من وارد خانه شدم و کسی را ندیدم.^۱

□ چهره‌اش مانند ماه شب چهاردهم می‌درخشید

شیخ حرّ عاملی رحمته الله در کتاب «اثبات الهداة» می‌گوید: فضل بن شاذان در

کتاب «اثبات الرجعة» از ابراهیم بن محمد نقل کرده است که گفت:

هنگامی که «عمرو بن عوف» حاکم آن وقت تصمیم به قتل من گرفت،

ترس فراوانی به من دست داد. با اهل و عیال خود خدا حافظی کردم و به

طرف خانه مولایم امام عسکری علیه السلام آمدم تا با آن حضرت نیز خدا حافظی

کنم و با خود نیت کرده بودم که فرار کنم.

هنگامی که خدمت آن حضرت علیه السلام رسیدم، پسر بچه‌ای را دیدم در کنار

او نشسته بود که، چهره‌اش همانند ماه شب چهارده نورانی و درخشان بود

بگونه‌ای که مرا متحیر و سرگردان کرد و نزدیک بود آنچه می‌دانستم

فراموش کنم، او به من فرمود:

ای ابراهیم؛ فرار نکن، زیرا خداوند شر او را از تو کفایت می‌کند.

سرگردانی و تحیرم زیادتر شد، به امام عسکری علیه السلام عرض کردم:

مولای من، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ این پسر بچه کیست که از باطن من و

آنچه در خاطر داشتم خبر داد؟. آن حضرت فرمود:

هو ابنی و خلیفتی من بعدی.

۱- قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۷۹۰. به نقل از کمال الدین: ۲ / ۴۳۶ ح ۵. بحار الأنوار: ۵۲

۲۵ / ح ۱۷، الخرائج: ۲ / ۹۵۷ و ۹۵۹.

او فرزند من است، و پس از من جانشین من خواهد بود.^۱

□ به تمام سؤالاتم پاسخ فرمود

در کتاب «الثاقب فی المناقب» آمده است:

سعد بن عبدالله قمی رضی الله عنه گوید: به همراه احمد بن اسحاق برای زیارت امام حسن عسکری علیه السلام به سامرا رفتم، البته سؤالات مشکلی نیز داشتم که می خواستم از آن حضرت بپرسم.

وارد سامراء شدیم، به سوی خانه امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم، اجازه ورود خواستیم. اجازه ورود عنایت شد. احمد بن اسحاق انبانی را بر دوش گذاشته بود، در آن انبان - که با پارچه طبری پوشیده شده بود - یکصد و شصت کیسه درهم و دینار بود، که هر کیسه ای با مهر صاحب آن بسته شده بود.

وارد محضر آن امام همام شدیم، من آن لحظه ای را که نور جمالش ما را احاطه کرد چنین تشبیه می نمایم:

او همانند ماه درخشان شب چهاردهم بود، روی زانوی راست آن حضرت، کودکی قرار داشت که خلقت و منظرش بسان ستاره مشتری بود، موهای زیبای آن کودک، از دو سوی سرش روی گوشش ریخته بود، و میان آن باز بود، گویی الفی است که میان دو واو قرار گرفته است.

آیا جایز است دست مطهر آلوده شود

در برابر مولای ما علیه السلام انار زرینی بود که نقشهای بدیع و نوآور آن

۱ - قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۱/ ۷۵۶، به نقل از اثبات الرجعة: ح ۱۲ - این کتاب تألیف فضل بن شاذان رضی الله عنه است و خطی می باشد - و شیخ حر عاملی این حدیث را در کتاب اثبات الهداة: ۳/ ۷۰۰ ح ۱۳۶ نقل کرده است.

می درخشید و در میان آن، نگین های شگفت انگیز و گوناگونی به کار رفته بود، که آن را یکی از رؤسای اهل بصره به حضرتش اهدا نموده بود. در دست مبارک امام حسن عسکری علیه السلام قلمی بود، وقتی می خواست چیزی در ورق سفیدی بنویسد، آن کودک انگشتان حضرتش را می گرفت، مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام آن انار زرین را در برابر آن کودک می غلطاند و آن کودک زیبا را به گرفتن و آوردن آن مشغول می نمود تا مانع از نوشتن آن حضرت نشود.

ما به حضورش سلام نمودیم، امام علیه السلام با ملاحظت و مهربانی پاسخ داد و اشاره نمود که بنشینیم، وقتی آن حضرت از نوشتن آن اوراق فارغ شد، احمد بن اسحاق انبان را از میان پارچه بیرون آورده و در برابر حضرتش نهاد. در این هنگام، مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام نگاهی به آن کودک زیبا نمود، و فرمود: فرزندم؛ مَهر از هدایای شیعیانت که برای تو فرستاده اند، بردار.

آن کودک زیبا لب به سخن گشود و فرمود:

یا مولای؛ یجوز لی أن أمدّ یدی الطاهرة إلی هدایا نجسة، و
أموال رجسة، قد خلط حلها بحرامها.

مولای من، آیا شایسته است که من، دست پاکم را به سوی این هدایای
آلوده و اموال پلید - که حلال و حرامش با هم مخلوط شده - دراز کنم؟!

امام علیه السلام رو به احمد بن اسحاق کرد و فرمود: ای پسر اسحاق؛ آنچه در
انبان است بیرون آور تا فرزندم حلال آن را از حرامش جدا کند.

احمد، طبق فرمایش موای ما، کیسه ها را از انبان بیرون آورد، وقتی
نخستین کیسه را بیرون آورد آن کودک زیبا فرمود:

این کیسه مال فلانی پسر فلانی از فلان محلّه است، در این کیسه،
شصت و دو دینار است، بخشی از آن، پول حجره ای است که
فروخته - و آن ارثی بود که از پدرش به او رسیده بود - چهل و پنج



دینار ارزش داشت و از پول آن نه طاقه پارچه ، چهارده دینار بدست آورده و سه دینار آن نیز از اجارهٔ دکان‌ها است .

مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام فرمود : فرزندم ؛ اینک برای این مرد ، حرام آن را مشخص کن .

آن کودک زیبا ، رو به احمد کرد و فرمود : یک دیناری که سکه ری است و در فلان تاریخ زده شده و نصف نقش یک روی آن پاک شده با قطعه طلایی آملی که وزن آن ربع دینار است ، بیرون آور و ببین ! علت این که آنها حرامند این است که صاحب آن ، در فلان ماه از سال فلان مقدار پنبه ریسیده شده‌ای را وزن کرد و یک من و ربع شد و آن را به پنبه زنی - که همسایه‌اش بود - داد . مدتی گذشت ، دزدی آمد و آن را از او دزدید ، او به صاحبش جریان را گفت ، ولی صاحبش او را تکذیب کرد و عوض آن پنبه‌ها را خواست و به جای آنها ، یک من و نیم پنبهٔ بهتر از آن را گرفت ، و با پول آن پارچه‌ای خرید و آن را فروخت که این دینار و آن قطعه طلای آملی ، از فروش آن پارچه است .

وقتی احمد بن اسحاق آن کیسه را باز کرد ، نامه‌ای در میان سکه‌های دینار یافت که در آن ، نام صاحب کیسه و مقدار سکه‌ها ، همان گونه که آن کودک زیبا فرموده بود ، نوشته شده بود ، و آن دینار سکهٔ ری و قطعهٔ طلای آملی نیز با همان علامت‌ها بودند .

آنگاه کیسهٔ دیگری را بیرون آورد و در برابر آن کودک زیبا نهاد . آن کودک زیبا فرمود :

این کیسه نیز متعلق به فلان ، فرزند فلانی از فلان محله است ، که حاوی پنجاه دینار است که تصرف در آن برای ما جایز نیست .

احمد بن اسحاق گفت : چرا ؟ فرمود : چون از پول گندمی است که صاحبش در هنگام تقسیم محصول ، نسبت به کارگران ظلم کرده است ، پیمانۀ خود را پر می‌کرد ، ولی پیمانۀ آنها را پر نمی‌نمود ،

بلکه کمی از سر آن را خالی می گذاشت .

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: راست گفתי فرزندم .

آنگاه رو به احمد بن اسحاق کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق؛ این اموال را جمع کن و به صاحبانش برگردان، یا حواله کن تا به صاحبانش برگردانند که ما نیازی به آنها نداریم، ولی آن پارچه را که آن پیر زن برای ما فرستاده، بیاور؛

احمد بن اسحاق گوید: من آن پارچه را در میان صندوقچه‌ای گذاشته بودم و فراموش کرده بودم که خدمت آقایم بیاورم .

سعد گوید: وقتی احمد بن اسحاق برای آوردن آن پارچه رفت، مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام رو به من کرد و فرمود:

ای سعد؛ برای چه آمده‌ای؟ عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا به ملاقات مولایمان تشویق نموده است .

فرمود: پرسشهایی را که می‌خواستی بپرسی، چه کرده‌ای؟ عرض کردم: همان گونه هستند و اکنون به همراه دارم . حضرت اشاره به فرزند عزیزش کرد و فرمود: آنچه می‌خواهی از نور چشمم بپرس .

آخرین دیدار

شروع به سؤال نمودم کردم و آن کودک زیبا همه را پاسخ داد^۱، وقتی پاسخ پرسش‌ها تمام شد، امام حسن عسکری علیه السلام با آن کودک زیبا برخاست، من نیز از محضرشان مرخص شده و به دنبال احمد بن اسحاق رفتم، در راه او را دیدم که می‌آمد و گریه می‌کرد، گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ چرا دیر کردی؟

گفت: پارچه‌ای که مولایم فرمود حاضر کنم، گم کرده‌ام .

گفتم: طوری نیست، به خودشان بگو .

۱- صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» گوید: من پرسش و پاسخها را به جهت طولانی شدن، ذکر نمودم .

او خدمت امام شرفیاب شد، لحظاتی بعد با لبخند در حالی که بر محمد و آل محمد علیهم السلام درود می فرستاد، بازگشت.

گفتم: چه شد؟ گفت: آن پارچه زیر پای مولایم پهن شده بود، آن حضرت روی آن نماز می خواند.

سعد گوید: من خدای را به این نعمت سپاس نموده و بر او ثنا گفتم، و ما چند روزی که در آنجا بودیم به منزل امام علیه السلام رفت و آمد می کردیم؛ ولی دیگر آن کودک زیبا را در کنار امام علیه السلام نمی دیدیم.

روزی که می خواستیم به وطن برگردیم من به همراه احمد بن اسحاق و دو نفر از بزرگان شهرمان به خدمتش مشرف شدیم، احمد بن اسحاق در برابر حضرتش ایستاد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا؛ هنگام کوچ کردن و وداع نمودن فرارسیده و محنت جدایی سخت شده، ما از خداوند متعال می خواهیم که بر جد بزرگوارتان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و پدرتان علی مرتضی علیه السلام و مادرتان، سرور زنان عالم فاطمه زهرا علیها السلام و عمویتان امام حسن مجتبی علیه السلام و پدر عزیزتان امام حسین علیه السلام - که آقای جوانان بهشتند - و پدران معصومتان علیهم السلام پس از آنها که امامان و پیشوایان پاک و طاهرین هستند و بر شما و فرزند گرامیتان درود فرستد، امیدواریم خداوند مقام شما را همواره بالا برده و دشمنانتان را نابود سازد و این دیدار را آخرین دیدار ما قراندهد.

وقتی احمد بن اسحاق این آخرین جمله را گفت، چشمان امام علیه السلام از اشک پر شد و قطرات اشک بر چهره زیبایش جاری گشت، آنگاه فرمود:
ای فرزند اسحاق؛ در این دعا اصرار نورز، که در همین سفر به ملاقات خداوند خواهی رسید.

وقتی احمد بن اسحاق این سخن را شنید، بیهوش شد و بر زمین افتاد، وقتی حالش خوب شد و به هوش آمد گفت: مولایم؛ شما را به خدا و به حرمت جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند می دهم که به من افتخار دهید و

پارچه‌ای به عنوان کفن برای من عنایت نمایید.

امام علیه السلام دست به زیر فرش برد و سیزده درهم بیرون آورد، و فرمود:
 خذها، و لا تنفق علی نفسک غیرها، فانک لن تعدم ما سألت، و
 ان الله تعالی لا یضیع اجر من احسن عملاً.

این پول را بگیر و جز این پول استفاده نکن و آنچه را که خواستی
 بدست خواهی آورد که خداوند پاداش کسی را که عمل نیک انجام
 داده، ضایع نمی‌گرداند.

سعد گوید: - همگی از محضرش مرخص شده و به راه افتادیم، سه
 فرسخ راه پیمودیم، وقتی نزدیک محلی بنام «حلوان» رسیدیم، احمد بن
 اسحاق تب کرد، و وضع عمومی بدنش دگرگون شد، تا جایی که از زندگی
 او مأیوس شدیم، وقتی وارد حلوان شدیم در یکی از کاروانسراها اتراق
 کردیم. احمد بن اسحاق، یکی از همشهریان خودش را که مقیم حلوان
 بود خواست، آنگاه رو به ما کرد و گفت: امشب از اطراف من پراکنده
 شوید و مرا تنها بگذارید.

ما همگی از اتاق او بیرون آمده و هر کدام به اتاق خود باز گشتیم. سعد
 گوید: شب سپری شد، نزدیکی‌های صبح، چیزی به ذهنم رسید، و از
 خواب پریدم. وقتی چشمانم را باز کردم، کافور، خادم مولایمان امام
 عسکری علیه السلام را دیدم که به من می‌گوید: خداوند پاداش نیکو در عزایتان به
 شما مرحمت کند و مصیبت شما را در دوستان جبران نماید؛ ما دوستان
 احمد بن اسحاق را غسل داده و کفن نمودیم، بر خیزید و او را دفن کنید،
 چرا که جایگاه او در پیشگاه آقایان از جایگاه همه شما والاتر بود.

او این سخن بگفت و از دیدگان ما پنهان شد.^۱

۱- قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام؛ ۲/ ۷۹۶. به نقل از الثاقب فی المناقب؛ ۵۸۵ ح ۱، بحار الأنوار؛
 ۷۸/ ۵۲ ح ۱. این روایت را شیخ صدوق رحمته الله در کمال الدین؛ ۲/ ۴۵۴ ح ۲۱ (با تفاوت در الفاظ) نقل
 نموده است. گفتنی است که ترجمه این روایت از منابع دیگر آن نیز بهره بردیم.

ابن بابوی رضی اللہ عنہ از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری رضی اللہ عنہ روایت کرده که گفت: به حضور حضرت ابی محمد امام حسن عسگری رضی اللہ عنہ شرفیاب شدم تا از ایشان از امام بعد او پرسش کنم.

آن حضرت بدون اینکه سؤال را بپرسم، فرمودند: ای احمد ابن اسحاق؛ بدرستی که خداوند تبارک و تعالی از آن روزی که آدم را خلق کرد تا روز قیامت، زمینش را از حجّت خود بر خلقش خالی نگردانیده است. خداوند به واسطه بودن حجّتش، بلا را از اهل زمین دفع می کند و به واسطه حجّت خود باران را فرو می فرستد و بخاطر وجود مبارک او برکات زمین را از زمین خارج می کند.

احمد بن اسحاق می گوید: به امام رضی اللہ عنہ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا؛ امام و جانشین بعد از شما چه کسی است؟

امام عسگری رضی اللہ عنہ از جای خود بلند شد و به اتاقی وارد شد، سپس از آنجا خارج شد در حالی که به دوش مبارکش کودکی بود که چهره مبارکش مانند ماه تمام می درخشید و به کودک سه ساله ای شبیه بود.

سپس امام رضی اللہ عنہ فرمود: ای احمد بن اسحاق؛ بخاطر آن کرامتی که در نزد خدا و حجّتش داشتی، این فرزند را به تو نشان دادیم. بدرستی که او را پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم نام نهاد و کنیه او را از قبل بیان فرموده، این فرزندم پر می کند زمین را از قسط و عدل و در حالی که پر باشد از جور و ظلم.

یا احمد بن اسحاق؛ مثله فی هذه الأمة مثل خضر رضی اللہ عنہ و مثله ذی القرنین و الله لیغیبن غیبة لا ینجو فیها من الهلکة الا من ثبته الله تعالی علی القول بإمامة و وفقه لدعاء بتعجیل فرجه.

به خدا سوگند؛ هر آینه غیبتی مردم را فرا گیرد که از هلاکت آن کسی نجات پیدا نخواهد کرد، مگر کسانی که خداوند آنها را بر اعتقاد به

امامت او ثابت نگه دارد، و موفق نماید آنها را به دعا کردن برای تعجیل فرجش.

احمد بن اسحاق رضی الله عنهما می گوید به امام علیه السلام عرض کردم:
ای مولای من؛ آیا نشانه و علامتی از ایشان هست تا قلبم به ایشان آرامش و اطمینان پیدا کند؟

پس آن کودک ماه رخسار با زبان عربی فصیح فرمود:

انا بقية الله في أرضه، و المنتقم من أعدائه، فلا تطلب اثراً بعد عين، يا احمد بن اسحاق.

من بقیه خدا در زمینش هستم و انتقام گیرنده از دشمنانش. ای احمد بن اسحاق؛ دیگر نشانه‌ای (معجزه‌ای) بعد از این که الآن دیده‌ای از من طلب نکن.

احمد بن اسحاق می گوید: از حضور امام علیه السلام خارج شده در حالی که بسیار خوشحال بودم. فردای آن روز دوباره به حضور امام حسن عسگری رضی الله عنهما شرفیاب شدم و به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا؛ همانا سرور و خوشحالی مرا زیاد نمودی بخاطر آن متی که به من گذاشته‌ای، (امام زمان علیه السلام را به من نشان داده‌ای) اما آن سیره‌ای که حضرت خضر و ذی القرنین علیهم السلام داشتند، منظور چیست؟

آن حضرت فرمودند: ای احمد؛ طولانی بود غیبت ایشان.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا؛ آیا غیبت ایشان آنقدر طول خواهد کشید؟! آن حضرت فرمودند:

آری به خدای من؛ تا اینکه بر می گردند از دین خود اکثر قائلین به امامت او، و باقی نمی مانند از مردم؛ مگر کسانی که ۱- خداوند - در عالم ذر - به ولایت ما، از آنان عهد و پیمان گرفته باشد، ۲- و نقش بسته شده باشد ایمان در قلبهایشان و ۳- خداوند به روح خود آنها



را مآید و ثابت قرارشان داده باشد .

ای احمد بن اسحاق ؛ این امری از اوامر خداوند و ستری از اسرار اوست و غیبی از غیب‌های او ، پس بگیر آنچه را گفتم و پنهان کن آن را و از شکرگذاران باش تا فردای قیامت در علیتین با ما باشی .^۱

نشانه‌های رستگاری

ابوالادیان می‌گوید:

من خادم امام حسن عسگری علیه السلام بودم و نامه‌های ایشان را به شهرها برای نمایندگان و وکلای آن بزرگوار می‌بردم .

روزی به محضر مبارکش شرفیاب شدم که ، از بیماری رنج می‌برد و به همراه من نامهایی از دوستانش از شهرهای مختلف بود .

ایشان به من فرمود: به مدائن برو - برای جواب آن نامها - و پانزده روز مسافرتت به طول خواهد انجامید هنگامی که به سامرا برگردی روز پانزدهم خواهد بود و مرا - بعد از شهادتم - در محل غسل دادن خواهی یافت . ابوالادیان می‌گوید: به امام علیه السلام عرض نمودم: ای سیّد و مولایم ؛ اگر این واقعه اتفاق افتد به چه کسی (در امر امامت) مراجعه کنیم؟

امام علیه السلام فرمودند:

آن کسی که جواب نامه‌ها را از تو بخواهد او بعد از من انجام دهنده به امر من است .

عرض نمودم: آیا نشانه و علامت دیگری هم هست؟

فرمودند: آن کسی که بر من نماز بگذارد آن قائم بعد از من است .

عرض کردم: آیا برای شناختن ایشان راهی دیگری وجود دارد؟

فرمودند: کسی که از درون کیسها خبر دهد آن وصی و جانشین من است .



آنگاه هیبت آن بزرگوار مانع شد که سؤال دیگری از محضرش بپرسم. به دنبال آن مأموریت از نزد ایشان خارج شدم و به سوی مدائن حرکت نمودم، تا اینکه جوابهای نامه‌ها را گرفته به سوی سامرا برگشتم، روز پانزدهم همانگونه که امام فرموده بود به سامرا رسیدم، صدای گریه از منزل امام عسگری علیه السلام بلند بود و ایشان را در مکان غسل دادن دیدم، و دیدم که جعفر بن علی کنار درب خانه ایستاده و شیعیان در اطرافش جمع شده و او را تسلیت گفته و برای امامتش نیز تبریک می‌گویند.

وارد منزل شریف شدم، دیدم بدن مطهر امام علیه السلام کفن شده و جعفر بن علی ایستاده تا نماز بگذارد، زمانی که خواست تکبیر گوید، دلربای عالم - فرزندی را دیدم که چهره سرخ فام او در میان موهای مشکینش می‌درخشید، ردای عمومی خود را کشید و فرمود:

یا عمّ؛ تأخر، فأنا أحق بالصلاة علی ابي.

ای عمو؛ کنار برو که من برای نماز گذاردن بر پدرم از تو سزاوارتر هستم.

سپس رو به من نموده و فرمودند:

ای بصری^۱؛ جوابهای اهل مدائن را بیاور. من آنها را به ایشان دادم و به امامت آن حضرت بخاطر ظهور آن علائمی که مولایم امام حسن عسگری علیه السلام بیان فرموده بود یقین پیدا نمودم.^۲

انتظار و آه و سوز، عادت دیرینه اهل بیت علیهم السلام

امام سجّاد علیه السلام در صحیفه سجّادیه در دعای عرفه به کسانی که به مقام و منزلت خاندان نبوت علیهم السلام اعتراف دارند و به آنها عشق می‌ورزند و در برابر فرموده‌های ایشان تسلیم هستند و در انتظار امام زمان علیه السلام هستند در درگاه

۱- ابوالادیان از شهر بصری بوده و این علامتی دیگر بوده که ولی الأعظم پروردگار از آن آگاهی داشته است.

۲- مدینه المعجز: ۳/۴۱۳، عبقری الحسان: ۵/۵۲ (با کمی تغییر).



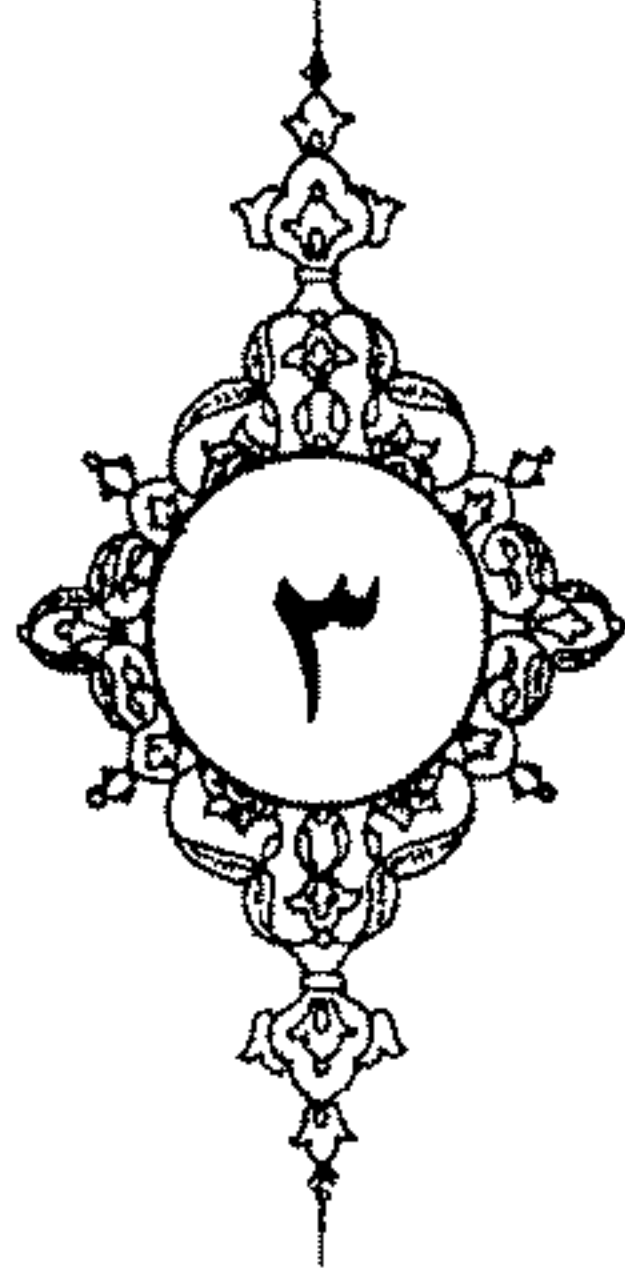
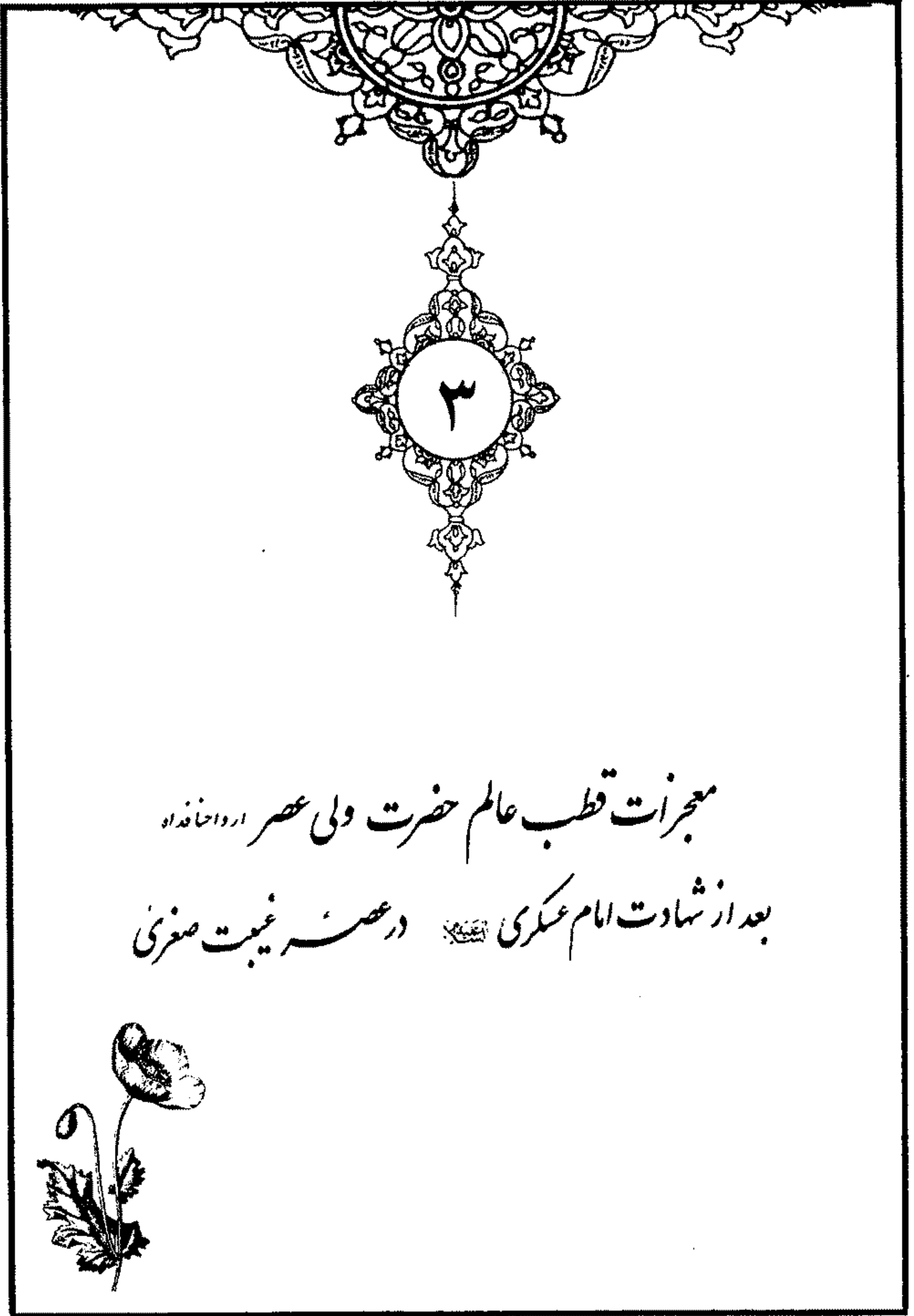
احدیّت این گونه دعا می فرماید.

اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى أَوْلِيَانِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقَامِهِمْ، الْمُتَّبِعِينَ مَنْهَجَهُمْ،
الْمُقْتَفِينَ آثَارَهُمْ، الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمُ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِمْ،
الْمُؤْتَمِنِينَ بِإِمَامَتِهِمْ، الْمُسَلِّمِينَ لِأَمْرِهِمْ، الْمُجْتَهِدِينَ فِي طَاعَتِهِمْ،
الْمُنْتَظِرِينَ أَيَّامَهُمْ، الْمَادِّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُمْ، الصَّلَاةِ الْمُبَارَكَاتِ
الزَّكَاةِ النَّامِيَاتِ الْغَادِيَاتِ الرَّائِحَاتِ. وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَعَلَى
أَرْوَاحِهِمْ، وَاجْمَعْ عَلَى التَّقْوَى أَمْرَهُمْ وَأَصْلِحْ لَهُمْ شُؤْنَهُمْ وَتُبْ عَلَيْهِمْ
إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَخَيْرُ الْغَافِرِينَ وَاجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي دَارِ السَّلَامِ
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

بار خدایا؛ درود فرست بر دوستان ایشان (اهل بیت علیهم السلام)، که به مقام
و مرتبه آنها اقرار دارند، راه روشنشان را پیروی می کنند، دنبال آثار
و نشانه های ایشان می روند، به دستاویزشان چنگ می زنند، (به آنها
توسل می جویند) به دوستیشان تمسک می جویند، به امامت و
پیشوایی شان اقتدا می نمایند، برای امر و فرمانشان تسلیم هستند، در
طاعت و پیروی شان می کوشند، ایام روزگار ایشان (ایام ظهور
حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف) را انتظار دارند، و
چشمهایشان به سوی آنها دوخته شده، درودهای با برکت و نیکی،
پاکیزه فزاینده هنگام بامدادان و شبانگاهان برایشان و بر جانهایشان
فرست، و کارشان را بر تقوی فراهم نما، احوالشان را اصلاح فرما،
و توبه آنان را بپذیر، زیرا تو بسیار توبه پذیر و مهربان و بهترین
آمرزنده ای، و ما را به سبب رحمت و مهربانیت در سرای سلامت و
بی گزند بهشت با ایشان قرار ده، ای مهربان ترین مهربانان.^۱



۱. صحیفه سجّادیه: ۲۱۴، دعای چهل و هفتم فراز ۶۲ تا ۶۶.



معجزات قطب عالم حضرت ولی عصر ارواحنا فداه
بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام در عصر غیبت صغری



فصل اول

معجزات حضرت ولی عصر ارواحنا فداه

در عصر غیبت صغری

در غیبت مهدی ما

ابی بصیر می گوید: گشاینده گره دانشها امام صادق علیه السلام فرمودند:

طوبی لمن تمسک بأمرنا فی غیبة قائمنا،

فلم یزل قلبه بعد الهدایة.

خوشا به حال آن کسی که امر ولایت ما را در زمان غیبت

قائم ما محکم نگه دارد و به آن چنگ زند و دلش بعد از

هدایت به انحراف کشیده نشود.

معانی الأخبار: ۱ / ۲۶۳.

□ بدون اینکه سؤال نمایم

حضرت حکیمه خاتون رضی الله عنها می گوید:

بعد از شهادت امام حسن عسگری رضی الله عنه هر صبح و شام مولای ما صاحب الامر ارواحنا فداه را می بینم و از هر چه که - مردم - از من می پرسند، آن حضرت به من خبر می داد و من نیز به ایشان خبر می دادم.

به خدا سوگند؛ گاهی که اراده می کردم چیزی از او بپرسم، بدون اینکه سؤال خود را مطرح کنم، آن حضرت جواب مرا می فرمودند، و بسیار می شد که امری برای من روی می داد پس - به برکت وجود آن بزرگوار - در همان ساعت جواب می رسید بدون آنکه سؤال نمایم.^۱

□ موسایی بر دریای نیل

در کتاب «الصراط المستقیم» آمده است:

هنگامی که امام حسن عسگری رضی الله عنه به شهادت رسید، معتضد عباسی

سه نفر از مزدوران خود را برای جست و جوی - امام زمان - به خانه امام فرستاد و دستور داد: هر کسی را یافتند سرش را بیاورند. آن سه نفر، طبق دستور، وارد خانه امام شدند.

ناگاه سردابی را دیدند که در آن حوض آبی بود و شخصی روی آب، بر حصیری نماز می خواند و توجهی به آنان نداشت.

یکی از آنان به نام «احمد بن عبدالله» پا روی آب گذاشت تا نزد او برود، در آب فرو رفته و نزدیک بود که غرق شود، ولی رفقایش نجاتش دادند. دیگری پا جلو گذاشت تا نزد او برود، در آب فرو رفت نزدیک بود که غرق شود نجاتش دادند، دیدند نمی توانند کاری کنند پا به فرار گذاشته و نزد معتضد باز گشته و قضیه را گزارش دادند. معتضد دستور داد که قصه را کتمان کنند.^۱

این همان دعایی است که پدرت در حق تو کرد

شیخ مفید از ابی عبدالله صفوانی نقل می کند که گوید: صد و هفده سال از عمر قاسم بن علاء گذشته بود. او در شهر «وان» - که یکی از شهرهای آذربایجان است - ساکن بود و توقیعات مولای ما صاحب الزمان صلوات الله علیه به دست ابوجعفر عمّری و بعد از او به دست ابی القاسم بن روح به او می رسید، این توقیعات مرتّب می آمد و قطع نمی شد.

تا این که مدت دو ماه توقیعات از او قطع شد، ناراحتی و پریشانی او در این باره زیاد گردید و انتظار او شدید شد.

ابی عبدالله صفوانی می گوید: روزی در محضر قاسم بن علاء نشسته بودم و مشغول غذا خوردن بودیم، ناگاه دربان او آمد، و با شادی و خوشحالی مژده پیک عراق را داد و نام کسی را ذکر نکرد، قاسم به شکرانه

۱- قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت: ۲/ ۷۹۴، به نقل از الاختصاص: ۳۱۹، ۳۲۰.



این مژده سجده نمود.

ناگاه دیدیم مردی که سنّ متوسط و قامتی کوتاه داشت وارد شد، آثار سفر در او ظاهر بود، او جُبّه‌ای پوشیده و نعلین در پا کرده بود و خُرجین کوچکی برشانه خود انداخته بود.

قاسم به جهت تعظیم او، از جای خود برخاسته و دست به گردن او انداخت، و با او معانقه نمود، سپس آن خُرجین را بر روی زمین گذاشت. قاسم ظرف آب خواست و دست قاصد را شست و او را در پهلوی خود نشانید و مشغول خوردن غذا شدیم، پس از صرف غذا دست خود را شستیم.

قاصد برخاسته و نامه‌ای بیرون آورد و به قاسم داد. قاسم نامه را گرفت و بوسید، و به منشی خود، عبدالله بن ابی سلم داد که آن نامه را بخواند. عبدالله نامه را گشود، قرائت نمود و گریست.

قاسم از منشی سبب گریه را پرسید و گفت: ای عبدالله؛ این شاء الله خیر است مگر مولای من در نامه چه چیز نوشته که تو غمگین و گریان شدی؟ گفت: خبر وفات شما را نوشته که چهل روز بعد از ورود این نامه، وفات خواهی نمود. به این صورت که پس از هفت روز از رسیدن این نامه، مریض می‌شوی و خداوند هفت روز قبل از وفات چشم‌های تو را برمی‌گرداند و شفا می‌دهد و این قاصد شما، چند قطعه لباس با خود آورده است. قاسم چون این را بشنید از قاصد پرسید: آیا مرگ من با سلامتی در دین واقع می‌شود؟

قاصد گفت: بلی. قاسم مسرور شد و خندید و گفت: بعد از این عمری که کرده‌ام دیگر آرزوی زندگی ندارم.

سپس قاصد برخاست و از خُرجین خود یک شلوار، یک حبره یمانی سرخ، یک عمامه، دو لباس و یک منديل بیرون آورد و به قاسم بن علاء

داد و جامه کهنه‌ای هم بر آنها اضافه کرد. قاسم بن علاء همه آنها را تحویل گرفت، در این هنگام، ناگاه عبدالرحمان بن محمد شیزی - که از سُنی‌های ناصبی بود و در ظاهر با قاسم اظهار دوستی و صداقت می‌نمود - از درب وارد شد.

وقتی قاسم متوجه ورود او شد گفت: این نامه را برای او بخوانید؛ زیرا من دوست دارم که او هدایت شود. حاضرین گفتند: با این مرد، جماعت شیعه قدرت مناظره ندارد چگونه عبدالله از عهده او برآید؟

قاسم نامه را بیرون آورد و به عبدالرحمان داد، و گفت: این را بخوان. عبدالرحمن نامه را گرفت و شروع به خواندن نمود تا این که به مطلب خبر مرگ قاسم رسید.

هنگامی که نامه را دید متوجه قاسم گردید و گفت: یا ابا محمد؛ از خدا بترس، تو مردی فاضل در دین خود هستی و خدا می‌فرماید: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾.^۱ «کسی نمی‌داند که فردا چه کار خواهد کرد و کسی نمی‌داند در کدام زمین خواهد مرد! بدرستی که خداوند آگاه و دانا است».

در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾.^۲ «خدا غیب را می‌داند و بر غیب خود دیگری را مطلع نمی‌کند».

قاسم گفت: آیه را تمام بخوان، در آخر آیه بعد از این کلام می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَن أَرْضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾.^۳ «خدا بر غیب هیچ کس را آگاه نمی‌کند. مگر کسی را که رسول از او خشنود باشد».

و مولای من کسی است که رسول الله ﷺ از او خشنود است، و اگر این سخن را باور نمی‌کنی، تاریخ امروز را یادداشت کن تا راستی این

۲. سوره جن؛ آیه: ۲۶.

۱. سوره لقمان؛ آیه: ۳۴.

۳. سوره جن، آیه: ۲۷.

سخن به تو ظاهر شود؛ اگر من قبل از آن روز، یا بعد از آن روز از دنیا رفتم بدان که من بر اعتقاد صحیح نبوده‌ام و اگر در همان روز مُردم، تو در نفس خود تأمل کن و آخرت خود را در نظر بیاور.

هنگامی که عبدالرحمان این سخن را شنید، تاریخ آن روز را نوشت و یادداشت کرد و اهل مجلس متفرق شدند.

روز هفتم، قاسم را تب گرفت و بیماری او شدید شد، تا آن که روزی در کنار بالین او نشسته بودیم. ناگاه از چشم او، آبی شبیه آب گوشت خارج شد و چشم او باز شد به طوری که چشم خود را گشود و خود را دید و گفت: ای حسین؛ نزدیک من بیا.

ما به چشم او نگاه می‌کردیم و هر دو چشمان او را بی‌عیب و سالم می‌دیدیم، این خبر در بین مردم پخش شد و جمعیت بسیاری از اهل سنت آمده و او را دیدند و تعجب می‌کردند.

خبر به عقبه بن عبد الله مسعودی - که قاضی القضاة بود - رسید. او بر مرکب خود سوار شد و به دیدن قاسم آمد و انگشتر خود را به دست گرفت و گفت: یا ابا محمد؛ چیزی که در دست دارم، چیست؟ قاسم فرمود: آن انگشتر فیروزه می‌باشد.

پس نزدیک او نشست و گفت: سه سطر بر این انگشتر نوشته که نمی‌توانم آن را بخوانم. ناگهان در این هنگام چشم قاسم به پسر خود حسن افتاد که در وسط صحن خانه بود رو به او کرد و گفت:

اللَّهُمَّ أَلْهِمِ الْحَسْنَ طَاعَتَكَ وَجَنِّبْهُ مَعْصِيَتَكَ.

خداوندا؛ حسن را به طاعت خود مایل گردان و از معصیت خود بی‌میل کن.

بعد از آن با دست خود وصیت نامه‌ای نوشت، و آن نوشته دربارۀ مزرعه‌ای بود که برای مولای ما حضرت حجّت ارواحنا فداء وقف شده بود.

پدر قاسم مزرعه‌ای وقف بر آن بزرگوار نموده بود، در یکی از وصیت‌ها خطاب به فرزندش نوشته بود اگر تو شایسته وکالت از طرف مولای ما حضرت صاحب الامر ارواحنا فداء شدی، خرج زندگی تو از نصف مزرعه من - که معروف - می‌باشد و باقی آن، مال مولای من می‌باشد.

بیماری قاسم ادامه پیدا کرد تا آن که در روز چهارم بعد از آمدن آن نوشته - از طرف صاحب الامر ارواحنا فداء - نزدیک طلوع فجر وفات نمود. چون خبر به عبدالرحمان رسید با سر و پای برهنه و حسرت زده دوید و در میان بازارها ناله و صیحه می‌زد، وقتی مردم این حالت را از او دیدند، تعجب کردند و آن را کاری بزرگ شمرده و او را ملامت نمودند.

عبدالرحمان به آنان فریاد زد و گفت: ساکت شوید؛ چیزی را که من دیده‌ام شما ندیده‌اید.

عبدالرحمان از اعتقاد باطل خود برگشت، و از شیعیان خالص شد و بعد از چند روز که از وفات قاسم گذشت، توقیعی به حسن پسر او از ناحیه مقدسه مولای ما، بیرون آمد که در آن نوشته شده بود:

أَلْهَمَكَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَجَنَّبَكَ مَعْصِيَتَهُ وَهَذَا الدَّعَاءُ الَّذِي دَعَى بِهِ أَبُوكَ.

خداوند طاعتش را بر تو الهام و از معصیتش تو را دور نماید و این همان دعایی که پدرت در حق تو نمود.

مرحوم عراقی در کتاب دارالسلام چنین می‌گوید:

ظاهراً مقصود از این فرمایش مولای ما این است که؛ خداوند دعای پدرت را در حق تو مستجاب فرمود و شایسته وکالت ما گردانید و تو را قائم مقام او گردانیدیم، حسب الوصیت او عمل کن و امر مزارع ما را وامگذار.^۱

۱. عقبری الحسان (نه جلدی): ۶/۶۲۷ ح ۲۸، دارالسلام: ۲۵۲، بحارالانوار: ۵۱/۳۱۳، غیبت طوسی: ۳۱۰.



□ بزودی به آنها محتاج خواهی شد

در کتاب شریف «کافی» از علی بن محمد، و او از سعید بن عبدالله روایت کرده که گوید:

حسن بن نصر و ابی صدام با جماعتی از شیعیان بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، در خصوص کارهایی که در دست وکلای آن حضرت بود، گفتگو نمودند، سرانجام تصمیمشان این شد که در پی امام زمان صلوات الله علیه باشند و از ایشان جستجو نمایند.

در همان ایام، روزی حسن بن نصر نزد ابی صدام آمد و گفت: من امسال می خواهم به حج مشرف شوم.

ابی صدام به او گفت: برنامه حج خود را امسال تأخیر بینداز.

حسن ابن نصر گفت: من به خاطر این موضوع خوابم آشفته شده است و ناچارم بروم، آنگاه مقداری از اموال و دارایی های خود را برای ناحیه مقدسه امام زمان ارواحنا فداه وصیت نمود و احمد بن علی بن حماد را وصی خود قرار داد و به او گفت: هیچ کدام از این چیزهایی که به دست تو امانت است به هیچ کس نده، تا وقتی مولای ما ظهور فرمایند، تحویل بده و بعد، از عراق راهی سفر حج شد.

راوی می گوید: حسن بن نصر برایم نقل کرد: وقتی به بغداد رسیدیم خانه ای کرایه کرده و در آنجا منزل نمودم. در آن حال یکی از وکلای امام زمان عجل الله تعالی فرجه قدری پارچه و مقداری دینار آورد و آنها را نزد من گذاشت.

عرض کردم: این ها چیست؟

گفت: چیزی است که بعداً خواهی دانست. بعد از او یکی دیگر از وکلای مولای ما چیزهای دیگری آورد و او نیز نزد من گذاشت، خلاصه همین طور نزد من می آوردند، تا کار به جایی رسید که تمام آن خانه پر شد

و بعد از همه اینها احمد بن اسحاق هم هر چه را نزد خود داشت آورد. از این ماجرا تعجب کردم و در خصوص آن اموال به فکر رفته بودم، در این هنگام نامه‌ای از طرف مولایم حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداء رسید که مضمونش این بود:

وقتی فلان قدر از روز گذشت، همه اموال را بردار و نزد من بیاور.

من تمام اموال را برداشتم و به سامرا کوچ کردم. در راه یکی از راهزنان به همراه شصت نفر، راه را بر مردم می‌گرفتند. بارها را غارت می‌کردند، ولی من به لطف خداوند متعال از آنها گذشتم و از شرشان محفوظ ماندم، تا به قریه «عسکر» رسیده و فرود آمدم و آنچه را که از بغداد با خودم آورده بودم در سبد دو حمال گذاشتم و به سمت منزل حضرت حرکت کردم. وقتی به دهلیز خانه رسیدم، غلام سیاهی را در آنجا دیدم، او گفت: حسن بن نصر تو هستی؟

گفتم: آری. گفت: داخل خانه شو. وارد حیاط منزل شدم و به درون خانه پا گذاشتم، سبدها را همانجا خالی کردم، ناگاه در گوشه خانه نان زیادی دیدم. کسانی که در آن خانه بودند از آن نان‌ها برداشتند و به هر کدام از حمال‌ها یک قرص دادند و آنها را بیرون کردند.

ناگاه در میان خانه پرده‌ای نظرم را جلب کرد و مولای ما حضرت بقیة الله ارواحنا فداء از پشت آن پرده مرا صدا زدند و با من صحبت نمودند و فرمودند:

ای حسن بن نصر؛ خدا را به خاطر منّتی که بر تو گذاشت، سپاسگذاری کن و درباره ما شک به دل خود راه نده، زیرا شیطان دوست دارد تو شک کنی.

آنگاه دو پارچه کفن از همان جافرستادند و فرمودند:

اینها را بردار که به زودی به این‌ها محتاج خواهی شد.



من پارچه‌ها را گرفتم و بیرون رفتم.

سعد بن عبدالله (راوی قضیه) می‌گوید: حسن بن نصر از آن سفر برگشت و در ماه مبارک رمضان همان سال وفات کرد و او را با همان دو قطعه پارچه‌ای که مولای مابه او داده بودند کفن نمودند.^۱

□ از سخن او به خود لرزیدم

قطب راوندی رحمته در کتاب «خرایج» از حسن مسترق روایت کرده است که گوید: روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان، ناصر الدوله بودم در آنجا در ارتباط با ناحیه مولای ماصاحب الأمر ارواحنا فداه و غیبت آن حضرت سخن به میان می‌آمد و من این سخن‌ها را مسخره می‌کردم.

ناگاه در این حال عموی من، حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنان را می‌گفتم.

گفت: ای فرزند؛ من هم در این باره اعتقاد تو را داشتم تا آن که حکومت قم را به من دادند و این قضیه در زمانی بود که اهل قم بر علیه خلیفه خشمگین شده بودند و هر حاکمی که می‌رفت او را می‌کشتند و اطاعت نمی‌کردند.

لشکری به من دادند و مرا به سوی قم فرستادند، چون به ناحیه «طرز» رسیدیم به شکار رفتم. در آنجا شکاری آشکار شد و فرار کرد. از پی آن رفتم و بسیار دور شدم تا این که به نهری رسیدم، در میان نهر روان شدم و هر مقدار می‌رفتم وسعت آن بیشتر می‌شد.

در این حال سواری پیدا شد و بر اسب اشهبی - سفید و سیاه - سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت و به غیر چشمهایش همه صورتش پوشیده بود، و کفش سرخ در پا داشت به من فرمود: ای حسین؛ و از روی تحقیر

۱. عقبری الحسان (نه جلدی): ۶/۶۴۷ ح ۵۷.

نام مرا برد و حتی به کنیه مرا صدا نکرد، فرمود: چرا به ناحیه ما عیب و ایراد می‌گیری و سبک می‌شماری؟ و چرا خمس مالت را به اصحاب و نواب ما نمی‌دهی؟

من صاحب وقار و شجاعتی بودم که از چیزی نمی‌ترسیدم، از سخن او بلرزیدم و عرض کردم: ای سید من؛ آنچه امر فرمودی انجام می‌دهم. فرمود:

هرگاه به آن مکانی که متوجه آن شدی برسی، داخل شهر می‌شوی به آسانی و بدون مشقت و جنگ، به کسب می‌پردازی آنچه که کسب می‌کنی خمس آن را به مستحقش برسان.

عرض کردم: شنیدم و اطاعت می‌کنم. سپس فرمود: برو با صلاح و رشد. آنگاه عنان اسب خود را گردانید و روانه شد و از نظر من غایب گردید و ندانستم به کجا رفت. من از جانب راست و چپ او را بسیار جستجو کردم، ولی او را نیافتم، ترس و وحشت من زیاد شده و به سوی لشکر خود برگشتم، و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم. چون به شهر قم رسیدیم، گمان داشتم که مردم قم با من جنگ خواهند کرد. ولی اهل قم به سوی من بیرون آمدند و گفتند: هر که در مذهب، مخالف ما بود و به سوی ما می‌آمد با او جنگ می‌کردیم، ولی چون تو از مانی و به سوی ما آمده‌ای میان ما و تو مخالفتی نیست، داخل شهر شو و تدبیر شهر را هر طور که می‌خواهی به دست بگیر.

مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیادتر از آنچه توقع داشتم، جمع شد. پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و پیش خلیفه مرا سرزنش نمودند، تا آن که خلیفه مرا عزل کرد.

به سوی بغداد برگشتم، و اول به خانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و به خانه خود برگشتم و مردم به دیدن من می‌آمدند در این حال محمد بن



عثمان عمّری - که نایب امام زمان ارواحنا فداء بود - آمد و از کنار مردم گذشت و بر روی جایگاه، کنار من نشست و بر پشتی من تکیه داد. من از این حرکت او بسیار به خشم آمدم و پیوسته مردم می آمدند و می رفتند و او نشسته بود و حرکت نمی کرد، ساعت به ساعت خشم من بر او زیادتر می شد. چون مجلس تمام شد به نزدیک من آمد و گفت:

میان من و تو سّری هست بشنو.

گفتم: بگو. گفت: صاحب اسب اشهب و نهر می گوید که: ما به وعده خود وفا کردیم. تو هم به آنچه را گفتمی انجام بده.

پس آن قصّه به یادم آمد و لرزیدم و گفتم: می شنوم و اطاعت می کنم و به جان منّت می دارم.

پس برخاستم و دستش را گرفتم و به اندرون خانه بردم و در خزینه های خود را گشودم و خمس همه مالم را تسلیم او کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم، او به یاد من آورد و خممش را گرفت.

بعد از آن من در امر حضرت صاحب الأمر ارواحنا فداء شک نکردم. حسن ناصر الدّوله گوید: من نیز تا این قصّه را از عموی خود شنیدیم شک از دلم زایل شد و در امر آن حضرت را یقین نمودم.^۱

آگاهی دقیق امام زمان ارواحنا فداء

محمد بن حسین می گوید:

یک نفر تمیمی به من خبر داد که مردی از اهالی استرآباد گفت: به عسکر رفتم و آن ده امام علی النقی و امام حسن عسکری علیه السلام بود، سیصد دینار در پارچه ای همراه داشتم، یکی از آن دینارها ضرب شام را داشت. به در خانه ایشان رفتم و در آنجا نشسته بودم. ناگاه کنیزی یا غلامی بیرون آمد

۱. منتهی الآمال: ۱۱۹، دارالسلام عراقی: ۳۲۹، الخرائج: ۴۷۲/۱، بحار الأنوار: ۵۶/۵۲.



- راوی حدیث می گوید: شک بین غلام و کنیز از من است... و گفت: بیاور آن چه در نزد توست.

گفتم: چیزی نیست، آنگاه داخل خانه شد بعد از آن بیرون آمد و گفت:

سیصد دینار در پارچه‌ای سبز رنگ است که یکی از آنها دینار شامی و همراه با انگشتری که آن را فراموش کرده‌ای با تو می باشد.

آنها را به او دادم و انگشتر را برداشتم.^۱

□ در صلوات از همه آنها نام ببر

حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی رضی الله عنه می گوید: یعقوب بن یوسف ضرباب غسانی به هنگام بازگشت از اصفهان به من چنین گفت:

من در سال ۲۸۱ هجری قمری حج گذاردم، در حالی که با گروهی از سنی های شهرم بودم، وقتی به مکه رسیدم، گروهی از آنها زودتر، منزلی را در کوچه‌ای بین بازار شبانه برایمان اجاره نمودند، آن جا خانه خدیجه و معروف به «دار الرضا» بود و پیرزنی گندمگون در آنجا سکونت داشت.

وقتی دانستم که آنجا «دار الرضا» نام دارد. از آن پیرزن پرسیدم: با صاحبان این خانه چه نسبتی داری؟ و چرا خانه را بدین نام خوانده‌اند؟

او گفت: من از خدمتگذاران آنها هستم و این، خانه علی بن موسی الرضا رضی الله عنه بود و امام حسن عسکری رضی الله عنه مرا در اینجا سکونت داده است و من در خدمتش بودم.

وقتی این سخن را شنیدم، آن را از رفقای خود پنهان ساختم و با آن پیرزن مأنوس شدم. شبها وقتی از طواف باز می گشتم، با آنها در رواق خانه می خوابیدم، و درب را می بستیم و پشت آن سنگ بزرگی قرار می دادیم.

چند شب، نور چراغ را - در رواقی که بودیم - شبیه به نور مشعل دیدم.



و دیدم که درب باز شد - بدون اینکه کسی از ما آن را باز کند - و مردی چهار شانه و گندمگون مایل به زرد که در سیمایش اثر سجده بود و پیراهن و ازاری نازک بر تن داشت، خود را پوشانده بود و همچنین نعلین قوس داری به پا کرده بود، به طرف اتاق همان زن بالا رفت، همان اتاقی که پیرزن ما را منع می کرد و می گفت: دخترش آنجاست.

همان نوری را که در رواق دیدم، هنگام بالا رفتن مرد به طرف اتاق بر روی راه پله و نیز داخل اتاق مشاهده کردم، بدون این که چراغی را ببینم و همانند آنچه را که من دیدم آنها هم که با من بودند، مشاهده کردند و گمان می کردند که مرد برای متعه - ازدواج موقت - با دختر آن زن آمده است.

آنان می گفتند: این ها علوی هستند و متعه را جایز می شمارند - در حالی که در مذهب آن ها حرام بود -

به هر حال، آن شخص را می دیدیم که داخل می شود و خارج می گردد در حالی که سنگ، همچنان در جای خود بود. ما، در راهم از خوف اموالمان می بستیم و نمی دیدیم که کسی آن را باز و بسته کند، ولی آن شخص داخل و خارج می گشت، سنگ هم همان گونه بود تا وقتی که خودمان وقت خارج شدن کنار می زدیم.

وقتی این جریان را دیدم، قلبم به طیش افتاد و هیبت آن شخص در دلم واقع شد و با پیرزن مهربانی نمودم و دوست داشتم از حال آن شخص بیشتر بدانم. به او گفتم: ای زن؛ دوست دارم با تو سخن بگویم، ولی دوستانم نباید متوجه شوند، بنابراین، اگر مرا در اتاقم تنها دیدی نزد من بیا تا از تو پرسشی نمایم.

زن به سرعت به من گفت: من نیز می خواهم رازی را با تو بگویم، ولی به دلیل حضور دوستانت چنین فرصتی پیش نیامد.

گفتم: می خواهی چه بگویی؟ گفت: می گویند: - و نام کسی را نبرد - با

همراهانت خشونت و تندی نکن و با آنها به نزاع و کشمکش مپرداز، برای این که آنها دشمنان تو هستند و با آنها مدارا کن.

گفتم: چه کسی اینها را میگوید؟

گفت: من میگویم و دیگر هیبتش نگذاشت که بیشتر از این پرسم و عرض کردم: حالا کدام همراهانم منظور توست؟ - گمان می کردم همین دوستان حج را میگوید - گفت: شریکانی که در وطن داری و در این خانه نیز همراه تو میباشند.

در منزل بین من و همراهانم گفتگوهای تند و برخوردهای خشن، نسبت به مسائل دینی اتفاق افتاده بود و آنان در مورد من سخن چینی کردند تا این که فرار نمودم، و از آنها پنهان شدم و این گونه بود که فهمیدم مراد او، همانهاست.

سپس به او گفتم: تو با - امام - رضا عجل الله فرجه چه ارتباطی داری؟

گفت: من خدمتکار حسن بن علی عسکری عجل الله فرجه بودم، وقتی مطمئن شدم که او راست میگوید، با خودم گفتم: از او درباره امام غائب عجل الله فرجه فرجه پرسم. گفتم: تو را به خدا؛ آیا او را با چشمانت دیدی؟

گفت: ای برادر من؛ او را با چشمانم ندیدم. وقتی من خارج شدم، خواهرم حامله بود، حسن بن علی عسکری عجل الله فرجه به من بشارت داد که امام عجل الله فرجه را در آخر عمرم خواهم دید. سپس به من فرمود: برای او همان گونه باش که برای من هستی، من در آن روز در مصر سکونت داشتم تا اینکه نامه ای همراه پول نزدم رسید و او - یعنی امام زمان ارواحنا فداء - آن را به دست مردی از خراسان - که عربی فصیح نمی دانست - فرستاد، پولش سی دینار بود و به من دستور داد که امسال به حج بیایم. من هم بدین سوی آمدم به شوق این که او را - امام زمان صلوات الله علیه - زیارت نمایم.

در این وقت به دلم افتاد، همان شخصی را که دیدم آمد و رفت می کند



همان شخص امام زمان باشد، من در پیش خود ده درهم که با سکه رضویه و با نام امام رضا علیه السلام ضرب شده بود همراه داشتم و آن را پنهان کرده بودم که در مقام ابراهیم بیاندازم. این گونه نذر کرده بودم و نیت داشتم. ولی به آن پیرزن گفتم: این درهم‌ها را به فرزندی از فرزندان فاطمه علیها السلام که مستحق باشند پرداز.

چنین می‌اندیشیدم که او پول‌ها را به همان شخص خواهد داد. پول‌ها را گرفت و بالا رفت و بعد از ساعتی پایین آمد و گفت: او می‌گوید: در این درهم برای ما حقی نیست و آن را در همان جا که نیت کردی مصرف کن، ولیکن این سکه‌های رضویه را به ما بده و عوض آن را از ما بگیر و در مکانی که نیت کردی بینداز.

من انجام دادم و با خود گفتم: آنچه پیرزن به من گفت از آن شخص نقل می‌کند، همراه من نسخه توقیعی بود که از ناحیه امام صلوات الله علیه برای قاسم بن علاء آذربایجانی صادر شده بود، آن را به آن پیرزن نشان دادم و گفتم: این را به کسی عرضه کن که دست خط و توقیعات امام علیه السلام را بشناسد.

گفت: به من بده که من می‌شناسم. گمان کردم که خودش می‌تواند آن را بخواند و تشخیص دهد؛ ولی گفت: من نمی‌توانم آن را در این مکان بخوانم و به طرف اتاق بالا رفت، سپس بازگشت و گفت: صحیح است و توقیع این گونه بود: شما را بشارتی می‌دهم که دیگری را بدان بشارت نداده‌ام.

زن گفت: او می‌گوید: هنگامی که بر پیامبرت صلوات می‌فرستی، چگونه می‌فرستی؟ گفتم: می‌گویم:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ

إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ۱

گفت: نه، در صلوات همه آنها را نام ببر و بر همه آنها درود فرست. عرض کردم: باشد.

فردا آن زن آمد، دفتری کوچک همراهش بود و گفت: او می گوید: هر گاه خواستی بر پیامبر و بر جانشینانش درود فرستی، بر طبق این نسخه صلوات فرست.

آن را گرفتم و به آن عمل نمودم، چند شب او را می دیدم که از اتاق خارج می شود در حالی که نور چراغ، همچنان برپا بود، درب را باز می کردم و به دنبال آن نور خارج می شدم و من آن نور را می دیدم، ولی کسی را نمی دیدم تا این که داخل مسجد می شد. گروهی از اشخاص از کشورهای مختلف را می دیدم که به درب همان منزل می آمدند و بعضی به آن پیرزن، نامه ای می دادند و او نیز به آنها نامه ای می داد و با آنان سخن می گفت. آنها نیز با پیرزن سخن می گفتند که من متوجه نمی شدم و بعضی از آنها را در هنگام بازگشت در راه دیدم تا این که به بغداد رسیدم.^۲ نسخه دفتری که از مولای ما حضرت مهدی ارواحنا فداه روایت شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الْمُتَّجِبِ فِي الْمِثَاقِ، الْمُصْطَفَى فِي الظَّلَالِ الْمُطَهَّرِ، مِنْ كُلِّ آفَةٍ، الْبَرِيءِ مِنْ كُلِّ عَيْبٍ، الْمُؤَمَّلِ لِلنَّجَاةِ، الْمُزْتَجَى لِلشَّفَاعَةِ، الْمُفَوَّضِ إِلَيْهِ دِينُ اللَّهِ. اللَّهُمَّ شَرِّفْ بُنْيَانَهُ، وَعَظِّمْ بُرْهَانَهُ، وَأَقْلِحْ حُجَّتَهُ، وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ، وَأَضِي نُورَهُ، وَبَيِّضْ وَجْهَهُ، وَأَعْطِهِ الْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ، وَالْمَنْزِلَةَ وَالْوَسِيلَةَ، وَالذَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَاماً مَخْمُوداً يَعْطُهُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ. وَصَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ

۱. لازم به ذکر است که این صلوات در کتاب مفاتیح الجنان و صحیفه مهدیه و کتاب های ادعیه دیگر نقل

گردیده است.

۲. صحیفه مهدیه: ۲۶۱، جمال الاسبوع: ۳۰۱.

الْمُرْسَلِينَ، وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلِّ
 عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
 وَصَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ، وَحُجَّةِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ. وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ،
 وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ
 الْمُرْسَلِينَ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ،
 وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، إِمَامِ
 الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى،
 إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ
 عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلِّ عَلَى عَلِيٍّ
 بْنِ مُحَمَّدٍ، إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلِّ عَلَى
 الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلِّ
 (اللَّهُمَّ) عَلَى الْخَلْفِ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ، إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ، وَحُجَّةِ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، الْأَيِّمَةِ الْهَادِينَ، وَالْعُلَمَاءِ
 الصَّادِقِينَ، الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ، دَعَائِمِ دِينِكَ، وَأَرْكَانِ تَوْحِيدِكَ، (وَتَرَاجِمَةِ وَحْيِكَ)
 وَحُجَجِكَ عَلَى خَلْقِكَ، وَخُلَفَائِكَ فِي أَرْضِكَ، الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِنَفْسِكَ، وَاضْطَفَيْتَهُمْ
 عَلَى عِبَادِكَ، وَأَرْتَضَيْتَهُمْ لِدِينِكَ، وَخَصَصْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ، وَجَلَّلْتَهُمْ بِكَرَامَتِكَ،
 وَغَشَّيْتَهُمْ بِرَحْمَتِكَ، وَرَبَّيْتَهُمْ بِنِعْمَتِكَ، وَغَدَّيْتَهُمْ بِحِكْمَتِكَ، وَالْبَسْتَهُمْ (مِنْ)
 نُورِكَ، وَرَفَعْتَهُمْ فِي مَلَكُوتِكَ، وَخَفَّفْتَهُمْ بِمَلَائِكَتِكَ، وَشَرَّفْتَهُمْ بِنَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِمْ، صَلَاةَ زَاكِيَّةٍ نَامِيَّةٍ كَثِيرَةٍ دَائِمَةٍ طَيِّبَةٍ، لَا
 يُحِيطُ بِهَا إِلَّا أَنْتَ، وَلَا يَسَعُهَا إِلَّا عِلْمُكَ، وَلَا يُخْصِيهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ. اللَّهُمَّ وَصَلِّ
 عَلَى وَلِيِّكَ، الْمُحْيِي سُنَّتِكَ، الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ، الدَّاعِي إِلَيْكَ، الدَّلِيلِ عَلَيْكَ، حُجَّتِكَ

عَلَى خَلْقِكَ ، (وَخَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ ، وَشَاهِدِكَ عَلَى عِبَادِكَ) . اللَّهُمَّ أَعِزَّنَا نَصْرَهُ ،
 وَمُدِّ فِي عُمْرِهِ ، وَزَيِّنِ الْأَرْضَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ . اللَّهُمَّ اكْفِهِ بَغْيَ الْخَاسِدِينَ ، وَأَعِذْهُ مِنْ
 شَرِّ الْكَائِدِينَ وَازْجُرْ عَنْهُ إِزَادَةَ الظَّالِمِينَ ، وَخَلِّصْهُ مِنْ أَيْدِي الْجَبَّارِينَ . اللَّهُمَّ
 أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَذُرِّيَّتِهِ ، وَشَيْعَتِهِ وَرَعِيَّتِهِ ، وَخَاصَّتِهِ وَغَامَّتِهِ وَعَدُوَّهُ وَجَمِيعِ أَهْلِ
 الدُّنْيَا ، مَا تُقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ ، وَتُسْرُّ بِهِ نَفْسُهُ ، وَبَلَّغُهُ أَفْضَلَ مَا أَمَّلَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ،
 إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . اللَّهُمَّ جَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَنِي مِنْ دِينِكَ ، وَأَخِي بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ
 كِتَابِكَ ، وَأَظْهِرْ بِهِ مَا غَيَّرَ مِنْ حُكْمِكَ حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَعَلَى يَدَيْهِ غَضًّا جَدِيدًا
 خَالِصًا مُخْلِصًا لَا شَكَّ فِيهِ ، وَلَا شُبُهَةَ مَعَهُ ، وَلَا بَاطِلَ عِنْدَهُ ، وَلَا بِدْعَةَ لَدَيْهِ . اللَّهُمَّ
 نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ ، وَهَدِّ بِرُكْنِهِ كُلَّ بِدْعَةٍ ، وَاهْدِمِ بِعِزِّهِ كُلَّ ضَلَالَةٍ ، وَاقْصِمِ بِهِ كُلَّ
 جَبَّارٍ ، وَأَخْمِدْ بِسَيْفِهِ كُلَّ نَارٍ ، وَأَهْلِكْ بِعَذْلِهِ كُلَّ جَائِرٍ ، وَأَجْرِ حُكْمَهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ ،
 وَأَذِلَّ بِسُلْطَانِهِ كُلَّ سُلْطَانٍ . اللَّهُمَّ أَذِلَّ كُلَّ مَنْ نَاوَاهُ ، وَأَهْلِكْ كُلَّ مَنْ غَاذَاهُ ، وَامْكُرْ
 بِمَنْ كَادَهُ وَاسْتَأْصَلَ مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ ، وَاسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ ، وَسَعَى فِي إِطْفَاءِ نُورِهِ ، وَارَادَ
 إِخْمَادَ ذِكْرِهِ . اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ، وَعَلَى آلِهِ الْمُرْتَضَى ، وَفَاطِمَةَ
 الزَّهْرَاءِ ، وَالْحَسَنِ الرِّضَا ، وَالْحُسَيْنِ الْمُصْطَفَى ، وَجَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ ، مَضَابِيحِ
 الدُّجَى ، وَأَعْلَامِ الْهُدَى ، وَمَنَارِ التَّقَى ، وَالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى ، وَالْحَبْلِ الْمَتِينِ ، وَالصِّرَاطِ
 الْمُسْتَقِيمِ ، وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوَلَاةِ عَهْدِكَ ، وَالْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ ، وَمُدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ ،
 وَزِدْ فِي أَجَالِهِمْ ، وَبَلِّغْهُمْ أَقْصَى أَمَانِهِمْ دِينًا وَدُنْيَاً وَآخِرَةً ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 قَدِيرٌ .

گرمی بخش دلها

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «کمال الدین» از علی بن سنان ، و او از پدرش نقل
 فرموده است که گفت :

بعد از شهادت امام عسکری رحمته الله گروهی از قم و آن نواحی برای دیدار

امام علیه السلام به راه افتادند و طبق معمول اموالی را به همراه خود برداشته بودند و هیچ گونه خبری از شهادت امام علیه السلام نداشتند. همینکه به سامرا رسیدند از کسی احوال امام عسکری علیه السلام را پرسیدند، به آنان خبر داد که امام علیه السلام دار فانی را وداع کرده است و جعفر را به آنها معرفی کرد.

آن جمعیت وقتی نزد جعفر آمدند، چون علامتها و نشانه هایی که برای شناختن امام در نظر داشتند در جعفر ندیدند، اموال را به او ندادند و بیرون آمدند تا برگردند.

همین که از شهر خارج شدند متوجه شدند جوانی به دنبال آنها آمده و ایشان را به نام هایشان صدا می زند، مقداری توقف کردند تا جوان رسید، و به آنها فرمود: مولای خود را اجابت کنید، که او شما را خوانده است. می گویند: بی درنگ به همراه آن جوان آمدیم تا وارد خانه مولایمان امام عسکری علیه السلام شدیم. فرزندش مولای ما حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیدیم که روی تختی نشسته است، چهره مبارکش چون ماه نورانی، و لباس سبزی به تن دارد، بر آن وجود نازنین سلام کردیم و او اظهار لطف نموده سلام ما را پاسخ گفت، سپس فرمود:

تمام اموالی که به همراه دارید فلان مقدار دینار است، فلانی این مقدار، و آن یکی این مقدار داده است. و یکایک آنها را نام برد و تمام مشخصات قصه را توضیح داد، سپس خصوصیات جامه ها و اسباب سفر و چهار پایانی را که با خود آورده بودیم بیان کرد، آنگاه سجده شکر بجا آوردیم که به مقصود رسیدیم و در پیشگاه آن حضرت زمین را از روی ادب بوسیدیم، بعد از آن سؤالاتی که در نظر داشتیم از آن حضرت پرسیدیم و او همه را جواب فرمود، و در پایان اموالی را که امانت های مردم نزد ما بود به امام علیه السلام تحویل دادیم.

مرحوم آیه الله مستنبط می گوید:

از این روایت استفاده می شود که می توان در پیشگاه امام علیه السلام زمین را از

روی ادب و احترام بوسید، و می توان گفت که رنگ سبز از میان رنگها مخصوص علویین است.^۱

در گذر معرفت

در فرازی از زیارت چهارم امام زمان عجل الله فرجه که مؤمنین مترنم هستند، این گونه می خوانیم:

الأعمال موقوفة على ولايتك، و الأقوال معتبرة بامامتك من جاء
بولايتك و اعترف بامامتك قبلت أعماله و صدقت اقواله،
تضاعف له الحسنات، و تمحى عنه السيئات، و من زلّ عن
معرفتك، و استبدل بك غيرك، أكبّه الله على منخریه في النار.^۲

اعمال و کردارها مشروط است بر ولایت و دوستی شما و گفتارها به واسطه امامت شما معتبر می گردد. کسی که دوستی شما را داشته و اعتراف به امامت شما کند، اعمال صالح او قبول می شود، گفتارش تصدیق می شود، خوبی های او چندین برابر می شود و بدی ها و گناهان او آمرزیده می شود. و هر کس نسبت به شناخت شما گمراه شود و کسی دیگر را جایگزین شما گرداند، خداوند او را به رو در آتش افکند.



۱ - قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۸۰۸/۱ ح ۱۱۶، به نقل از کمال الدین: ۲/۲۲۶ ح ۲۶، بحار الأنوار: ۴۷/۵۲ ح ۳۴. از دیر باز هم در نزد برخی از اشخاص و بزرگان، این گونه احترام گرفتن دارای اهمیت خاصی بوده است.

در جریان تشرف مجلسی اول علیه السلام این گونه آمده: هنگامی که امیر عالم حضرت مهدی علیه السلام از او می خواهد چندین قدم جلو باید (در کنار قبر مطهر عسگرین علیهم السلام) آن مرحوم عرض می دارد: می ترسم چون نزدیک بیایم و رعایت ادب را نکنم کافر گردم.

۲ - صحیفه مهدیه: ۶۲۸.

فصل دوم

معجزات حضرت ولی عصر ارواحنا فداه
که به دست نائبان خاص انجام شده

فرازی از فرمودهای شکافنده دانشها امام باقر علیه السلام

آیا معتقدید برای ما با شما، چشمان نظاره گر و گوشهای شنوا
وجود ندارد؟ چقدر بد است آنچه به آن عقیده دارید به خدا
سوگند بر ما هیچ چیزی از اعمال شما پنهان نیست، پس همه
ما (اهل بیت) را حاضر در نزد خود بدانید و نفس های خود را به
کارهای پسندیده عادت بدهید و اهل کارهای نیک شوید تا
این حقیقت را بشناسید. آنگاه فرمودند:

من فرزندان و شیعیان خود را به آنچه گفتم امر می کنم.

□ حضرت مهدی به شما دستور داده به کربلا بروید

پسری بود به نام «سرور» که از کودکی گنگ بود و قدرت سخن گفتن نداشت به سن سیزده یا چهارده سالگی رسید. پدرش دست او را گرفت و نزد سومین نائب خاص حضرت بقیه الله الأعظم ارواحنا فداء جناب حسین بن روح علیه السلام آورد و از او درخواست کرد که از حضرت مهدی علیه السلام تقاضا کند که خود آن سرور، شفای زبان او را از خدا بخواهد.

جناب حسین بن روح علیه السلام پس از اندکی به آنها گفت:

إِنَّكُمْ أَمْرْتُمْ بِالْخُرُوجِ إِلَى الْحَائِرِ.

یعنی؛ حضرت مهدی علیه السلام به شما دستور داده است که به مرقد مطهر امام حسین علیه السلام بروید.

آن جوان گنگ را پدر و عمویش به کربلا آوردند و پس از زیارت مرقد منور پیشوای شهیدان، او را صدا کردند و گفتند: «سرور». به ناگاه با زبانی فصیح و گشاده گفت: لبیک؛

پدرش گفت: پسر من سخن گفتی؟ سرور گفت: آری پدر جان.^۱

۱- امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور: ۳۲۹، مرحوم آیه الله قزوینی می نویسد: امام ثقلین حضرت مهدی ۷ با اینکه می توانست خودش دعا نماید و بی درنگ او را شفا بخشد، اما دلها را متوجه کربلا ساخت، در روایت آمده است که خداوند، سرزمینها و مکانهای مقدسی دارد که دوست دارد در آنجا خوانده شود - مردم در آنجا دعا

□ موج روح تسلیم در مقابل حق

شیخ جلیل ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام یکی از چهار نائب خاص امام زمان ارواحناده بود. هنگامی که محمد بن عثمان علیه السلام رحلت نمود، مولای ما صاحب الامر ارواحناده به ایشان امر فرمود، تا ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام را قائم مقام خود کند. با آنکه جعفر بن محمد مقبل بیشتر به محمد بن عثمان علیه السلام نزدیکتر بود و اکثر کارهای مولای ما حضرت حجت صلوات الله علیه را به او رجوع می کرد، و اکثر مردم گمان می کردند که او را نائب و وصی خود خواهد نمود.

جعفر بن محمد می گوید: من در موقع رحلت محمد بن عثمان علیه السلام بر بالین او نشسته بودم و با او سخن می گفتم و سؤالهایی می پرسیدم، و حسین بن روح علیه السلام نزد پاهای ایشان نشسته بود پس متوجه من شد و گفت:

حضرت حجت صلوات الله علیه به من فرمود؛ تا حسین را وصی خود نمایم، و او را نائب گردانم. من برخاستم و دست حسین بن روح را گرفته و او را به جای خودم نشانیدم و خود به نزدیک پاهای او نشستم. بعد از آن جعفر بن محمد در خدمتگذاری حسین بن روح علیه السلام حاضر بود و به خدمت آن بزرگوار کوشش می نمود.^۱

□ شمش طلای گم شده

ابن بابویه علیه السلام از ابو علی بغدادی روایت نموده که گفت: من در بخارا بودم، ابن جاشیر شمش طلایی به من داد که در بغداد به نایب خاص حضرت بقیة الله الأعظم ارواحناده - جناب حسین بن روح علیه السلام بدهم، در راه یک شمش آنها گم شد، من یک شمش به وزن آن خریدم و به آنها ضمیمه کرده به نزد جناب حسین علیه السلام بردم.

نمایند، از جمله آن مکانهای شریف کنار مرقد منور امام حسین علیه السلام است.

هنگامی که آنها را گشودم، از میان آنها اشاره نمود به آن شمشی که خریده بودم و فرمود:

بردار آن شمش را که به عوض گم شده خریده‌ای، زیرا که آن گمشده به ما رسید، و دست دراز نموده و شمش گمشده را به من نشان داد و من آن را شناختم.^۱

تا این گونه رحلت خواهم کرد

عالم بزرگوار مرحوم علامه مجلسی از ابن بابویه رضی الله عنه و شیخ طوسی رضی الله عنه و دیگران از علی بن دلال قمی روایت کرده است که او گفت:

روزی به خدمت جناب محمد بن عثمان سلام الله علیه رفتم، که بر او سلام کنم، دیدم که تخته‌ای در پیش خود گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قرآن را بر آن نقش می‌کند، و اسماء ائمه علیهم السلام را بر حاشیه آن نقش می‌کند، عرض کردم ای سید من؛ این تخته چیست؟

گفت: این را برای قبر خود می‌سازم، که به روی او مرا دفن کنند یا در پشت من در قبر بگذارند، و مرا بر آن تکیه دهند، من قبر خود را کنده‌ام و هر روز داخل قبر خود می‌شوم و یک جزء قرآن در آن می‌خوانم و بیرون می‌آیم. هنگامی که فلان روز و فلان ماه از فلان سال بشود، من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد.

راوی می‌گوید: از خدمت ایشان بیرون آمدم، آن روز مخصوص را نوشته و پیوسته منتظر آن زمان بودم، تا این که در همان روز از همان ماه و همان سالی که گفته بود، به رحمت خداوند واصل شد و در همان قبر دفن گردید. و از «ام کلثوم» دختر او، دیگران هم به همین طریق این روایت شریف را نقل کرده‌اند.^۲

۱- دارالسلام (عراقی): ۲۳۸. عبقری الحسان (نه جلدی): ۶/۷۲۴ ح ۲.

۲- بحار الأنوار: ۳۵۱/۵۱.



□ همراه با قافلهٔ آخری برو

مرحوم شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از گروهی که از جملهٔ آنها حسین بن علی بن بابویه قمی رضی الله عنهما می باشد، روایت کرده است که او گفت: جماعتی از اهل شهر ما - قم - در سال خروج قرامطه یعنی خارجیان که آن سالِ تناثر النجوم بود^۱ و آن گروه در بغداد اقامت داشتند، به من خبر دادند که پدرت به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نورالله مرقد، نامه‌ای نوشت و در آن نامه اجازه سفر به حج خواسته بود.

از آن ناحیهٔ مقدسه این گونه جواب صادر گشت:

امسال - برای سفر حج - بیرون مرو.

آن گاه پدرم دوباره نوشت که؛ حجی که می خواهم انجام دهم به سبب نذر بر من واجب شده آیا بازماندم جائز است؟

جواب آمد: اگر در رفتن ناچاری با قافلهٔ آخری برو.

پس پدرم با همان قافلهٔ آخری رفت و از قتل و غارت سالم مانده - آسیبی به او نرسید - اما کسانی که در قافلهٔ قبلی رفته بودند همگی کشته شدند.^۲

□ به تو بگویم در آن کیسه چیست؟

حسین بن علی معروف به علی بغدادی می گوید: زنی سؤال کرد: وکیل حضرت صاحب الزمان علیه السلام کیست؟

بعضی از اهالی قم به او گفتند: ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنهما می باشد. آن زن نزد حسین بن روح رضی الله عنهما رفت و من نیز نزد آن جناب بودم آن زن عرض کرد: ای شیخ؛ چه چیزی همراه من است؟

۱- در عصر غیبت صغری یک سال عده‌ای زیادی از بزرگان از شیعه رحلت نموده لذا مشهور شد به

تناثر النجوم

۲- مهدی موعود علیه السلام: ۱/۴۰۷.

شیخ ابوالقاسم فرمود: با تو هرچه هست آن را در دجله بیانداز.
پس آن را به دجله انداخت و نزد ایشان آمد. جناب ابوالقاسم علیه السلام به
خادم خود فرمود: آن کیسه را برای ما بیاور.
در آن هنگام - آن خادم - کیسه‌ای به نزد او آورد.
آن جناب به آن زن فرمود: این کیسه‌ای است که با تو بود و تو آن را به
دجله انداختی.

زن عرض کرد: آری. جناب شیخ علیه السلام فرمود: به تو بگویم که چه چیزی
در آن هست یا این که تو خودت به من می‌گوئی؟
زن عرض کرد: تو خودت بگو، جناب شیخ علیه السلام فرمود:

در این کیسه یک جفت دسبند طلا قرار دارد و یک حلقه بزرگ که در آن
گوهری است، و دو حلقه کوچک که در آنها هم گوهری وجود دارد و دو
انگشتر، که یکی فیروزه و دیگری عقیق است.

سپس آن کیسه را باز نمود و آنچه در آن بود نشان داد و همان گونه بود
که فرمود و هیچ چیزی را جا نگذاشته بود.
زن عرض کرد: این عیناً همان است که من در دجله انداختم، در آن
هنگام من و آن زن از شادی دیدن این معجزه، مدهوش شدیم.^۱

□ این سگه از آن مانیت

محمد بن حسن صیرفی می‌گوید: اراده کردم تا به حج بروم و با من
مالی از طلا و نقره بود. آنچه طلا و نقره داشتم گذاختم و به غالب ریختم.
این اموال را مردم به من داده بودند تا به ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام - که
نائب خاص امام زمان ارواحنا فداه بود و از طرف آن حضرت اموال را قبول
کرده و توقیعات آن بزرگوار از طرف ایشان بیرون می‌آمد - بدهم.

۱- نجم الثاقب: ۲۶۱. عبقری الحسان (نه جلدی): ۶/۷۲۳، با کمی تغییر.

وقتی به سرخس رسیدم خیمه خود را جایی که ریگزار بود برپا کردم، و مشغول جدا کردن طلا و نقره شدم، یکی از آن سکه‌ها به درون ریگها افتاد و در آن فرو رفته ولی من متوجه نشدم.

هنگامی که به همدان رسیدم به خاطر اهمیتی که در حفظ آن اموال داشتم آن قطعه‌های طلا و نقره را جدا کردم، ولی یکی از آنها که وزنش صد و سه مثقال یا نود و سه مثقال بود، نیافتم. از مال خود به وزن آن سکه‌ای ساختم و آن را میان طلاها قرار دادم.

وقتی وارد بغداد شدم، به نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح عجل الله فرجه رفتم و هر چه طلا و نقره با من بود، تسلیم او نمودم.

وی دست خود را در میان آن سکه‌ها نمود و آن سکه‌ای را که من از مال خود گذاشته بودم را به من داد و فرمود:

این سکه از ما نیست، و تو سکه ما را گم کردی و آن در سرخس است، آنجایی که خیمه خود را در شنها زدی، به مکان خود برگرد و در همان جا که فرود آمده بودی برو و سکه را در آنجا جستجو کن، که در زیر رمل آن را خواهی یافت، و دیگر مرا نخواهی دید.

بعد من به سرخس بازگشتم، و در همان جا که منزل کرده بودم سکه را یافتم و به شهر خود برگشتم.

سال بعد به بغداد رفتم و آن سکه همراه من بود. هنگامی که وارد بغداد شدم، فهمیدم که شیخ ابوالقاسم حسین بن روح عجل الله فرجه رحلت نموده است، ابوالحسن علی بن محمد سمري عجل الله فرجه را ملاقات کرده و سکه را به او دادم.^۱

□ مفارقت از دنیا تا شش روز دیگر

چهارمین و آخرین نائب مولای ما حضرت بقیة الله الأعظم عجل الله تعالی



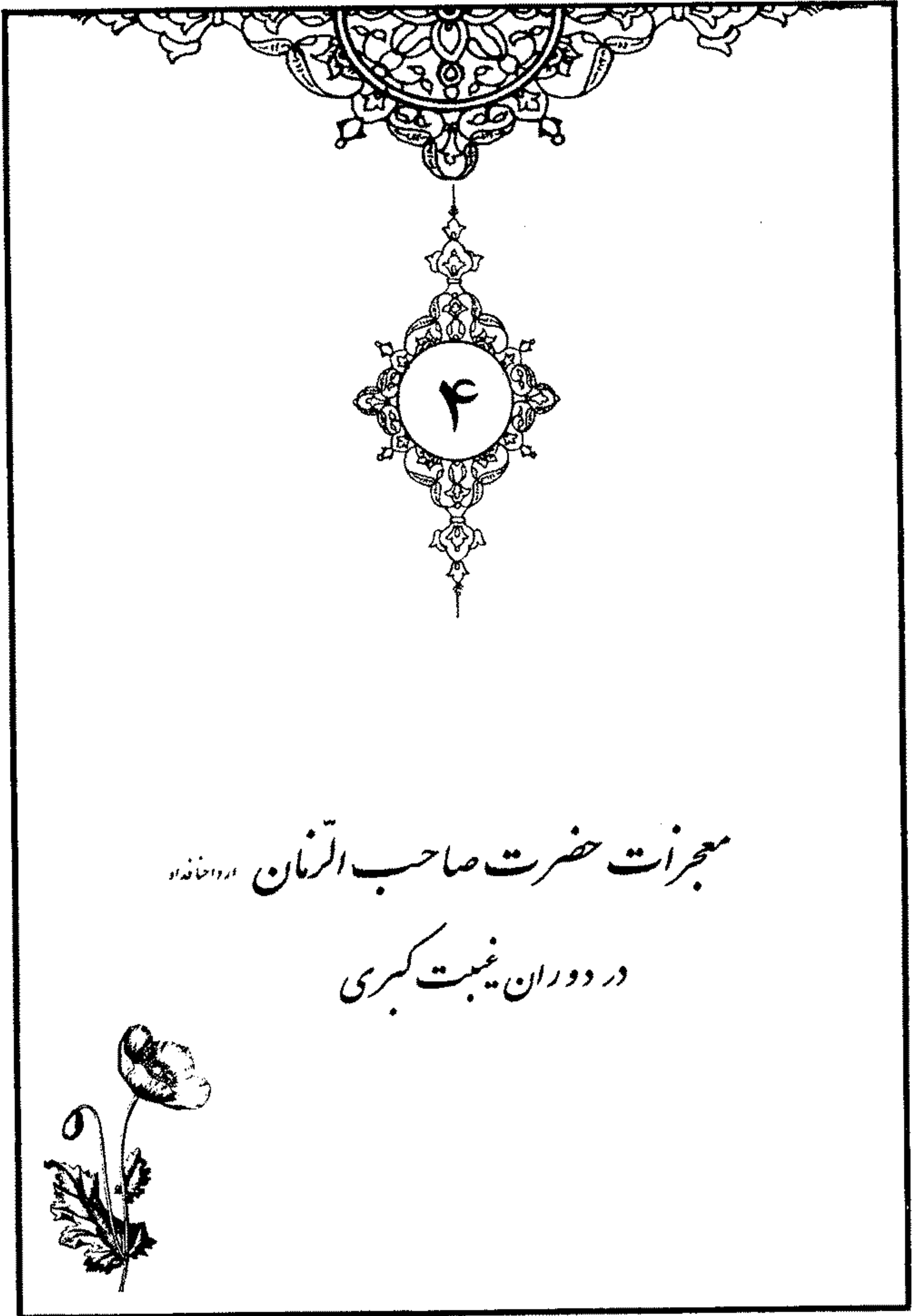
فرجه الشریف شیخ جلیل علی بن محمد سمري رضوان الله عليه می باشد که بعد از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام به نیابت اعظم امام زمان ارواحنا فداء رسید. ابن بابویه علیه السلام و شیخ طوسی علیه السلام و غیر ایشان می گویند: حسن بن احمد گفت: در سالی که جناب سمري علیه السلام به رحمت الهی واصل شد ما در بغداد بودیم، چند روز قبل از رحلت او به خدمتش رفتیم، او تویع شریف را که از ناحیه مقدسه به این مضمون بود بیرون آورد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای علی بن محمد سمري؛ خدا عظیم گرداند اجر برادران تو را در مصیبت تو، تا شش روز دیگر از دنیا مفارقت خواهی نمود، پس کارهای خود را جمع نما و کسی را وصی و قائم مقام خود نگردان، زیرا که غیبت تامه واقع گردید و بعد از این ظاهر نمی شویم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار به طول انجامد و دلها سنگین گردد و زمین از جور و ستم پر شود و بعد از این جمعی از شیعیان ادعای مشاهده خواهند کرد، هر که ادعای مشاهده کند پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی دروغگو و افتراکننده است.

لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم.

حسن بن احمد گفت: ما و سایر حاضران این فرمان شریف را نسخه نموده و بیرون آمدیم، و روز ششم به خدمت او رفتیم و ایشان را در حال احتضار دیدیم. شخصی به او عرض نمود: وصی بعد از تو که خواهد بود. آن بزرگوار در جواب فرمود: «الله امر هو بالغه». «خدا را امری است که آن به عمل خواهد آمد». مراد او غیبت کبری و انقطاع امر سفارت بود این را گفت و به عالم بقا ارتحال نمود.^۱



معجزات حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه

در دوران غیبت کبری



امام صادق علیه السلام می فرماید: منظور از آیه

﴿سَبِّحُوا فِيهَا لَيْلِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ﴾

«مسافرت کنید در آن شبها و روزها و در ایمنی و امنیت باشید»
یعنی، با قائم ما اهل بیت علیهم السلام سیر و مسافرت کنید که
در ایمنی کامل باشید.

و مراد از آیه: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾

این است که؛ هر کس با قائم ما اهل بیت بیعت کند و
در حزب آن حضرت باشد و دست مبارکش را
لمس کند و در گروه اصحاب ایشان باشد، البته از
هر گزندی در امان است.

سوره مبارکه سبأ؛ آیه: ۱۸. سوره آل عمران؛ آیه: ۹۷. علل الشرایع: ۳۱۹/۱.

□ چرا دعای فرج را نمی خوانی

ابو جعفر، محمد بن هارون بن موسی تلعکبری گوید:

ابو حسین بن ابی بعل کاتب، برای من گفت: از طرف ابی منصور ابن ابی صالحان کاری را به عهده گرفتم. بین من و او جریانی اتفاق افتاد که باعث شد خود را از او پنهان کنم.

ابی منصور در جستجوی من بود و به این خاطر، مدتی پنهان و هراسان بودم. تصمیم گرفتم به مرقد مطهر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مشرف شوم و شب جمعه آنجا باشم، تا مشکلم حل شود. به همین جهت، حرکت نموده و خود را به کاظمین رسانیدم.

آن شب هوا طوفانی و بارانی بود، از ابو جعفر قیم، «کلید دار حرم» خواهش نمودم که درهای حرم منور را ببندد تا آن مکان شریف خلوت باشد و در خلوت بتوانم آنچه می خواهم دعا و مسئلت نمایم، و از ورود افرادی - که شاید صلاح نبود، من بینم - در امن و امان باشم، چرا که می ترسیدم با آنان ملاقات کنم.

کلیدار آنچه گفته بودم انجام داد و دربها را بست و شب به نیمه رسید



و باد و باران آنقدر آمد که رفت آمد مردم را از آن مکان شریف قطع نمود. من آن شب در حرم ماندم، دعا می کردم، زیارت می نمودم و نماز به جای می آوردم، در این حال بودم که ناگاه صدای پایی از کنار قبر مطهر مولایم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم. ناگهان بزرگواری را دیدم زیارت می خواند، او در زیارت خویش نخست بر آدم و پیامبران اولوالعزم علیهم السلام سلام کرد، آنگاه بر هر یک از ائمه علیهم السلام سلام نمود تا این که به صاحب الزمان ارواحنا فداه رسید، ولی او را یاد نکرد.

من از این عمل، تعجب کردم و گفتم: شاید او را فراموش کرده، یا نمی شناسد، یا اینکه مذهب او این گونه است.

هنگامی که زیارت خود را پایان داد، دو رکعت نماز خواند و به سوی مرقد مطهر مولای ما ابی جعفر امام جواد علیه السلام حرکت نمود و همان گونه زیارت کرد و سلام داد و دو رکعت نماز خواند.

من از او در هراس بودم، زیرا که او را نمی شناختم. او جوانی کامل بود که لباسهای سفید بر تن کرده و عمامه ای بر سر داشت که بر روی کتفش آویخته شده بود و عبایی بر کتف انداخته بود.

آن بزرگوار رو به من کرد و فرمود: ای ابو حسین پسر ابو العلاء؛ چرا دعای فرج را نمی خوانی؟

عرض کردم: ای سید من؛ آن دعا کدام است؟

فرمود: دو رکعت نماز می گذاری و می گویی:

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَلَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ، يَا عَظِيمَ الْمَنْ، يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ، يَا مُنْتَهَى كُلِّ نَجْوَى، وَيَا غَايَةَ كُلِّ شَكْوَى، وَيَا عَوْنَ كُلِّ مُسْتَعِينٍ، يَا مُبْتَدِئًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ



استَحْقَاقِهَا، «يَا رَبَّاهُ» ده مرتبه، «يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ»^۱ ده مرتبه.
 أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ، وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ
 السَّلَامُ إِلَّا مَا كَشَفْتَ كَرْبِي، وَنَفْسَتَ هَمِّي، وَفَرَجْتَ عَنِّي،
 وَأَصْلَحْتَ خَالِي.

بعد از این هر چه که خواهی دعا کن و حاجت خود را بطلب، آنگاه طرف
 راست صورت خود را بر زمین می‌گذاری و صد مرتبه در سجده می‌گویی:

يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، اِكْفِيَانِي فَاِنَّكُمَا كَافِيَانِي،
 وَاَنْصُرَانِي فَاِنَّكُمَا نَاصِرَانِي.

بعد طرف چپ صورت خود را بر زمین می‌گذاری و صد مرتبه
 می‌گویی: «أَدْرِكْنِي» و آن را بسیار تکرار می‌کنی و می‌گویی: «الْفَوْثُ الْفَوْثُ
 الْفَوْثُ» تا این که گفتن تو قطع شود، سپس سر از سجده بر می‌داری، به
 راستی که خدای تعالی به گرم خود حاجت تو را بر می‌آورد. *إن شاء الله تعالى.*
 من به نماز و دعا مشغول شدم، آن شخص بزرگوار بیرون رفت، چون
 فارغ شدم، به دنبال او رفتم تا این که از ابی جعفر کلید دار سؤال کنم که این
 شخص، چه کسی بود و چگونه داخل شد، ناگاه دیدم که درها به حالت
 خود بسته و قفل هستند.

من از این جریان تعجب کردم و گفتم: شاید دری در اینجا باشد، که من
 نمی‌دانم. پس خود را به ابی جعفر رسانیدم، او داشت از اتاق - و حجره‌ای
 که محل روغن چراغ حرم شریف و روضه بود - بیرون می‌آمد، از او در
 مورد آن شخص، و کیفیت ورودش پرسیدم. او به من گفت: چنانکه
 می‌بینی درها قفل است من آنها را باز نکردم.
 قصه را به او گفتم. در جواب من گفت:

این شخص مولای ما، حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداء می‌باشد.

کلید دار در ادامه گفت: من آن جناب را در مثل چنین شبی در وقتی که حرم از مردم خالی شده است زیاد دیده‌ام که حضرتش تشریف می‌آورد. من بر آنچه از فیض دیدار حضرتش از دستم رفته بود تأسف خوردم، و بر آنچه از من فوت شده بود غمگین شدم.

بعد از برنامه زیارت، نزدیک طلوع صبح به طرف کرخ - جایی که پنهان بودم - رفتم. همان روز به ظهر نرسیده بود که مأموران ابن ابی صالحان در جستجویم شدند و از دوستانم از حال من سؤال می‌کردند. آنان امانی از وزیر که نامه‌ای به خط وزیر بود و در آن برای من خیر و خوبی نوشته شده بود در دست داشتند.

با رفقای خود نزد وزیر حاضر شدم، او برخاست و مرا در آغوش گرفت، به گونه‌ای از من احترام کرد که هیچ گاه به یاد ندارم. آنگاه گفت: گرفتاری تو را به آنجا کشانید که شکایت مرا به سوی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه بنمایی.

به او گفتم: از من دعایی بود و سؤال از آن جناب کردم.

گفت: وای بر تو؛ دیشب یعنی شب جمعه مولای خود حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه را در خواب دیدم که مرا به نیکی امر فرمود، و به من درستی کرد به طوری که ترسیدم.

گفتم: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شهادت می‌دهم که ائمه علیهم السلام بر حَقِّد و حق به آنها ختم می‌شود. (ابی بغل کاتب می‌گوید:) آنگاه به او گفتم: من شب گذشته مولای خود را در بیداری دیدم و به من فرمود: فلان عمل را انجام بده و من انجام دادم.

آنچه را که در آن مشهد شریف دیده بودم، شرح دادم.

او از این عنایت تعجب کرد و در حق من احسان نمود و از جانب او به مقصدی که گمان نمی‌کردم، رسیدم و این به برکت مولای خود حضرت



صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه الشريف بود.^۱

□ هزاران در راه مانده مرا می خوانند

مرحوم آیه الله علامه شیخ علی اکبر نهاوندی می گوید:

عالم با تقوی و زاهد شیخ علی رشتی رحمته الله از شاگردان خاتم المحققین شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه بود. هنگامی که مردم شهر لار و اطراف آنجا از نداشتن عالم جامع نافذ الحکمی شکایت کردند، آن مرحوم را به آنجا فرستادند و در سفر و حضر سالها با او مصاحبت کردم و در فضل و خلق و تقوا مانند او کمتر دیدم.

ایشان نقل کردند: وقتی از زیارت ابی عبدالله علیه السلام مراجعت کرده بودم، از راه آب فرات به طرف نجف اشرف می رفتم، در کشتی کوچکی که بین کربلا و طویرج بود نشستم. اهل آن کشتی همه از اهل حله بودند. از طویرج راه حله و نجف جدا می شود، آن جماعت - افراد داخل کشتی - مشغول لهو لعب و مزاح شدند مگر جوانی از آنها که در عمل از آنها پیروی نمی کرد، آثار سکینه و وقار از او ظاهر بود، خنده و مزاح نمی کرد. آن جماعت بر مذهب او عیب و ایراد می گرفتند.

با این حال در خوراک و آشامیدن شریک بودند، بسیار تعجب کردم و مجال سؤال از آن جوان برایم نبود، تا رسیدیم به جایی که به جهت کمی آب، ما را از کشتی بیرون کردند.

در کنار نهر راه می رفتیم، اتفاقاً با آن شخص همراه شدم، از او سبب دوری او را از روش و طریقه رفقاییش و قدح آنها در مذهب او را پرسیدم. گفت: اینان خویشان من و از اهل سنت هستند، پدرم نیز از آنها بود اما

منتهی الآمال: ۱۱۴۱، دارالسلام عراقی: ۲۵۱، نجم الثاقب: ۴۸۰، صحیفه مهدیه (مترجم): ۱۲۱، به نقل از تبصرة الوالی: ۱۹۲، بحار الأنوار: ۳۴۹/۹۱، دلائل الامامة: ۵۵۱.

مادرم از اهل ایمان و من به برکت حضرت حجّت صاحب الزمان علیه السلام شیعه شدم.

پس از کیفیت آن سؤال کردم. او گفت: اسم من یاقوت، و شغلم روغن فروشی است، در کنار جسر حلّه کار می‌کنم. یک سالی برای خریدن روغن از حلّه به اطراف و نواحی در نزد بایه نشینان از اعراب بیرون رفتم، چند منزلی دور شدم تا آنچه خواستم خریدم و با گروهی از اهل حلّه برگشتم، در بعضی از منازل چون فرود آمدیم خوابیدم، هنگامی که بیدار شدم کسی را ندیدم، همه رفته بودند و راه ما در صحرای بی آب و علفی بود که درندگان بسیار داشت و در نزدیکی آن قریه‌ای نبود، آبادیها نیز فرسخها دور بودند.

بر خاستم و با مرکب خود در عقب آنها رفتم، راه را گم کرده و متحیر ماندم و از درندگان و عطش آن روز ترسان بودم، استغاثه کردم به خلفا و مشایخ خود و ایشان را در نزد خداوند شفیع قرار دادم و تضرّع نمودم اما فرجی ظاهر نشد، پس در پیش خود گفتم: از مادرم شنیدم که می‌گفت: ما امام زنده‌ای داریم که کنیه‌اش «ابا صالح» است او گمشدگان را فریاد رسی و به راه می‌آورد و به فریاد درماندگان می‌رسد و ضعیفان را کمک و یاری می‌کند.

در آن حال با خداوند عهد کردم به او استغاثه کنم، اگر مرا نجات داد به دین مادرم درآیم. او را ندا کردم، ناگهان مردی را در کنارم دیدم که بر سرش عمامه سبزی است که رنگش مانند این بود و - اشاره کرد به علفهای سبزی که در کنار نهر رویده بود-. آنگاه راه را به من نشان داد و امر فرمود تا به مذهب مادرم درآیدم و کلماتی فرمود که من (یعنی مولف کتاب) فراموش کردم، فرمود: بزودی به قریه‌ایی که اهل آنجا همه شیعه‌اند می‌رسی.



عرض کردم: یاسیدی؛ یاسیدی؛ تا این قریه با من نمی آید؟
آن حضرت فرمود:

نه، زیرا که هزار نفر در اطراف شهرها به من استغاثه کردند باید آنها را نجات دهم.

این حاصل کلام آن حضرت بود که در خاطر می باشد، سپس از نظرم غایب شد و من پس از اندک زمانی به آن روستا رسیدم با آنکه مسافت تا آنجا بسیار بود، و آن گروهی که با من بودند روز بعد به آنجا رسیدند. زمانی که به حله رسیدم، به نزد فقیه کامل سید مهدی قزوینی ساکن حله علیه السلام رفته و ماجرای خود را نقل کردم و معالم دین را از او آموختم و از او خواستم به من عملی را بیاموزد تا به وسیله آن بار دیگر آن حضرت را ملاقات کنم.

ایشان فرمود: چهل شب جمعه برای زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام به کربلا برو.

من نیز شب جمعه ها از حله برای زیارت به آن مکان مقدس می رفتم. تا آنکه یکی از چهل شب باقی ماند، روز پنجشنبه بود که از حله به کربلا رفتم، هنگامی که به دروازه شهر رسیدم دیدم اعوان دیوان در نهایت سختی از واردین مطالبه تذکره می کنند و من نه تذکره داشتم و نه قیمت آن را، متحیر شدم. نزدیک دروازه خواستم که خود را مخفی کرده از آنجا عبور کنم ممکن نشد. در این حال صاحب خود حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که مانند طلبه های عجم، عمامه سفیدی بر سر دارد و داخل شهر است، وقتی که آن حضرت را دیدم به ایشان استغاثه کردم، آن حضرت بیرون آمد و دست مرا گرفت و داخل دروازه کرد و کسی مرا ندید، داخل شهر که شدم دیگر آن بزرگوار را ندیدم و برای فراقش حسرت خوردم.^۱

□ می دانم اوقات تو به تنگدستی می گذرد

پسر ابی سوده می گوید:

پدرم از بزرگان زیدیه بود و در اواخر عمر شیعه شد، روزی از او پرسیدم چرا مذهب زیدیه را ترک کردی؟

گفت: ای پسر؛ زمانی به زیارت قبر مطهر امام حسین علیه السلام رفته بودم، شبی بعد از نماز عشاء در منزلی قصد خواب کردم، سر به بستر نهاده و سوره فاتحه می خواندم، ناگاه جوانی را دیدم که در سکوت نمودن و در خواندن با من موافقت می کند، او آن شب با ما در همان مکان بود، صبح زود که مردم زیارت خود را به پایان رسانده بودند و متوجه منازل خود شدند، با جمعی از آشنایان از خانه بیرون رفتم.

چون به نهر علقمه نزدیک شدم، آن جوان را دیدم که بر کنار آب ایستاده، هنگامی که نگاهش به من افتاد، فرمود: اگر قصد داری به کوفه بروی بیا با یکدیگر رفاقت نماییم - یعنی برای رفتن به کوفه با یکدیگر همراه شویم.

من متوجه سخن او نشدم و از طرف راه شط فرات حرکت کردم، و آن جوان به جانب صحرا روانه گردید.

چون اندک راهی طی نمودم، از دوری آن جوان پشیمان و متأسف شدم، به همین جهت از آن راه برگشته، راه صحرا را پیش گرفتم. ناگهان آن جوان را دیدم که می رود و به من اشاره می کند بیا. من با او رفتم تا به پای «قلعه سفاه» رسیدیم. آن جوان گفت: اگر می خواهی بخوابی، بخواب. گفتم: بلی. خواب بر من غلبه کرده است، نزدیک به آن قلعه در خرابه ای خوابیدم، چون بیدار شدم خود را در نواحی غری - که نزدیک نجف اشرف است - مشاهده نمودم، او فرمود:

ای اباسوده؛ می دانم که اوقات تو به تنگ دستی می گذرد و عیالمند



هستی، به کوفه برو و در آن جا به در خانه ابی طاهر رازی می روی، و او را طلب نما، ابی طاهر بیرون خواهد آمد و دستهایش به خون گوسفندی که ذبح کرده آلوده خواهد بود، به او بگو؛ آن جوانی که صفتش چنین و چنان است و آنچه از خصوصیت حال و کیفیت گفتار من می دانی، بیان کن و بگو: او گفت: آن کیسه ای را که در زیر پایه ستون در خانه ات دفن کرده ای، به من بده و آن کیسه را از او گرفته، صرف احتیاجات خود کن.

من به امر آن جوان به کوفه رفتم، خانه ابی طاهر را پیدا کرده و در را زدم، دیدم ابی طاهر بیرون آمد، دستش به خون گوسفندی آلوده است. گفتم: جوانی که علامتش چنین و چنان است به تو فرموده که: کیسه ای که در زیر پای ستون خانه ات است به من دهی.

ابی طاهر گفت: سمعاً و طاعتاً. آنگاه آن کیسه را آورده به من تسلیم نمود. خداوند عالم به برکت آن پول مرا از خلق مستغنی و بی نیاز ساخت. چون بر کیفیت آن جوان اطلاع یافتم، روز به روز محبت او در دل من زیاد گردید و نمی دانستم که او چه کسی بود. سرانجام شخصی به من گفت: آن جوان که تو می گویی، محمد بن الحسن ارواحنا فداء بوده. من هم از مذهب زیدیه دست برداشته و مذهب اهل بیت علیهم السلام را اختیار کردم.^۱

□ منم؛ صاحب امر

ابن طاهیه، خواهر زاده ابوبکر نخالی عطار است که جمعی از ارباب تصانیف از ابوبکر نخالی نقل کرده اند که گفت:
چند سال قبل، خواهر زاده ام - یعنی ابن طاهیه - نزد من آمد، از او پرسیدم:
کجا بودی؟ و کجا می روی؟
گفت: هفده سال است که سیاحت می کنم.

۱. عبقری الحسان (نه جلدی): ۶ / ۵۷۷ ح ۲۷.



گفتم: از عجایب روزگار چه دیده‌ای؟

گفت: مدتی در اسکندریه بودم، در آنجا کاروانسرای بود که غریبه‌ها در آنجا منزل می‌کردند و در آن کاروانسرا مسجدی بود که مردی در آن مسجد امامت می‌نمود و نماز جماعت می‌خواند. در نزدیکی آن مسجد بالا خانه‌ای بود که در آن، جوانی منزل داشت و هرگاه که نماز جماعت بر پا می‌شد آن جوان پایین می‌آمد و با آن جماعت نماز می‌خواند و بعد از تمام شدن نماز بدون توقف بالا می‌رفت و با کسی صحبت نمی‌کرد.

من از حالت و نظافت آن جوان خوشم آمد. پس به نزد او رفتم و از او خواستم که با او باشم. من او را خدمت می‌کردم و از رفتار و اعمال او بهره‌مند می‌شدم و از گفتار او استفاده می‌نمودم. تا آنکه روزی از نام و نسب او پرسیدم. فرمود:

منم صاحب الأمر.

عرض کردم: چرا خروج نمی‌کنی؟

فرمود: وقت آن نشده.

مدتی در خدمت آن بزرگوار بودم تا آنکه روزی فرمود: برای من سفری پیش آمده. عرض کردم: مرا هم اجازه فرمائید تا در خدمت شما باشم، حضرتش اجازه فرمود. پس با او بیرون رفتم.

روزی در بین راه عرض کردم: ای مولای من؛ زمان خروج و ظهور چه وقت است؟

فرمود: آن را علاماتی باشد که از آن علامات، کثرت هرج و مرج در میان مردم و وقوع فتنه شدید در مردم است.

در آن حال من به مسجد الحرام می‌آیم و منادی ندا کند که این مهدی موعود است. مردم در میان رکن و مقام با من بیعت می‌کنند بعد از آنکه مأیوس شده باشند.

من در خدمت آن حضرت بودم تا آنکه به ساحل دریا رسیدیم و



حضرت اراده نمود که بر روی آب حرکت نماید، گفتم: ای مولای من؛ از آب می ترسم.

فرمود: وای بر تو؛ با آن که من با تو هستم چه ترس داری؟
عرض کردم: چنین است، لکن وا همه بر من غالب گشته.
هنگامی که این جمله را از من شنید به روی آب رفته و از نظر غایب و ناپدید گردید.^۱

□ آن محمل باکسانی که با آن بودند

یوسف بن احمد جعفری گوید:

پس از پایان مراسم حج، به سوی شام باز می گشتم، از مرکب فرود آمدم تا نمازم را بخوانم، ناگاه چهار شخص را در محملی دیدم و از دیدن آنها در شگفت شدم، یکی از آنان گفت: نمازت را ترک نمودی؟
گفتم: تو از کجا می دانی؟

گفت: آیا دوست داری امام زمانت را ببینی؟

گفتم: او دارای نشانه‌هایی است. - راوی گوید: در این حال، دیدم آن محمل باکسانی که در داخل آن بودند به سوی آسمان بلند شدند.^۲

□ آبی ظاهر و فوران کرد

علی بن حمزه اقساسی یکی از ذهاد مشهور کوفه بود، او تشرّف خود به محضر مولایمان امام زمان ارواحنا فدا را این گونه نقل نموده است:
نصف شبی به تنهایی در مسجد جعفری که در کنار کوفه است مشغول به عبادت بودم، ناگهان سه نفر وارد مسجد شدند، هنگامی که به وسط مسجد رسیدند، یکی از آنها نشست و دستهای چپ و راست خود به زمین کشید، در آن

۱. دارالسلام عراقی: ۵۰۵، بحار الأنوار: ۳۱۹/۵۲.

۲. قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۷۹۵/۲ به نقل از الصراط المستقیم: ۲/۲۱۱ ح ۱۰.

حال آب زلالی ظاهر و فوران کرد و از آن آب وضو ساخت.

سپس به آن دو همراهش اشاره فرمود و از آن آب وضو ساختند و برای نماز جلو ایستاد و آن دو نفر نیز به او در نماز اقتدا نمودند. هنگامی که نمازشان به پایان رسید و سلام دادند، آن شخصی که طرف راستشان بود به من گفت:

این صاحب امر تو و فرزند حسن - امام عسگری (عجل الله فرجه) - می باشد.

پس من نزدیک آن حضرت رفته و دست مبارکش را بوسه دادم.^۱

□ به مردم بگو به آن مکان با شوق رو بیاورند

بنای ساخت مسجد مقدس جمکران

بناء مسجد شریف جمکران به دستور امام زمان عجل الله تعالی فرجه در بیداری صادر شده است. شیخ پارسا و پرهیزکار حسن بن مثله جمکرانی رضی الله عنه درباره چگونگی بنای مسجد مقدس جمکران به امر امام زمان ارواحنا فداه می گوید:

شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سال - ۲۹۳ هجری قمری^۲ - بود، من در خانه خودم خوابیده بودم، پاسی از شب گذشته بود که ناگاه گروهی از مردم به درب خانه ام آمده و مرا بیدار کردند، و گفتند: برخیز؛ و دعوت امام زمانت حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه را اجابت کن، که اینک تو را می خواند.

حسن بن مثله رضی الله عنه می گوید: با شتاب برخاستم، و به سراغ لباسهایم رفتم تا آماده شوم، گفتم: اجازه بدهید تا پیراهنم را بپوشم.

۱- اثبات الهداة: ۳/ ۷۰۴ ح ۱۵۱.

۲- نجم الثاقب: ۲۸۷. در تاریخ فرمان حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه تاریخ نویسان اختلاف دارند مراجعه شود به کتاب «نجم الثاقب» صفحه ۳۸۵.



صدا آمد: این پیراهن از آن تو نیست؛ آن را مپوش، آن را انداختم و پیراهن خودم را یافتم و پوشیدم، خواستم شلوارم را بپوشم، دوباره صدا آمد: آن شلوار نیز از آن تو نیست، شلوار خود را بپوش.

آن را انداختم و شلوار خودم را برداشتم و پوشیدم، به دنبال کلید درب خانه رفتم که درب را باز کنم، صدا آمد: نیازی به کلید نیست درب باز است. به درب خانه آمدم، گروهی از بزرگان را دیدم که منتظر من بودند، سلام نموده و عرض ادب کردم. جواب دادند و به من مرحبا گفتند، و مرا تا آنجایی که اکنون مسجد جمکران در آن بنا شده است، بردند.

خوب نگاه کردم، دیدم محیطی نورانی است، تختی گذاشته‌اند و فرش‌ی نیکو و جالب بر روی آن انداخته و پشتیهای زیبایی نهاده‌اند، جوانی نیکو صورت که به سی ساله می‌نمود روی آن تخت نشسته و بر پشتی زیبایی تکیه داده بود، پیرمردی روشن ضمیر در برابر او نشسته و کتابی در دست گرفته و برای او می‌خواند.

در پیرامون آن زمین با صفا بیش از شصت نفر با لباسهای سفید و سبز گرداگرد وجود نازنین او نماز می‌خواندند.

آن پیرمرد حضرت خضر علیه السلام بود. پیرمرد مرا امر به نشستن نمود، من نشستم، مولای ما امام زمان علیه السلام رو به من کرد و مرا با اسم و نشان صدا زد و فرمود:

به حسن مسلم بگو: این سرزمین شریفی است، و خداوند این سرزمین را از زمین‌های دیگر برگزیده و شرافت داده است، تو این زمین را تصاحب کردی و به زمین‌های خودت افزودی، خداوند برای تنبیه تو و کیفر کارت، دو پسر جوانت را گرفت ولی تو متنبه نشدی، و اگر باز به کارت ادامه دهی کیفری که خودت نفهمی به تو خواهد رسید.

عرض کردم: ای آقا و مولای من؛ برای رساندن این پیغام نشان و



علامتی می خواهم، چون مردم پیغام بدون نشان و دلیل را گوش نمی دهند و سخن مرا نمی پذیرند. فرمود:

ما علامتی در این جامی گذاریم تا سخن تو را بپذیرند، تو برو و پیغام ما را برسان، و نزد سید ابوالحسن^۱ می روی و به او می گوئی: برخیز و آن مرد کشاورز را حاضر کن و سودی که چند سال است می برد، از او بگیر و به مردم بده تا مسجد را بنا کنند و اگر هزینه کم آمد باقی آن را از «رهق» که در ناحیه اردهال است و ملک ماست بیاورد و مسجد را تمام کند، ما نصف ملک «رهق» را وقف این مسجد نمودیم، که همه ساله درآمد آن را بیاورند و صرف عمارت این مسجد کنند.

(نماز مسجد مقدس جمکران)

- آن حضرت در ادامه فرمایش خود فرمود: - به مردم بگو:

به این مکان با شوق و اشتیاق رو آورند و آن را گرامی بدارند و در آن جا چهار رکعت نماز بخوانند.

- به این ترتیب: - دو رکعت به نیت نماز تحیت^۲، در هر رکعت سوره حمد را یک مرتبه و سوره اخلاص را هفت مرتبه بخوانند و در هر رکوع و سجود تسبیحات را هفت مرتبه بگویند.

۱. گفتنی است که جریان مسجد جمکران که در عالم بیداری برای حسن بن مثله واقع شده، نشانگر شأن و بزرگواری و مقام والای جناب سید ابوالحسن الرضا است، زیرا در عصر او سادات زیادی از فرزندان ائمه طاهرين علیهم السلام در قم ساکن بودند، لذا برگزیده شدن ایشان از طرف امام زمان صلوات الله علیه بیانگر مقام والا و اهمیت موقعیت آن بزرگوار است.

بارگاه آن بزرگوار در شهر مقدس قم خیابان آذر می باشد، مکانی که مورد توجه مردم بوده و دوستداران اهل بیت علیهم السلام به زیارت آن مشرف می شوند، سزاوار است کسانی که به مسجد جمکران مشرف می شوند در صورت امکان مزار شریف ایشان را زیارت کنند، و بر مجاورین و همسایگان آن بارگاه شریف لازم است که به آن مکان مقدس احترام گذاشته و در زیارت آن اهتمام ورزند.

۲. نماز تحیت - مسجد مقدس جمکران - در مقام حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه فقط وارد شده و در غیر آن مکان شریف وارد نشده است.



و دو رکعت دیگر را به نیت نماز امام زمان ارواحنا فداء بخوانند :
سوره حمد را تا به «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» بخوانند - و این آیه
را صد مرتبه تکرار کنند ، سپس سوره فاتحه را تا آخر بخوانند و در
هر رکوع و هر سجده هفت مرتبه ذکر آن را بخوانند و پس از نماز
تهلیل نموده - «لا إله إلا الله» بگویند - و تسبیحات حضرت فاطمه
زهراء علیها السلام - ۳۴ مرتبه الله اکبر ، ۳۳ مرتبه الحمد لله ، ۳۳ مرتبه
سبحان الله - را بجا آورده ، زمانی که از این تسبیحات فارغ شدند به
سجده رفته و صد مرتبه صلوات بر پیامبر و آل پیامبر بفرستند .

جناب حسن بن مثله رضی الله عنه می گوید : امام زمان ارواحنا فداء فرمودند :

فمن صلاها فكأنما صلى في البيت العتيق .^۱

هر کس این نماز را بخواند مانند آن است که در کعبه نماز خوانده
است .^۲

چون این سخن را شنیدم ، با خودم گفتم : گویا این همان محلی است که
شما می فرمایید ، و اشاره نمودم به جوانی که به پشتی تکیه داده بود . من
برگشتم وقتی که به راه افتادم دوباره مرا صدا زد و فرمودند :

در گله جعفر چوپان کاشانی بزی می باشد ، واجب است از او بخری
پول آن را اهل روستا به تو خواهند داد ، اگر ندادند از مال خودت آن بز
را بخر و فردا شب - شب چهارشنبه - بیاور در این مکان - مسجد - ذبح
کن . و روز چهارشنبه هیجدهم ماه مبارک گوشت آن را بر هر کسی که
مرض سخت - صعب العلاج - دارد انفاق کن بدرستی که خداوند همه
آنان را شفا خواهد داد ، آن بز ابلق است ، دارای موهای فراوان و بر او

۱. «بیت العتیق» به خانه خدا وسط مسجد الحرام می گویند .

۲. نماز امام زمان علیه السلام به سه صورت نقل شده که در آن ، آیه مبارکه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» صد مرتبه تکرار شده
است و می توان در غیر مسجد جمکران نیز آن را خواند . رجوع کنید به کتاب شریف «صحیفه مهدیه» بخش
نمازها .

هفت علامت می باشد که سه تای آن یک طرف آن نمایان است و چهار
تای آن طرف دیگر بزر سیاه و سفید است مانند درهم .

پس من رفتم دوباره مرا صدا زد و فرمود:

از این شب تا هفت روز یا هفتاد روز در این مکان (مسجد) اقامه -
صلاة - داشته باش اگر هفت شب باشد آن شب لیلۃ القدر است - و
آن ۲۳ ماه مبارک رمضان است - و اگر هفتاد شب باشد مطابق با ۲۵
ذی القعدة می شود و هر دو روز ، روز مبارکی است .

حسن بن مثله می گوید: پس به خانه برگشته تا صبح در فکر بودم ، نماز
صبح را ادا کرده بسوی علی بن منذر رفته و جریان - دیدار با مولای ما را به
او گفتم ، با هم بسوی مکانی که دیشب رفته بودم حرکت کردیم .

به خدا قسم ؛ یکی از علامتهایی که امام زمان ارواحنا فداء فرموده بودند
ظاهر شد و آن ، میخ و زنجیرهایی بود که در آن مکان یافتیم .^۱

با هم به سوی سید الشریف ابوالحسن الرضا شتافتیم ، وقتی به در
خانه اش رسیدیم ، دیدیم خدام و غلامان او - در انتظار ما بودند و - می گویند:
سید ابوالحسن الرضا از سحر منتظر شما هستند ، شما از جمکران هستید؟
(حسن بن مثله رضی الله عنه می گوید) گفتم: بلی ، بر سید داخل شده و سلام کرده
و خضوع نمودم ، ایشان به بهترین سلام مرا جواب گفت و اکرام نمود و
برای من در مجلس خویش جا داد و قبل از اینکه صحبتی کنم فرمود:

ای حسن بن مثله ؛ من خواب بودم ، دیدم شخصی می گوید: مردی
از جمکران که به او حسن بن مثله می گویند فردا نزد تو می آید
قولش را تصدیق و اعتماد کن و قولش را رد نکن ، پس بیدار شده و تا

۱. مکان قبلی مسجد مقدس جمکران قبل از گسترش به صورت سه اتاقی با دو محراب کوچک بود و اکنون به دستور
مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی به وسیله سنگ فرشهای سیاه علامت گذاری شده است و در قسمت جلو
مسجد روبروی محراب اصلی واقع می باشد .



حالا منتظر تو بودم .

جریان را حسن بن مثله مشروحاً گفت . سید امر نمود زینها بر اسبها گذاشته و از خانه خارج شده بسوی قریه - جمکران - حرکت کردند . وقتی نزدیک روستای - جمکران - رسیدند به گله‌ای که در یک طرف راه بود برخورد می‌کنند . حسن بن مثله داخل گله شده و بز مورد نظر از آخر گله می‌دود و خود را به حسن بن مثله می‌رساند و بز خریداری می‌شود . جعفر چوپان آن گله قسم می‌خورد من تا حال این بز را در بین گوسفندان ندیده بودم ، مگر اینکه هر وقت اراده می‌کردم او را بگیرم فرار می‌کرد ولی الآن بسوی شما دوید .

سید آن بز را آورد و در همان مکان ذبح کرد و حسن مسلم را حاضر کرد و از او غلات و ثمرات این زمین را گرفت و آیدات و غلات - قریه رحق - مسجد جمکران را بنا نهاده و برای آن مکان سقف درست نمود .

جناب سید ابوالحسن الرضا میخها و زنجیرها را در خانه خویش نگهداری می‌نمود ، هر کس از بیماری سختی رنج می‌برد ، بالمس کردن آن میخها و زنجیرها خداوند متعال فوراً او را شفا می‌داد .

ابوالحسن محمد بن حیدر می‌گویند :

بعد از رحلت جناب سید ابوالحسن الرضا فرزند او به آن صندوق مراجعه می‌کند اما زنجیرها و میخها را دیگر نمی‌بیند .^۱

□ من قائم آل محمد (علیهم‌السلام) هستم

احمد بن فارس ادیب می‌گوید :

حکایتی در همدان شنیدم ، وقتی آن را برای برخی از برادران دینی‌ام تعریف کردم از من در خواست نمودند که آن را با دست خط خودم

۱. جنة المأوی: ۲۳۰، الصحیفة المباركة المهدیة: ۷۰۲. نجم الثاقب: ۳۸۴.

بنویسم، چاره‌ای جز امثال خواسته آنها نداشتم، به همین جهت حکایت را نوشتم و عهده آن بر کسی است که حکایت نموده است.

داستان از این قرار است: در شهر همدان، طایفه‌ای معروف به بنی راشد زندگی می‌کنند، همه آنان شیعه بوده و پیرو مذهب امامیه هستند.

از این امر کنجکاو شده و از یکی از آنها پرسیدم: چطور از میان مردم همدان فقط شما شیعه هستید؟

پیرمردی که شایسته و نیکوکار بود، در پاسخ من گفت: جد ما - که طایفه ما منسوب به اوست - سالی به حج مشرف شد، وی پس از بازگشت از سفر، قصه‌ای چنین نقل کرد:

وقتی اعمال حج را تمام کردم، به همراه قافله‌ای چند منزل در بیابان پیمودیم، از قافله جلو زدم از شتر فرود آمده و کمی پیاده روی کردم. مسیر زیادی را پیاده حرکت کردم تا این که خسته شدم، با خودم گفتم: خوب است اینجا توقف کرده و کمی بخوابم و اندکی استراحت نمایم وقتی قافله رسید برمی‌خیزم.

خوابیدم، از فرط خستگی بیدار نشدم، وقتی گرمای آفتاب آزارم داد بیدار شدم، دیدم هیچ کس نیست، ترس و وحشت وجود مرا فرا گرفت، نه راهی می‌دیدم و نه جای پایی، توکل به خدا کرده و گفتم: به هر طرف که او بخواهد حرکت می‌کنم.

اندکی راه رفتم، ناگاه به منطقه‌ای سبز و خرّم رسیدم، گویی به تازگی باران باریده بود، خاک معطری داشت، وقتی دقت کردم در انتهای این منطقه قصری دیدم که همانند شمشیر می‌درخشید، من تا حال چنان قصری را ندیده و از کسی وصف آن را نشنیده بودم، با خود گفتم: کاش می‌توانستم این قصر را از نزدیک ببینم.

به همین جهت، به سوی قصر رفتم، وقتی کنار درب آن رسیدم، دو نفر



خادم سفید پوست را دیدم، به آنها سلام کردم. آنها با لهجه زیبایی پاسخ داده و گفتند: بنشین که خداوند برای تو خیر خواسته است. یکی از آنها برخاست و وارد قصر شد، لحظاتی بعد آمد و گفت: برخیز و وارد شو.

برخاستم و وارد قصر شدم، ساختمانی را دیدم که تا کنون ساختمانی نیکوتر و نورانی تر از آن ندیده بودم، خادم جلوتر از من رفت و پرده اتاقی را کنار زد و به من گفت: وارد شو.

وارد اتاق شدم، جوان زیبایی را وسط اتاق دیدم، چهره او همچون ماه در تاریکی شب می درخشید، بالای سرش شمشیر بلندی از سقف اتاق آویزان بود، که فاصله کمی با سر مبارک او داشت و گویی نزدیک سرش بود، سلام کردم. او با مهربانی و بهترین لحن پاسخ داد، سپس پرسید: آیا مرا می شناسی؟ عرض کردم: نه، سوگند به خدا؛

آن بزرگوار خودش را چنین معرفی فرمود:

أنا القائم من آل محمد عليه السلام أنا الذي أخرج آخر الزمان بهذا السيف -
وأشار إليه - فأملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

من، قائم از آل محمد عليه السلام هستم، همان کسی که در آخر زمان باهمین شمشیر - اشاره ای به شمشیر نمود - قیام می کنم و زمین را که انباشته از ستم و جور است از عدل و داد پر می نمایم.

وقتی این سخن زیبا را شنیدم و او را شناختم خود را به پاهای مبارکش انداخته و صورت به خاک پای مبارکش سائیدم. فرمود:

این کار را مکن، سرت را بالا بگیر؛ تو فلانی از شهری که در ارتفاعات بلندی واقع شده به نام همدان، نیستی؟

عرض کردم: آری، ای مولای من؛

فرمود: آیا دوست داری به شهرت بازگردی؟

عرض کردم: آری، ای مولای من؛ وقتی به شهرم رسیدم مژده آنچه را



که خداوند به من عنایت و ارزانی داشته به آنها می‌رسانم.
 در این هنگام، حضرت به آن خادم اشاره کرد، او دست مرا گرفت و
 کیسه پولی به من داد و با هم از خدمت حضرتش مرخص شدیم، چند
 قدمی با من راه رفت، وقتی نگاه کردم دیدم سایه بانها، درختان و مناره
 مسجدی پیدا است، او گفت: آیا این شهر را می‌شناسی؟
 گفتم: نزدیک شهر ما همدان، شهری است که «اسد آباد» نام دارد، اینجا
 شبیه آنجاست. گفت: اینجا اسد آباد است، برو که راه یافتی.

وقتی برگشتم، کسی را ندیدم. وارد اسد آباد شدم، به کیسه نگاه کردم،
 دیدم چهل - یا پنجاه - دینار است، حرکت کرده وارد همدان شدم، وقتی به
 خانها رسیدم همه خانواده‌ام را جمع کرده و آنچه را که خداوند به من
 عنایت فرموده بود به آنان مژده دادم، و تا زمانی که آن سکه‌ها را داشتیم
 همواره در خیر و نیکی بودیم.^۱

□ در جستجوی حقیقت

علی بن فاضل مازندرانی می‌گوید:

در دمشق چند سالی مشغول تحصیل علم بودم، در نزد شیخ عبد
 الرحیم علم اصول و دستور زبان عرب را و نزد شیخ زین الدین علی مغربی
 اندلسی می‌خواندم، از ذات نیکویی که داشت هر وقت ذکر علمای شیعه را
 می‌کرد می‌گفت: (علمای امامیه) چنین گفته‌اند، بخلاف سایر استادان که
 تعبیر به (علمای رافضیه) می‌کردند.

من به جهت عدم تعصبش فقط به درس او حاضر می‌شدم، تا اینکه
 شیخ قصد کرد از شام به مصر برود، بخاطر علاقه‌ای که به یکدیگر داشتیم

۱- کمال الدین: ۲ / ۱۸۷، قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۸۰۵، به نقل از الثاقب فی المناقب:
 ۶۰۵ ح ۱. «این روایت را شیخ صدوق رحمته الله در کمال الدین و علامه مجلسی رحمته الله در بحار الأنوار: ۴۰ / ۵۲
 ح ۳۰ با اندکی تفاوت نقل کرده‌اند.»



دوری او برایم سخت بود.

او قصد کرد مرا همراه خود ببرد، لذا مرا با گروهی دیگر از شاگردانش همراه برد تا به مصر رسیدیم، و در مسجد «ازهران» قاهره ساکن شدیم، و مدت نه ماه نزد او مشغول تحصیل بودم.

قافله‌ای از اندلس آمد، کاغذی از پدر شیخ آمد (که من بیمار هستم و آرزو دارم تا شما را ببینم)، هنگامی که نامه به شیخ رسید عازم جزیره اندلس گردید.

من هم با جمعی از شاگردانش به همراه او به اندلس رفتیم، زمانی که به اولین روستای اندلس رسیدیم من بیمار شدم، شیخ مرا به پزشکی سپرد و پولی به آن داد و سفارش نمود هنگامی که صحت یافتم مرا به اندلس بفرستد، و خود روانه آن دیار شد.

روز سوم تب من قطع شد و از منزل بیرون رفتم و در کوچه‌ها گردش می‌کردم، ناگهان قافله‌ای دیدم که از بعضی از کوه‌های غربی کنار دریا آمده و پشم و روغن و دیگر کالاهایی با خود آورده بودند.

شخصی گفت: اینها از سرزمین بربر از نزدیکهای «جزیره رافضه» آمدند.

هنگامی که نام رافضی را شنیدم از شوق رافضیان به نزد آنها رفته و از ایشان پرسیدم: از اینجا تا آبادی رافضیان چند روز مصافت است؟ گفتند: بیست و پنج روز است، که دو منزلش آبادی ندارد ولی بعد از آن تا رسیدن به آن شهر، روستاها به یکدیگر متصل می‌باشند.

من هم الاغی را برای پیمودن آن دو منزل به سه درهم کرایه نموده و حرکت کردم، هنگامی که به قریه‌های متصل رسیدم پیاده از آن روستاها عبور کردم تا رسیدم به جزیره رافضی‌ها، دیدم در آن جزیره شهریست که در چهار طرف آن دیوار است و برجهای بلند و محکم دارد.

از دروازه بزرگ شهر که به آن دروازه بربر می گفتند، داخل شدم و در کوچه های آن عبور می کردم، از مسجد شهر سؤال کردم به من نشان دادند، وارد مسجد شدم و در کناری نشستم.

ناگاه مؤذن اذان ظهر گفت و به صدای بلند گفت: «حی علی خیر العمل»، هنگامی که اذان را تمام نمود دعا برای تعجیل فرج کرد.

به من گریه دست داد. مردم دسته دسته وارد مسجد می شدند و وضویشان را به روش شیعیان می گرفتند. صفوف جماعت بسته شد، مرد خوش روئی جلو ایستاد و مردم به او اقتدا نمودند، نماز کاملی با آداب بجا آوردند و من از شدت ضعف سفر نتوانستم با آنها نماز بخوانم.

زمانی که تعقیبات نماز به پایان رسید، مرا دیدند که نماز با ایشان نخواندم، متوجه من شده و از من سؤال نمودند؛ از اهل کجائی و چه مذهبی داری؟

گفتم: از اهل عراق و مذهب اسلام است و گفتم: «اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله ﷺ».

گفتند: این دو شهادت برای تو فائده ای ندارد چرا آن شهادت دیگر را نمی گوئی که بی حساب داخل بهشت بشوی؟
گفتم: او چه شهادت است؟ امام جماعت گفت:

شهادت سؤم آن است که؛ گواهی دهی که امیرالمؤمنین علیه السلام پیشوای متقیان با یازده فرزندش اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفاء آن حضرتند.

چون این کلام را از ایشان شنیدم حمد الهی را بجا آوردم، و برای من شادی بسیاری حاصل شد به گونه ای که خستگی و ضعف سفر از بدنم بیرون رفت، به آنها خبر دادم که، در مذهب ایشان هستم. با مهربانی متوجه من شدند، در میان مسجد جائی را برایم اختصاص داده و در احترام من کوشیدند، امام جماعت آنها شب و روز از من جدا نمی شد.



از او پرسیدم: مواد غذائی شما از کجا می آید؟ - زیرا مزرعه‌ای نداشتند -
جواب دادند: ارزاق ما سالی دو مرتبه در فاصله چهار ماه از جانب
جزیره خضراء و بحر ابیض که از جزیره‌های اولاد حضرت صاحب
الامر علیه السلام است می آید. و امسال یک مرتبه آمده و مرتبه دیگر چهار ماه دیگر
خواهد آمد.

من چهل روز در آنجا ماندم، شب و روز دعا می کردم تا آن‌ها زودتر
بیایند. روز چهارم سینه‌ام تنگ شد به کنار دریا رفتم و به طرف مغرب که
گفته بودند از آن طرف کشتی طعام می آید، نگاه می کردم. از دور شبیحی را
دیدم که در میان دریا حرکت می کرد، از بزرگ آن قریه سؤال کردم وسط
دریا مرغ سفیدی هست؟ گفت: نه، آیا چیزی دیدی؟

گفتم: آری. آنها شاد شدند و گفتند: آن کشتی‌هایی است که از شهرهای
فرزندان امام علیه السلام می آید، بعد از اندک زمانی کشتی‌ها آمدند و تعداد آنها
هفت کشتی بود.

در آن حال از یکی از کشتی‌ها مرد بزرگی خوشرویی که قامتی معتدل
داشت بیرون آمد، اسمش «شیخ محمد» بود، به میان مسجد رفت و
وضوی کامل گرفته مشغول نماز شد. هنگامی که نمازش تمام شد متوجه
من شد و سلام نمود، من جواب دادم، فرمود:

گمان می کنم نام تو علی است. عرض کردم: راست گفتی!

فرمود: گویا اسم پدر تو فاضل باشد.

عرض کردم: آری.

یقین کردم که او در بین شام و مصر و اندلس با من بوده که اسم مرا و
اسم پدرم را می داند، عرض کردم: از کجا نام مرا و پدرم را می دانی؟ گفت:

در شهر صاحب الزمان علیه السلام به من خبر دادند و خصوصیات تو را گفتند
و من مأمور هستم تو را به جزیره خضراء ببرم.

به شدت خوشحال شدم که نام من در آنجا برده شده است. طبق عادت آنها سه روز در این روستا نمی ماندند. این مرتبه یک هفته ماندند تا اجناسی که آورده بودند تحویل بدهند و طبق معمول رسید دریافت نمایند. سپس عازم سفر شده و با آنها همراه شدم، شانزده روز در دریا در حرکت بودیم، روز شانزدهم دیدم آب دریا سفید است.

شیخ محمد گفت: این «بحر ابیض» و این دریا «جزیره خضراء» می باشد. این آب، اطراف این جزیره را مانند حصاری احاطه نموده، هر کشتی از دشمنان و مخالفان به این آب داخل شود غرق می گردد اگر چه در نهایت استحکام باشد، و این به برکت مولای ما صاحب الزمان علیه السلام است، مقداری از آن آب را آشامیدم. آن آب مانند آب فرات بود.

از بحر ابیض عبور کرده به جزیره خضراء رسیدیم، از کشتی ها بیرون آمده داخل جزیره شدیم.

در آن جزیره قلعه ها و دیوارها و برجهای بزرگ و نهرها و انواع درختان با میوه های فراوان و بازارها و حمامهای متعدد دیدم و اهل آنجا با حشمت و با بهترین روشهای نیک زندگی می کردند.

دل من از شادی پرواز می کرد، شیخ محمد مرا به منزل خود برد و استراحت کردیم و از آنجا مرا به مسجد جامع بزرگ برد، در آن مسجد جماعت بسیاری را دیدم، در میان آنها شخصی را دیدم با سکینه و وقاری که وصف آن را نتوان نمود.

مردم او را سید شمس الدین محمد عالم می گفتند و از او کسب دانش می کردند و فروعات (دینی) را او از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام خبر می داد. چون به حضور او رسیدم مرا نزدیک خود نشاند و احوال مرا سؤال نمود و به من فهمانید که تمام احوالات مرا به او خبر دادند.

آگاه شدم که شیخ محمد صاحب آن کشتی مرا به امر ایشان به اینجا آورده است.



برای من در زاویه مسجد محلی معین فرمود، به آنجا رفتم و استراحت کردم، کسی که مؤکل من بود نزد من آمد و گفت: از جای خود حرکت نکن که سید شمس الدین و اصحابش به دیدن تو می آیند تا با تو شام بخورند. بعد از مدتی سید و اصحابش آمدند و نشستند، سفره طعام حاضر نمودند، بعد از صرف شام، سید به منزل خود تشریف برد، هیچ‌جده روز در آنجا ماندم.

اولین جمعه‌ای که با او نماز گزاردم، دیدم سید نماز جمعه را بجا آورد و نیت وجوب نمود. عرض کردم: نماز جمعه را به نیت وجوب بجا آوردی؟ فرمود: بلی، برای آنکه همه شرط‌های آن موجود است. پس در خلوت از او سؤال کردم: آیا امام علیه السلام حاضر بود که نیت وجوب کردی؟

فرمود: نه، ولکن من نایب خاص آن حضرتم.

عرض کردم: آیا امام علیه السلام را دیدید؟

فرمود: نه، پدرم برای من نقل کرد که او سخن امام را می شنید ولی شخص او را نمی دید، جد من سخن امام علیه السلام را می شنید و شخص او را هم می دید.

بعد سید سفارشات کرد و دست مرا گرفت و به خارج شهر برد و به جانب باغستانها روانه شدیم، دیدم نهرهای جاری و باغهای زیادی مشتمل به انواع میوه‌های نیکو و شیرین در آنجا وجود دارد، هنگامی که در بین درختان و باغها گردش می کردیم ناگهان مرد خوشروئی که دو برد سفید از پشم دربرداشت به ما عبور نمود و بر ما سلام کرد. من از برخورد و خوش اخلاقی او لذت بردم، به سید عرض کردم: این مرد کیست؟

فرمود: در بالای این کوه بلندی که می بینی جای نیکوئی است و چشمه آبی در آن جاری است از زیر درختی که شاخهای بسیار دارد، در نزدیک آن درخت، قبه‌ای هست و این مرد و رفیقش خادم آن قبه است و من در

هر بامداد روز جمعه به آن مکان می‌روم و در آنجا امام را زیارت می‌کنم و دو رکعت نماز می‌گذارم و نامه‌ای در آنجا می‌یابم که در آن، آنچه به آن محتاجم نوشته شده است، و به آنچه که در آن نوشته شده از آن جمعه تا جمعه دیگر عمل می‌کنم.

او گفت: سزاوار است که به آن قبه رفته و حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه را زیارت کنی.

به آن مکان رفتم دو خادم را در آنجا دیدم و آنکه مرا با سید دیده بود مرا احترام نمود، و بانان و انگور از من پذیرائی نمود، بعد از صرف غذا با آب آن چشمه وضو ساختم و دو رکعت نماز گذاردم.

از آن دو خادم پرسیدم: آیا شما امام زمان را دیده‌اید؟

گفتند: دیدن امام ممکن نیست و ما اذن نداریم به احدی خبر دهیم، از آنها طلب دعا نموده و ایشان دعا کردند، از نزد آنها برگشتم و از آن کوه فرود آمدم و به داخل شهر آمدم.

به درب خانه سید شمس الدین رفتم، گفتند: به خانه شیخ محمد - که تو را با کشتی آورد - رفته، به نزد شیخ محمد رفتم و تفصیل خود را بالای آن کوه به او گفتم، و از احوال سید شمس الدین از او پرسش نمودم. ایشان گفتند: میان سید و امام پنج پدر فاصله است و او نائب خاص آن بزرگوار است.

از سید شمس الدین محمد عالم اجازه گرفتم تا بعضی از مسائل را از او سؤال نمایم، او اجازه فرمود، من نیز مسائلم را که زیاده‌تر از نود مسئله بود سؤال کرده و جواب فرمود.

در جمعه دوم که نیمه ماه بود هنگامی که نماز تمام شد، سید در آن مجلس نشست تا سخن - موعظه - نماید، ناگاه صدای غوغای زیادی به گوشم رسید، علت آن را از سید پرسش نمودم، فرمود:

اینها امیران لشکر ما هستند که هر جمعه وسط ماه بر - اسبهای خود



سوار می شوند - و منتظر فرج هستند .

من با اجازه او از مسجد خارج شدم، دیدم آنها گروه بسیاری هستند و همه تسبیح و تحمید و تهلیل می گویند و برای حضرت قائم علیه السلام دعا می کنند. به مسجد به نزد سید برگشتم.

سید فرمود: لشکر را دیدی؟ عرض کردم: آری، فرمود: عدد اینها سیصد ناصر است، سیزده ناصر دیگر باقی است. عرض کردم: ای سید؛ کی فرج خواهد شد؟ فرمود: علم آن در نزد خداوند است گمان است که خود امام علیه السلام هم این را نمیداند از برای آن نشانها و علامتی است.^۱

□ شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن

مرحوم آیه الله مستبیط رحمته الله می گوید:

بعضی از دوستان که از بزرگان اهل پاکستان است برایم نقل کرد شخصی این شعر را می خواند و آن را زیاد تکرار می کرد:

سرمد اگر معامله حشر با علیست من ضامنم که تا بتوانی گناه کن

شخص بزرگوار و با عظمتی نزد او ظاهر گشت و به او دستور داد که مصرع دوم را تغییر بده و این گونه بخوان:

سرمد اگر معامله حشر با علیست شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن

و فوراً ناپدید گردید و آنگاه فهمیده بود که آن شخص یا خود امیر المؤمنین علیه السلام بوده و یا امام منتظر حضرت مهدی ارواحنا فدا بوده است.^۲

□ دیدگانم به هدایت روشن شد

محمد بن قارون می گوید:

ابن خطیب از اهل ایمان به اهل بیت رسالت علیهم السلام بود، اما غلامی داشت

۱ - منتخب التواریخ: ۸۶۲، عبقری الحسان (نه جلدی): ۶ / ۵۰۷ ح ۱۶. برای ادامه این روایت می توانید به

کتابهای مذکور مراجعه نماید. ۲ - قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۱ / ۳۷۳.

که از نظر عقیده مخالف او بود، و دائماً با او - در مذهب - مدافعه می کرد. تا اینکه ابن خطیب - (با او مباحله نمود به این گونه که؛) به او گفت: تو نام موالیان و امامان خود را به دست بنویس و من هم نام امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به دست خود می نویسم، و دستهایمان را می بندیم و در آتش قرار می دهیم، هر کدام از ما که دستش از آتش نسوخت بر حق است و آنکه دستش سوخت بر باطل.

غلام او از این کار امتناع ورزید، ولی باز هم دست از لجاجت بر نمی داشت و در حضور دیگران به ابن خطیب دشنام می داد.

دیری نپائید آن غلام نابینا شد و خبر کور شدنش در شهرها پیچید، پزشکان بسیاری را برای معالجه او حاضر نمودند، اما فائده ای به حال او نداشت. روزی زن صالحه و با ایمانی به آن غلام گفت:

آن کسی که تو را نابینا نموده صاحب الزمان علیه السلام می باشد. اگر شیعه شوی و از آنچه عقیده داری دست برداری خداوند عافیت را به تو بر خواهد گرداند.

آن غلام یک شب جمعه، داخل قبه شریف در مقام امام زمان ارواحنا فداء شد و به دعا پرداخت. هنگامی که یک چهارم از شب گذشت از آن قبه مطهر بیرون آمد در حالی که دو چشمانش سالم بود.

آن زن و دیگران از او پرسیدند چگونه شفا یافتی؟

او گفت: در آن وقت احساس کردم دستی به دستم رسید و گوینده ای می گفت: «اخرجی؛ فقد عافاک الله». «خارج شو؛ همانا خداوند تو را عافیت بخشید».

در آن حال چشمم باز شد و دیدم نوری بزرگ تمام قبه مطهر را فرا گرفته و مردی با هیبت را دیدم، به ایشان عرض کردم: ای سرور من؛ شما چه کسی هستی؟



به من فرمود: من محمّد بن حسن هستم. و از دیدگانم پنهان گردید. ۱

آنان که به نگاهی خاک را کیمیا کنند

مرحوم علامه شیخ علی اکبر نهاوندی صاحب کتاب نفیس «عبقری الحسان» می گوید:

مرحوم شیخ اسد الله زنجانی رحمته از شیخ اجل و معتمد آقا عبد الصمد زنجانی خبر داد که گفت: یک سال حدود هشتاد تومان مقروض شدم و از عهده پرداخت آن عاجز بودم، بر من خیلی سخت می گذشت، مشغول بعضی از ختومات و ریاضات شرعی و توسّلات شدم، تا آنکه شبی حضرت صاحب العصر عجل الله فرجه را در خواب دیدم و از نور حضور آن مهر ظهور، دیده ام نورانی شد.

حضرت دست کرامت باز نموده و فرمودند: ساعت خود را به من نشان بده. ساعت را از جیب درآورده و به دست مبارک آن محیط بر هر شهود و غیب دادم، آن سرور ساعت را گرفت و سپس به من برگردانیده و فرمودند: گرفتم. و از خواب بیدار شدم.

وقتی به هوش آمدم از بی قابلیتی خود متأسف شدم، که بعد از این همه زحمات، آن جناب همین قدر به ساعت من نظر فرمود ولی خودم به جز حرمان از فیوضات آن منبع فیض رحمان بهره ای نبردم، نه از من سؤالی و نه از آن سرور نواشی، بهر حال با کمال بی حالی شب را به صبح رساندم و به مجلس بعضی از دوستان رفتم.

قدری گذشت، ساعت را از جیبم درآوردم، تا نگاه کنم که چه وقت است، یکی گفت: این ساعت طلا را از کجا پیدا کردی؟!

گفتم: چه می گوئی؟ من کجا ساعت طلا کجا، ساعت برنجی است، از



فلانی خریده‌ام. دیگری نگاه کرد، گفت: چه می‌گوئی طلای احمر است! تأمل کردم، تعجب مرا گرفت، نزد شخصی که ساعت را از او خریده بودم فرستادم و حاضر شد، گفت: بلی ساعت برنج فروختم، هیچ شک و شبهه‌ای نیست، من نیز از فلان کس خریدم و به تو فروختم.

نزد آن شخص هم فرستادیم او هم گفت: برنجی بوده، تا چند دست از فروشندگان را گفتیم، گفتند: برنجی بوده همچنان تعجب و تحیر من زیاد می‌شد. ناگاه خواب دیشب به خاطر آمد و حال و قصه خود را برای حاضران مجلس بیان کردم، بر همه معلوم شد از اثر کیمیای دست آن برگزیده خدای بی‌همتا بوده که برنج اصفر، طلای احمر گردیده است. یکی از اهل مجلس گفت: قرض شما چقدر است؟ گفتم: هفتاد یا هشتاد تومان. گفت: من قرض شما را پرداخت می‌کنم، این ساعت را به من هدیه بدهید.

شیخ جلیل گفت: به او گفتم: خانه آباد چرا ساعت را از دست دادی؟ اگر نگه می‌داشتی هفتاد هزار تومان سود می‌بردی.^۱

□ گمان نکنید اینها طفل هستند

عبد صالح وثقه حاج صادق تبریزی می‌گوید:
در سال ۱۳۰۶ اولین سفری که به کربلای معلی مشرف شده بودم، هنگامی که وارد مسیب شدم، غسل کردم و قصد تشریف به زیارت دو طفل از عزیزان مسلم بن عقیل علیه السلام نمودم، راه مخوف بود، مرکبی اجاره کردم. جناب آقای میرزا احمد با من بود که سابقاً وزیر بود و از پست وزارت توبه کرده بود، دو برادرش نیز همراه ما بودند. رفتیم تا به نزدیک مرقد مطهر آن دو بزرگوار رسیدیم، چون به سواری عادت نداشتیم، پاهای من

از سواری صدمه دید، پیاده شدم به مقدار بیست قدم از همراهان جلوتر رفتم و به کنار نهری که جلوی حرم منور می باشد رسیدم، سیدی از آن نهر بیرون آمد گویا از زیارت آن دو طفل معظم مراجعت نموده بود و لباس های فاخر و پر قیمت در بر داشت. گمان کردم از اهل عراق و عقب زائران است، و از این جهت در این راه مخوف و با این اطمینان خاطر می رود و الا احدی جرأت نمی کرد با این لباسها تنها سفر کند، ما لباسهایمان را بیرون آورده با یک قبا می رفتیم.

گمان کردم او از سادات است که برای اخذ سهم سادات یا سهم امام علیه السلام با زوآر می روند و این لباس های گران قیمت را پوشیده تا او را تعظیم نمایند و در خور شوئش، با او رفتار کنند، حتی شال ترمه سبز تو زردی بر سر بسته بود که گویا الآن از مغازه خریده است به جهت آنکه گمان نکند از او ترسیده ام، به او سلام نکردم.

زمانی که چهار قدم از نهر دور شد رو به مسیب برگشت، به ما توجه نمود و با صدای بلند خارج از عادت فریاد زد:

ای اهل تبریز؛ ای ناظم التجار؛ گمان نکنید اینها طفل هستند بدرستی که برای آنها نزد خداوند متعال منزلت و مقام بزرگی هست، به واسطه و به برکت اینها از خداوند هر چه می خواهید بخواهید.

من توجهی به کلام او نکردم، زیرا به مقام آنها عارف بودم و کلام او نزد من از قبیل تحصیل حاصل بود، داخل نهر شدم و عمق نهر مانع از آن بود که طرف دیگرش دیده شود، چون از نهر خارج شدم، در آن طرف احدی از اشخاص را ندیدم که گمان می کردم عقب سید هستند و تعجب کردم کسی به آن هیئت در آن راه مخوف تنها برود و نترسد، برگشتم بینم این سید کیست؟ احدی را ندیدم و کسانی را که به قدر بیست قدم دورتر بودند، صدا زدم و گفتم: این سید که الآن بر من گذشت کجا رفت.

گفتند: کدام سید را می‌گوئی؟ ما سیدی ندیدیم.

آنگاه داخل بقعه مبارکه شدم و در خود حالی دیدم که همچو حالی از من معهود نبود آن سید چهارشانه و مژگانش بسیار سیاه بود مثل آنکه سرمه کرده. حال آنکه سرمه نکرده بود.^۱

□ تو ای ماه مادر دل هستی

محتشم کاشانی پسری داشت که از دنیا رفت، چند بیت شعر در رثای پسرش گفت.

شب‌ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دید که به او فرمودند: تو برای فرزند خود مرثیه می‌گوئی، ولی برای فرزند من مرثیه نمی‌گویی؟
محتشم می‌گوید: بیدار شدم، ولی چون در این رشته کار نکرده بودم، ندانستم چگونه مرثیه آن حضرت را شروع کنم.

شب دیگر باز آن حضرت را در عالم رؤیا فرمودند: چرا در مصیبت فرزندم مرثیه نگفتی؟

عرض کردم: چون تاکنون در این وادی قدم نزده‌ام.

آن حضرت فرمودند: بگو: «باز این چه شورش است که در خلق عالم است». بیدار شدم و همان مصرع را مطلع قرار دادم و آنچه را مقرر شده بود، سرودم. تا به این مصرع رسیدم «هست از ملال گرچه ذات ذوالجلال» در این جا فرو ماندم که چگونه این مصراع را به آخر برسانم، که به مقام خداوند جسارتی نکرده باشم.

شب در عالم خواب حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه را در خواب دیدم، حضرت فرمودند: چرا مرثیه خود را به پایان نمی‌رسانی؟
عرض کردم: در این مصرع فرو ماندم.



حضرت فرمودند: بگو « او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال »
بیدار شدم و این مصراع را ضمیمه نمودم و بیت را به پایان رساندم.^۱

□ تشرّف علامه بزرگوار سید بحر العلوم رحمته الله علیه به محضر ولی الله اعظم ارواحنا فداه

و گریه بر امام حسین رحمته الله علیه

سید بحر العلوم رحمته الله علیه به قصد تشرّف به سوی سامرا به راه افتاد، در بین راه، راجع به این مسئله که، گریه بر امام حسین رحمته الله علیه گناهان را می آمرزد فکر می کرد، همان وقت متوجّه شد که شخص عربی، سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد، بعد پرسید:

جناب سید؛ درباره چه چیز به فکر فرو رفته‌ای و در چه اندیشه‌ای هستی؟ اگر مسئله علمی است بفرمایید شاید من هم اهل باشم؟

سید بحر العلوم عرض کرد: در این باره فکر می‌کنم که چطور می‌شود خداوند تعالی این همه ثواب به زائرین و گریه کنندگان مولای ما سید الشهداء رحمته الله علیه می‌دهد. مثلاً هر قدمی که در راه زیارت برمی‌دارد ثواب یک حج و یک عمره در نامه عمل ایشان می‌نویسند و به خاطر یک قطره اشک، تمام گناهان صغیره و کبیره آنان آمرزیده می‌شود؟

آن اسب سوار عرب فرمود: تعجب نکن، من برای شما مثل می‌آورم تا مشکل حل شود.

زمانی سلطانی به همراه درباریان خود به شکار رفت و در شکارگاه از لشکریان خود دور شد و در بیابان به سختی فوق العاده‌ای افتاد، بسیار گرسنه و تشنه شد. از دور خیمه‌ای را دید که در آن خیمه پیرزنی با پسرش بودند، و آنها یک بز داشتند که از آن شیر می‌دوشیدند و زندگی خود را می‌گذرانیدند.

سلطان وارد خیمه و مهمان آنها شد، از او پذیرایی نمودند و پذیرایی آنان به وسیله همین بزی بود که داشتند (یعنی آن بز را کشتند و از او پذیرایی کردند)، در حالی که سلطان رانمی شناختند و فقط برای گرامی داشتن مهمان، این عمل را انجام دادند و آن بز را کباب کردند، چون چیز دیگری برای پذیرایی نداشتند.

سلطان شب را در همان جا خوابید و روز بعد از ایشان جدا شد و هر طوری بود خودش را به درباریان رسانید و جریان را برای اطرافیان خود نقل کرد و بعد از نقل قضیه از آنان سؤال کرد: اگر من بخواهم پاداش میهمان نوازی پیرزن و فرزندش را داده باشم چه عملی باید انجام دهم؟

یکی از حضار گفت: به او گوسفند بدهید.

دیگری که از وزرا بود گفت: صد گوسفند و صد اشرفی به او بدهید.

یکی دیگر گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید.

سلطان گفت: هر چه بدهم کم است! زیرا اگر سلطنت و تاج و تختم را هم بدهم آن وقت مقابله به مثل کرده‌ام چون آن پیرزن هر چه را داشت به من داد من هم باید هر چه دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود.

بعد سوار عرب به سید فرمود: حالا جناب بحر العلوم؛ حضرت سیدالشهداء علیه السلام هر چه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و برادر، دختر و خواهر و سر و پیکر را داشت همه را در راه خداوند داد. پس وقتی خداوند به زائرین و گریه‌کننده‌گان آن حضرت این همه اجر و ثواب بدهد، نباید تعجب کرد.

آن شخص با عظمت این مطالب را فرمود و از نظر سید بحر العلوم علیه السلام

غائب شد.^۱



□ خون بجای اشک در فراق امام حسین علیه السلام

مظلوم عالم امام زمان ارواحنا فداه در فرازی از زیارت ناحیه مقدسه می فرماید:

فَلَا تُدْبِنُكَ صَبَاحاً وَمَسَاءً وَلَا بُكَيْنَكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً
عَلَيْكَ وَتَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَتَلَهُّفًا حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُضَابِ
وَعُصَّةِ الْإِكْتِيَابِ.^۱

(یا جدًا؛ حال که نتوانستم تو را یاری کنم) پس هر صبح و شام بر تو ناله می کنم و به جای اشک برایت خون گریه می کنم، حسرتی بر تو می خورم و تأسفی بر رنج تو دارم و در سوز و گداز می مانم تا زمانی که از این مصیبت و غصه و اندوه بمیرم.^۲

صحیفه مهدیه، زیارت ناحیه مقدسه: ۵۸۲، به نقل از بحار الأنوار: ۳۱۷/۱۰۱.

محدث کبیر علامه محمد باقر مجلسی نورالله مرقدہ می فرماید: نویسنده کتاب ارزشمند «المزار الکبیر» می گوید: زیارت دیگری برای امام حسین علیه السلام در روز عاشورا هست که از ناحیه مقدسه امام زمان ارواحنا فداه به یکی از نواب خویش فرمودند: نزد قبر آن حضرت می ایستی و می گوئی: السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صَفْوَةِ اللَّهِ مِنْ خَلْقَتِهِ، و زیارت را مانند آنچه نقل شد بیان می کند.

بدین سان روشن می شود که این زیارت بدرستی نقل شده و از حضرت مهدی علیه السلام روایت شده است، البته احتمال دارد این زیارت شریف به روز عاشورا اختصاص نداشته باشد، چنان که سید مرتضی اعلم الله مقامه نیز همین اعتقاد را داشته است. صحیفه مهدیه: ۶۰۷.

از این فراز شریف، علاوه بر داشتن اعجاز پی به اندوه بزرگی می بریم که سالهای متمادی قلب مقدس قلب عالم امکان را مجروح ساخته همچنین اندوهی به خاطر آن ظلم هایی که دشمنان بر مادر بزرگوارش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و اجداد طاهرینش، روا داشتند و این داغ تا زمان ظهورش التیام پیدا نمی کند.

در زمان ظهور است که کفر و الحاد و ستمگران نابود می شوند، و خاندان وحی علیهم السلام به مقاصد الهی خود رسیده و دشمنان به جزای اعمالشان می رسند، و دین الهی و روش حیات بخش خاندان وحی علیهم السلام با ظهور آن امام انس و جان بر قرار شده، و موجبات خوشنودی خداوند و وارثان اشک و خون و بی گناهان عالم فراهم می گردد. و با انتقامش از دشمنان، مستضعفین و دوستان او به عزت خواهند رسید، ان شاء الله.

□ صبح و شام خونین دیده عالم بین

شیخ جلیل و خطیب بزرگوار آقا شیخ علی اکبر روضه خوان تبریزی از شیخ جلیل، حاج ملا سلطانعلی، روضه خوان تبریزی که از جمله عباد و زهاد بود، حکایت نموده است که گفت:

در عالم رؤیا به حضور وافر السرور حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداء مشرف شدم، عرض کردم: مولانا؛ آیا آنچه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده که می فرمائید «فَلَا تُدْبِنُكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ لَا يُكَيِّنُ عَلَيْكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا» - یا جدا - هر آینه حتماً برای تو هر صبح و شام می گیریم و هر آینه بر تو بجای اشک خون گریه می کنم» صحیح است؟ فرمودند: بلی صحیح است. عرض کردم: آن مصیبتی که به جای اشک، خون گریه می کنید، کدام است؟ آیا مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام است؟

فرمودند: نه اگر علی اکبر هم زنده بود او هم در این مصیبت خون گریه می کرد. عرض کردم: آیا مصیبت حضرت عباس علیه السلام است؟ فرمودند: نه، بلکه اگر حضرت عباس در حیات بود، او هم در این مصیبت، خون گریه می کرد. عرض کردم: البته مصیبت سید الشهداء علیه السلام است. فرمودند: نه، اگر سید الشهداء در حیات بود، ایشان هم در این مصیبت، خون گریه می کردند.

عرض کردم: پس این کدام مصیبت است که من نمی دانم؟ فرمودند: آن مصیبت اسیری زینب علیها السلام است ابد الآباد.^۱

□ بخاطر فرج امیر صالحان

آیه الله حاج میرزا احمد سیبویه، ساکن تهران، از آقای شیخ حسین سامرایی که از اتقیای اهل منبر در عراق بودند، نقل کردند:



در ایامی که در سامرا مشرف بودم، در عصر جمعه‌ای به طرف سرداب مقدّس رفتم، دیدم غیر از من احدی نیست. حالی پیدا کردم و متوجه مقام حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه شدم. در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود:

به شیعیان و دوستان بگویید که خدا را به حق عمّام حضرت زینب سلام الله علیها قسم دهند، که فرج مرا نزدیک گرداند.^۱

□ برای فرج من دعا کنید

مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ محمد ملبوبی - صاحب کتاب الوقایع و الحوادث - خوابی را که خود از مرحوم آیه الله سید محمد هاشمی گلپایگانی رحمته الله شنیده‌اند این گونه نقل نموده است:

پس از فوت مرحوم پدرم، شبی در عالم خواب حضورشان مشرف شدم، ایشان در اطاقی که به زیلو فرش شده بود نشسته بودند.

گفتم: پدر اگر - در آخرت - خبری نیست ما هم دنبال کار خود برویم وضع طلبگی در گذشته و حال همین است که به چشم می‌خورد، فرمود: پسر حرف مزین، هم اکنون ولیّ امر عجل الله تعالی فرجه الشریف تشریف می‌آوردند. آنگاه پدرم از جا برخواست، متوجه شدم محبوب کلّ عالم تشریف آوردند.

پس از عرض سلام و جواب، قبل از آن که حرفی بزنم آن حضرت فرمود: سید محمد مقام پدرت این حجره محقر نیست، بلکه مقامش آنجاست و به محل اشاره دست آن بزرگوار نگاه کردم، قصری باشکوه و ساختمانی با عظمت - که قابل وصف نبود - دیدم و خوشحال شدم.

عرض کردم: یابن رسول الله؛ آیا وقت ظهور موفور السرور رسیده

است تا دیدگان همه به جمال و حضورت روشن شود؟ فرمودند:

لم يبق من العلامات إلا المحتومات و ربّما - او فریما علی تردید منی - اوقعت فی مدّة قليلة، فعلیکم بدعاء الفرج.

از علائم ظهور فقط علائم حتمی مانده است و شاید آنها نیز در مدت کوتاه به وقوع بپیوندد پس بر شما باد که برای فرج دعا کنید.^۱

□ فریادرس بی پناهان

علامه مجلسی در کتاب «بحار الأنوار» از کتاب «مجموع الدعوات» تلعکبری و در «کلم الطیب» از «قبس المصباح» از ابوالوفای شیرازی روایت کرده‌اند که گفت:

من در زندان ابی الیاس و در سختی بسر می‌بردم، فهمیدم که قصد کشتن مرا کرده، به سوی خداوند متعال شکایت کرده و مولای خود حضرت علی بن الحسین امام سجّاد علیه السلام را شفیع قرار دادم، خواب مرا ربود. - و به روایتی شخصی به نام قیس از زندانبانان به من گفت: والی قصد بدی برای تو کرده است، من مضطرب شدم و با خداوند مناجات کردم و به پیامبر و ائمه طاهرین علیهم السلام متوسّل شدم.

شب جمعه شد نمازم را به پایان بردم و خوابیدم، در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بمن فرمودند: به من و دخترم و دو پسر من برای چیز از متاع دنیا متوسّل نشو، بلکه با آنها برای آخرت و آن چه را از فضل خدای تعالی آرزو داری، اما برادرم ابوالحسن او از کسی که به تو ظلم کرده انتقام می‌کشد. و به روایتی برای تو از دشمنانت انتقام می‌کشد.

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا نبود که به فاطمه علیها السلام ظلم کردند، پس صبر کرد میراث شما را غصب نمود، چگونه از کسی که به من ظلم نموده انتقام می‌کشد.



سپس آن حضرت از روی تعجب به من نگاه نمود و فرمود: آن عهدی بود که به او کرده بودم و امری بود که به او کرده بودم، و جز با انجام دادنش آن کار برایش جایز نبود و به تحقیق حق را ادا کرد و الآن وای بر کسی که متعرض دوستان و موالیان او شود.

اما علی بن الحسین علیه السلام برای نجات از سلاطین و از شرور شیاطین و محمد بن علی علیه السلام و جعفر بن محمد علیه السلام برای آخرت و بروایتی آن چه را از طاعت خداوند و رضوان او بخواهی .
و موسی بن جعفر علیه السلام ، از او عافیت بخواه .

اما علی بن موسی علیه السلام برای نجات و به روایتی به سبب آن حضرت نزول رزق را از خداوند طلب کن .

اما علی بن محمد علیه السلام برای قضای نوافل و نیکی دوستان و آنچه از طاعت خداوند بخواهی . اما حسن بن علی علیه السلام برای آخرت .

و اما حجت (بن الحسن علیه السلام) هرگاه شمشیر به محلّ ذبح تو رسید و حضرت با دست خود به سوی حلق اشاره فرمودند ، پس به او استغاثه بکن ، بدرستی که تو را در می رباید ، او برای هرکس که استغاثه کند فریادرس و پناه است ، بگو یا صاحب الزّمان - عجل الله فرجه - أنا مغیث بک .

ابوالوفاء گوید: در خواب فریاد کردم: یا صاحب الزّمان ؛ أنا مغیث بک . دیدم شخصی از آسمان فرود آمد و زیر پای او اسبی و در دست او حربه‌ای از نور بود. عرض کردم: ای مولای من؛ شرّ آن که مرا اذیت می‌کند از من دفع نما.

فرمود: کار تو را انجام دادم. هنگام صبح الیاس مرا خواست و گفت: به کی استغاثه کردی؟ گفتم: به شخصیتی که فریاد رس در ماندگان است.^۱

۱- عبقری الحسان (نه جلدی): ۶ / ۷۰۹. در دعای توسلی که مرحوم شیخ عباس قمی از شیخ صهرشتی در مفاتیح الجنان: ۲۳۰، نقل کرده مضامین فرموده‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آمده است.

□ دست در دست امام زمان

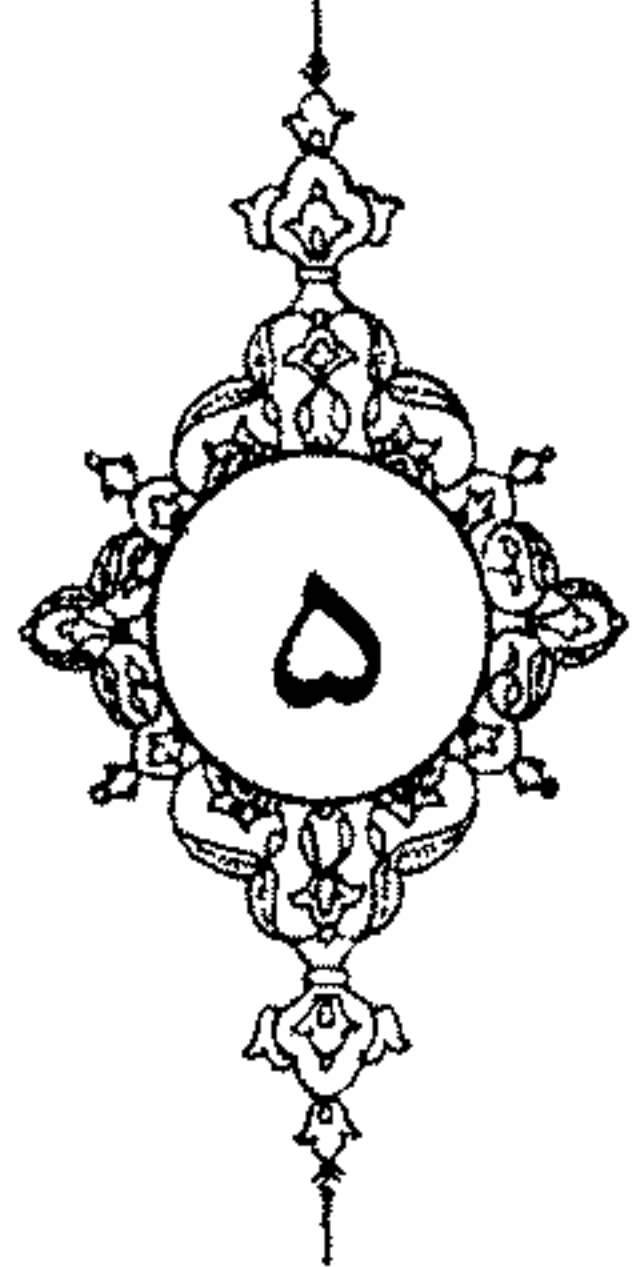
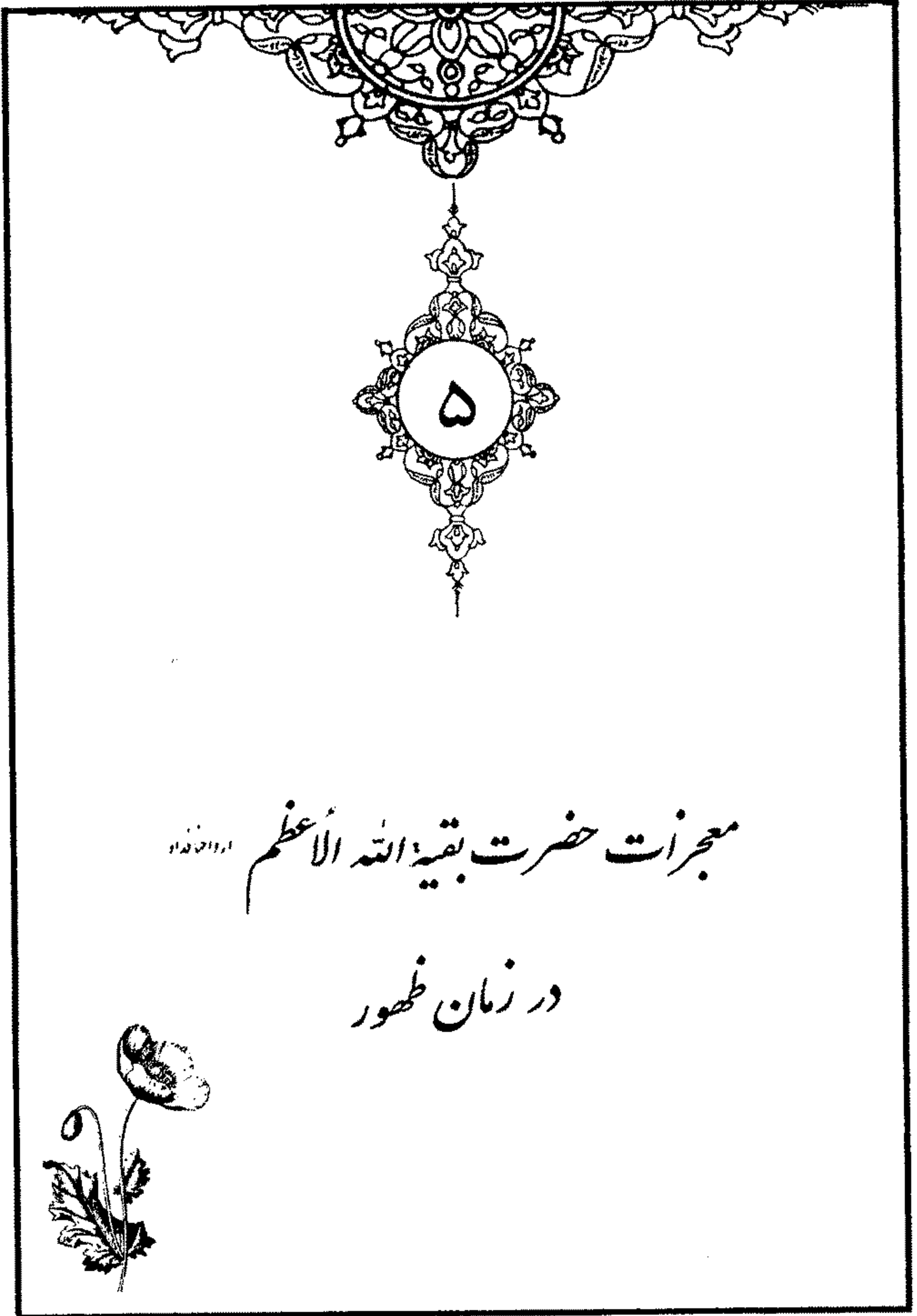
سید محمد «صاحب مناهل» فرزند سید علی «صاحب ریاض» نقل نموده است که علامه حلّی شبهای جمعه به حرم امام حسین مشرف می‌شد. شبی از شبهای جمعه تنها بر مرکبی سوار و تازیانه‌ای بر دست گرفته و به سوی کربلا حرکت کرد. در طول راه عربی با او برخورد کرده و با او همسفر گردید. علامه با آن عرب مشغول مباحثه علمی شد، فهمید که مردیست دانا و با فضیلت با توجه به این حقیقت، مسایل علمی که برایش مشکل شده بود یک‌یک عنوان نموده و از آن بزرگوار جواب می‌شنید تا آنکه سخن به مسئله‌ای رسیده علامه فتوایی داد و ایشان نظری بر خلاف رأی علامه ابراز فرمود. علامه گفت: من روایتی که بر مقصود و نظر شما دلالت کند، ندیده‌ام. ایشان فرمود: چرا؛ روایت وارد شده و من تو را به کتاب «تهذیب» شیخ طایفه صفحه فلان و سطر فلان راهنمایی می‌کنم، مراجعت نمای تا حدیث را ببینی.

حیرت علامه افزون گردید و از آن جناب پرسید: در زمان غیبت کبری تشرف به حضور امام زمان عجل الله تعالی فرجه امکان دارد؟ در این هنگام تازیانه از دست علامه به زمین افتاد، آن حضرت خم شد تازیانه را برداشت و در دست علامه نهاد و فرمود: چگونه امکان ندارد و حال آنکه اکنون دستش در دست توست.

علامه متوجه شد که در حضور امام می‌باشد، خود را از مرکب به زیر افکند تا پای حضرت را ببوسد و عرض ادب را کامل نماید، بیهوش شد، هنگامی که به هوش آمد حضرت را ندید و با تأثر سفر را به پایان رسانید.

وقتی مراجعت کرد کتاب تهذیب را برداشت و روایت را چنان که امام نشان داده بود یافته، در حاشیه کتاب نوشت: این روایتی است که ولی عصر ارواحنا فداه به من نشان داد.^۱





معجزات حضرت بقية الله الاعظم ارواحنا فداه

در زمان ظهور



فصل اوّل

برخی از حوادث قبل از قیام مهدی علیه السلام؛

در اخبار غیبی خاندان وحی علیهم السلام

مولی رؤوف امام رضا علیه السلام می فرماید:

امام صادق علیه السلام فرمود:

سوگند به خدا ما (اهل بیت علیهم السلام) اسمای حسناى خدا

هستیم که او عملی را از احدی جز به شناخت ما

نمی پذیرد.

تفسیر برهان: ۵۲/۲. بحار الأنوار: ۵/۹۴. تفسیر عیاشی: ۴۲/۲.

□ آتشی از مشرق زمین

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اذا رأيتم علامة من السماء نار عظيمة من قبل المشرق تطلع ليالي، فعندها فرج الناس، وهي قدام القائم بقليل.

هنگامی که دیدید علامتی را از آسمان و آن آتش بر فروخته و بزرگی است از ناحیه مشرق که شبهائی را روشن می سازد، در آن زمان فرج مردم می شود و آن نزدیک خروج مهدی علیه السلام است.^۱

□ صورتی در ماه دیده می شود

داود بن سرحان می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند:

در سالی که صیحه^۲ آسمانی زده می شود، نشانه دیگری نیز در آسمان پدیدار می گردد. من عرض کردم: آن علامت چیست؟

۱- اثبات الهداة: ۳/ ۷۳۷ ح ۱۰۷.

۲- به صدای حضرت جبرئیل که بشارت آمدن امیر عالم امام زمان علیه السلام را می دهد صیحه می گویند.



فرمود:

وجه يطلع في القمر و يد بارزه .

صورتی است که در ماه دیده می شود و دستی که آشکار می گردد.^۱

□ صيحة آسمانی یا نفخة سور جبرئیل

وارث دانش بی پایان، امام باقر علیه السلام می فرماید:

صیحه آسمانی زده نمی شود مگر در ماه مبارک رمضان بخاطر اینکه ماه رمضان ماه خداوند است و آن صیحه ندای جبرئیل است که خطاب به همه مردم می کند. سپس آن حضرت فرمودند:

او ندا می دهد از آسمان و نام حضرت صاحب الزمان (ارواحنا فداه) را ابلاغ می کند. آن صدا به گونه ای است که مشرق و مغرب زمین می شنوند، و چنان آن صدا شدید و هولناک است که اگر کسی در آن حال ایستاده باشد خود بخود می نشیند و اگر نشسته باشد به روی دو پایش بلند می گردد، پس خدا رحم کند شخصی را که آن صوت عظیم را بشنود.^۲

□ عذاب دردناک ظالمان در دنیا

ابابصیر رضی الله عنه می گوید: از امام صادق علیه السلام از تفسیر فرمایش خداوند متعال - آنجا که می فرماید - ﴿ وَنُذِقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾^۳ پرسش نمودم: آن حضرت فرمود:

زلت و خاری بالاتر از آن که مردی در خانه اش بر سر سفره غذايش و بين خانواده اش باشد، که ناگهان زن و فرزندش گریبان پاره کنند و بر آن مرد شیون کنند، در آن هنگام مردم بگویند چه شده؟

۲- اثبات الهداة: ۳/ ۷۳۵ ح ۱۰.

۱- اثبات الهداة: ۳/ ۷۳۵.

۳- سورة فصلت: آية: ۱۶.



می‌گویند: فلانی در این ساعت مسخ شد و به صورت حیوانی در آمد. ابا بصیر می‌گوید: به آن حضرت عرض نمودم: آیا این حادثه قبل از خروج حضرت قائم عجل الله فرجه است یا بعد از آن؟ امام صادق عجل الله فرجه در جواب فرمود: قبل از آن.^۱

□ باران رحمت

سعید بن جبیر می‌گوید:

همانا در سالی که حضرت مهدی عجل الله فرجه قیام می‌کند، بیست و چهار روز متوالی باران خواهد آمد که آثار و برکات آن باران دیده خواهد شد.^۲

□ پایان بخش همه غمها و ناکامیها

مولای ما امیر المؤمنین عجل الله فرجه می‌فرماید:

مقارن ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداء سروری در قلب هر مؤمنی داخل می‌شود.^۳



۱- اثبات الهداة: ۳ / ۷۳۷.

۲- اثبات الهداة: ۳ / ۷۳۳.

۳- نجم الثاقب: ۱۹۱ به نقل از کمال الدین.

فصل دوم

معجزات امام زمان ارواحنا فداه در دوران ظهور

بحقّ انبیاء تاجدارت
نما ظاهر صاحب اختیارت

خدایا بحقّ هشت و چارت
بحقّ فاطمه امّ الأئمّه علیها السلام

□ ظاهر کننده دین حق

ابابصیر رضی الله عنه می گوید: مولایم امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه:
﴿ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾^۱ «خداوند همانست که فرستاده اش را بر دین حق و برای هدایت فرستاد تا آن را بر همه ادیان تسلط دهد اگر چه کافران کراهت داشته باشند».
به من فرمود: به خدا سوگند؛ تاویل این آیه هنوز نازل نشده است و نازل نخواهد شد تا آنکه (حضرت) قائم علیه السلام خروج نماید.
پس در زمین، باقی نمی ماند کافر به خداوند و مشرک به امام علیه السلام مگر اینکه از خروج آن حضرت بیمناک است، اگر در دل سنگی کافر یا مشرکی پنهان باشد آن سنگ به صدا درآید و بگوید: در دل من کافری است مرا بشکنید و او را بکشید.^۲

□ ندای آسمانی

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

از آسمان ندائی خطاب به حضرت مهدی علیه السلام و به اسم ایشان شنیده شود که: «یا فلان بن فلان؛ قم». «ای حجة بن الحسن؛ بپاخیز».^۳

۲- کمال الدین: ۲ / ۵۸۸ ح ۷.

۱- سوره توبه؛ آیه: ۳۲.

۳- اثبات الهداة: ۳ / ۷۳۹ ح ۱۱۷.



□ امام زمان عجل الله فرجه سایه ندارد

امام رثوف علی بن موسی الرضا عجل الله فرجه فرمودند:

برای ایشان - امام زمان ارواحنا فداه - سایه نیست.^۱

□ نشانه جانشینی پیامبر اکرم ص

علامتی پشت مبارک حضرت ولی عصر ارواحنا فداه است، همانند علامتی که در پشت مبارک رسول خدا ص بود، که شاید اشاره به ختم وصایت ایشان است.^۲

□ قلب عالم امکان

امام صادق عجل الله فرجه در تفسیر آیه شریفه: ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ﴾^۳ فرمودند:

از ما اهل بیت عجل الله فرجه امامی است که مستتر خواهد شد.

پس هرگاه خداوند عزوجل اراده کند ظهور او را، پس در قلب او می اندازد که ظاهر شود.^۴

□ جوان ترین فرد عالم است

ابو صلت هروی عجل الله فرجه می گوید: به امام رضا عجل الله فرجه عرض نمودم:

نشانه خروج قیام کننده شما چیست؟ آن حضرت فرمودند:

حضرت مهدی عجل الله فرجه سالمندی است که بصورت جوان است، بگونه‌ای که بینندگان گمان می کنند ایشان چهل سال دارند یا کمتر از آن، و نشانه دیگر ایشان آن است که، هیچگاه پیر نمی شود تا از دنیا برود.^۵

۱- نجم الثاقب: ۱۶۸. به تعبیری دیگر امام عجل الله فرجه بگونه ایست که نور او بر نور خورشید غالب است.

۲- عبقری الحسان (نه جلدی): ۲۳۲/۷.

۳- سوره مدثر: آیه: ۸ «هنگامی که در ناقور دمیده شود».

۴- تفسیر برهان: ۴/۴۰۰ ح ۱.

۵- اثبات الهداة: ۳/۷۳۳.



□ آمد امر خدا پس شتاب نکنید

ابان بن تغلب می گوید: مولا یمان امام صادق علیه السلام فرمود:

اولین کسی که با قائم ما (ارواحنا فداه) بیعت می کند جبرئیل است .
او به صورت پرنده سفیدی نازل می شود و بیعت می نماید ، آنگاه
یک پایش را در بیت الحرام و یک پایش را در بیت المقدس
می گذارد و با ندای رسا فریاد می کند که همه خلایق از آفریده های
جهان می شنوند، و می گوید :

﴿ أَتَى أَمْرَ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ ﴾^۱ . « آمد امر خدا پس شتاب نکنید ».^۲

□ این مهدی است از او پیروی کنید

مولای ما امام باقر علیه السلام می فرماید:

در آخر الزمان - حضرت مهدی ارواحنا فداه - ظهور می نماید، ابر سفیدی
بالای سر مبارکش حرکت می کند، و در برابر خوشید به وجود مقدسش
سایه می اندازد، از میان ابر فرشته ای بانگ بر می آورد:

هذا المهدى فاتبعوه .

این مهدی است از او متابعت کنید .^۳

□ سروش آزادی

در کتاب کمال الدین آمده است: زراره می گوید:

امام صادق علیه السلام فرمودند: - در هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام - منادی

از آسمان ندا می کند به اسم قائم (عجل الله تعالى فرجه) .

عرض کردم: این ندا خاص است یا عام؟

۱- سورة نحل: آیه: ۱ .

۲- تفسیر برهان: ۲ / ۳۶ ح ۳، کمال الدین: ۲ / ۵۸۹ ح ۹ .

۳. روزگار رهایی: ۱ / ۴۷۹ .

فرمود: عام است به گونه‌ای که هر قوم و ملتی با زبان خودش می‌شنود.^۱

□ راه‌های شناخت واقعی در اختیار امیر عالم

ابان بن تغلب می‌گوید: مولای ما امام صادق علیه السلام فرمودند:

هنگامی که قیام کننده‌ما - حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداه - خروج کند هیچ کس در مقابل ایشان نمی‌ایستد و نگاه به آن حضرت نمی‌کند، مگر اینکه آن ولی پروردگار می‌داند که او کافر است یا مؤمن. زیرا برای کسانی که می‌نگرند نشانه‌هایی است از راه‌های شگرف.^۲

□ هیچ چیزی از او پنهان نیست

ابی بصیر از مولای ما امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که، فرمود: بدرستی در امام علیه السلام نشانه‌ایی از هوشمندی است و آن راه استوار و قویم در اوست که می‌بیند به نور خدا، و حرف می‌زند از طرف خدا و هیچ چیزی که از او پنهان نمی‌گردد.^۳

□ فرشتگان مقرب خدمتگذاران او هستند

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

هنگامی که قائم آل محمد علیه السلام خروج نماید، خداوند آن حضرت را به وسیله ملائکه مسومین و مردفین و منزلین و کروبین کمک و یاری می‌فرماید.

جبرئیل در پیشاپیش آنها حرکت می‌کند و میکائیل از پشت سر آنها و اسرافیل از طرف چپ آنها، ابتهت، رعب و وحشت از جلو، عقب،

۲- کمال الدین: ۲/ ۵۹۰ ح ۱۱.

۱- عقبری الحسان: ۷/ ۳۳۳.

۳- تفسیر برهان: ۲/ ۳۵۲ ح ۲۰.



چپ و راست آنها پیش می‌تازد، فرشتگان مقرب خدمتگزاران او هستند.

نخستین گروهی که با آن حضرت بیعت می‌کنند، شیعیان محمد و علی علیه السلام هستند. به خدا سوگند؛ آن شمشیر برنده خدا می‌آید. خداوند؛ روم، چین، ترک، هند، کابل و خزر را برای او فتح می‌کند.^۱

□ در قدرت همتیایی ندارد

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «کمال الدین» از ریّان بن صلت روایت کرده است که گفت:

به مولایم امام رضا علیه السلام عرض کردم: آیا شما صاحب الأمر هستید؟ آن حضرت فرمود: بلی، من صاحب الامر هستم ولی نه آن صاحب الامری که عالم را پر از عدل و داد می‌کند، همان طور که از جور و ستم پر شده باشد. چگونه می‌توانم با این ضعف بدن و ناتوانی جسمانی که مشاهده می‌کنی آن حضرت باشم؟

إِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سَنِّ الشُّبُوحِ، وَ مَنْظَرِ الشَّبَابِ قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ حَتَّىٰ لَوْ مَدَّ يَدَهُ إِلَىٰ أَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا، وَ لَوْ صَاحَ بَيْنَ الْجِبَالِ لَتَدَكَّدَتْ صَخُورُهَا.

و همانا قائم (صلوات الله علیه) کسی است که در هنگام ظهور در سنین پیری است ولی به شکل جوانان ظاهر می‌گردد، او از نظر جسمانی بقدری قوی است که اگر به بزرگترین درختی که بر روی زمین است، دست خود را دراز کند آن را از ریشه می‌کند، و اگر میان کوه‌ها فریادی بر آورد سنگ‌ها از هم می‌پاشند و فرو می‌ریزند.

او به همراه خود عصای موسی و خاتم سلیمان دارد، چهارمین فرزند من است، خداوند او را در حجاب خود بقدری که بخواهد

پنهان می کند و از دیدگان مردم غایب نگه می دارد. آنگاه او را آشکار می سازد تا جهان را پر از عدل و داد کند همان گونه که از جور و ستم پر شده باشد.^۱

□ طلوع آفتاب از مغرب

علی بن ابراهیم رضی الله عنه در تفسیر خود می گوید:
در تفسیر آیه شریفه ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً﴾^۲ «همانا خداوند بر فرو فرستادن آیتی قدرت و توانائی دارد».
شکافنده دانشها امام باقر رضی الله عنه فرمودند:

خداوند تعالی بعد از این، در آخر الزمان آیات و علاماتی به تو ظاهر می نماید که از آن جمله: دابة الأرض، دجال، فرود آمدن عیسی بن مریم رضی الله عنه از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب است.^۳

معجزات هفتگانه

محقق اردبیلی رضی الله عنه در کتاب «حديقة الشيعة» از امام صادق رضی الله عنه روایت نموده که، آن حضرت فرمودند:
در زمان ظهور هفت نفر از فرزندان حضرت مهدی رضی الله عنه در خواست معجزه می کنند: - که در هفت عنوان جداگانه بیان می شود..

آب مأمور دستورات امیر عالم

۱ - شخصی از آن حضرت، معجزه حضرت الیاس رضی الله عنه را در خواست می کند. امیر عالم، حضرت مهدی رضی الله عنه می فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ

۱ - قطره ای از دریای فضائل اهل بیت رضی الله عنهم: ۱ / ۷۵۸، به نقل از بحار الانوار: ۵۲ / ۳۲۲ ح ۳۰، کشف الغمة:

۲ / ۵۲۴، اعلام الوری: ۴۳۴، اثبات الهداة: ۳ / ۴۷۸، انوار المضية: ۱۶۹، مسند الرضا رضی الله عنه: ۱ / ۲۲۵

ح ۳۹۳. ۲ - سورة انعام: آیه: ۳۷.

۳ - عبقری الحسان (نه جلدی): ۷ / ۲۱۶ ح ۱۵.



حَسْبُهُ ﴿۱﴾ «و هر کس در هر امری برخداوند توکل نماید پس خداوند او را کفایت خواهد فرمود».

آنگاه بر روی آب دجله راه رفته و به آن طرف رود می رود.
آن شخص می گوید: این عمل جادوگری است.

حضرت مهدی علیه السلام به آب رودخانه دستور می دهد که او را بگیرد.
او هفت روز در رودخانه زنده می ماند و می گوید: این سزای کسی است که امام زمانش را انکار کند.

آتش با اجازه اش می سوزاند

۲- مردی از اصفهان در خواست معجزه ابراهیم علیه السلام را نماید.

حضرت مهدی علیه السلام دستور می دهند آتش عظیمی بر افروزند و می فرمایند: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾. ۲ «پس منزله و پاک خدائی که ملک و ملکوت هر موجودی به دست قدرت اوست».
آنگاه وارد آتش می شوند.

آتش بر ایشان سرد می شود. (در حالی آتش شعله وراست، آن حضرت رانمی سوزاند). آن مرد باز منکر امامت آن حضرت می شود.
آن حضرت به آتش دستور می دهد که او را بسوزاند.

امیر نمایشگاه آفرینش؛ فرزند طور و سینا

۳- شخصی از فارس چون عصای موسی علیه السلام را در دست حضرت می بیند، در خواست معجزه موسی علیه السلام می کند. آن حضرت این آیه را تلاوت می نماید: ﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾. ۳ «موسی علیه السلام عصای

۱-سوره مبارکه طلاق؛ آیه: ۳. ۲-سوره مبارکه یس؛ آیه: ۸۳.

۳-سوره مبارکه اعراف؛ آیه: ۱۰۷، شعراء؛ آیه: ۳۲.



خود را افکند که به ناگاه از آن عصا اژدهایی پدیدار شد» ..

عصا اژدها می شود ، ولی آن مرد گوید : حضرت ساحر است .
به دستور حضرت اژدها او را می بلعد در حالی که سر و گردنش از دهان
اژدها بیرون است .

صاحب برهان قاطع

۴ - مردی از آذربایجان استخوان انسان مرده‌ای را به دست می گیرد و
می گوید : اگر تو امام هستی ، این استخوان را به سخن آور .

استخوان به سخن آمده و می گوید : ای امام معصوم ؛ من هزار سال
است که در عذابم ، از خدا بخواه که عذاب را از من بردارد .

آن مرد ایمان نمی آورد ، حضرت دستور می دهند او را به دار آویزان
کنند . او هفت روز در بالای دار می گوید : این سزای منکر معجزه
است .

وارث همه اولیاء و پیام آوران

۵ - مردی از اهل «عمان» معجزه حضرت داوود علیه السلام را از آن حضرت
درخواست می کند . حضرت مهدی علیه السلام آهن را در دست نرم می کند .
او منکر امامت می شود . امام زمان ارواحنا فداه میله‌ای از آهن را به گردن او
می پیچد .

آن مرد در حالی که در بین مردم می گردد می گوید : این سزای کسی
است که منکر امام راستگو شود .

فرزند مشعر و منسی

۶ - مردی از اهواز ، کاردی به دست آن حضرت می دهد و می گوید :
همچون حضرت ابراهیم علیه السلام با این کارد مشغول ذبح پسرت شو !



آن حضرت کارد را هفتاد مرتبه بر گلوی فرزندش می‌کشد، اما کارد نمی‌برد.

آن شخص منکر معجزه و امامت آن بزرگوار می‌شود، حضرت کارد را به زمین می‌زند. آن کارد برمی‌گردد و گلوی آن مرد را می‌برد و او را روانه دوزخ می‌سازد.

سرآمد همه برگزیدگان عالم

۷- یکی از عربها از آن حضرت معجزه‌ای از معجزات جدش پیامبر ﷺ را در خواست می‌کند.

حضرت مهدی عجل الله فرجه شیری را صدا می‌زند. شیر نزد آن حضرت می‌آید و سرش را بر زمین گذارد و شهادت به حقانیت امام می‌دهد ولی آن مرد عرب امامت او را انکار می‌کند.

شیر به طرف او حمله می‌نماید. آن مرد عرب فرار می‌کند ولی شیر او را می‌دزد و می‌بلعد.^۱

□ دنیا برای او در کف دستان مبارکش

شیخ صدوق رحمته الله در «کمال الدین» می‌نویسد: ابوبصیر می‌گوید:

امام صادق عجل الله فرجه می‌فرمود:

إنه إذا تنهت الأمور إلى صاحب هذا الأمر، رفع الله تبارك و تعالی له كل منخفض من الأرض، وخفض له كل مرتفع، حتى تكون الدنيا عنده بمنزلة راحته، فأیکم لو كانت فی راحته شعرة لم يبصرها.

وقتی کارها به دست صاحب الامر عجل الله فرجه برسد، خداوند متعال همه پستی‌های زمین را بالا آورده و تمام بلندیهای آن را صاف می‌نماید تا



جایی که دنیا در نزد آن حضرت به منزله کف دست مبارکش می‌گردد، پس کدامیک از شما اگر مویی در کف دستش باشد، نمی‌بیند؟^۱

□ جوانمردان خطهٔ ایثار و رهائی بخش انسانها

امیر مؤمنان ع در خطبهٔ بیان، از جمله فرمود:

مردی از فرزندان حسن ع با دوازده هزار نفر مجهز به دانش، ایمان و سلاح می‌پیوندد و می‌گوید: عمو زادهٔ گرانقدر؛ شاید من از تو برای برانداختن ستم و بیداد و برقراری حق و عدالت برازنده‌تر باشم، چرا که من از فرزندان حسن هستم و شما از فرزندان حسین ع و حسن بزرگ‌تر است. امام زمان ع پاسخ می‌دهد: من همان مهدی موعود هستم، مرا نمی‌شناسی؟ او پاسخ می‌دهد: آیا بر صداقت گفتار و اطمینان قلبی ما، نشانه یا معجزه و یا علامتی داری؟

حضرت ولی الله الأعظم ع به پرنده‌ای که در هوا در حال پرواز است می‌نگرد و پرنده به اشارهٔ حضرت بر روی کف دست آن گرامی فرود می‌آید و به قدرت آفریدگارش به امامت حضرت مهدی ع گواهی می‌دهد.

آنگاه چوب خشکی را در گوشه‌ای از زمین خشک نصب می‌کند، فوراً سبز و پر طراوت می‌گردد و به برگ و بار می‌نشیند.

دوباره تخته سنگی را از سخره‌ای بر می‌دارد و آن را به دست توانای خویش می‌فشارد و پودر می‌کند و پس از آن خمیر می‌سازد و بسان شمع نرم می‌کند.

جوانمرد «هاشمی و حسنی» حق طلبانه به پا می‌خیزد و می‌گوید: راستی که پیشوایی و کاروان سالاری امت و نجات تمدن و جامعهٔ بشری در توان تو و زینندهٔ توست. آنگاه همهٔ امکانات را تسلیم



حضرت مهدی علیه السلام می‌کند و سپاه خویش را تحت پرچم مهدی علیه السلام و فرماندهی او قرار می‌دهد.^۱

□ سنگ اسرار آمیز

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «کمال الدین» از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هنگامی که حضرت مهدی صلوات الله علیه از مکه خروج کند، منادی آن حضرت فریاد بر آورد:

کسی از شما؛ خوراکی و نوشیدنی با خود بر ندارد. سنگ حضرت موسی علیه السلام^۲ را در حالی که شتری آن را حمل می‌کند با خود بردارند. در هر منزلگاهی که فرود آیند از آن سنگ چشمه‌های آب روان گردد، هر کس گرسنه باشد از نوشیدن آن سیر شود و هر کس تشنه باشد سیراب گردد، حتی چهار پایانی هم که به همراه دارند از آن طریق تغذیه می‌شوند، تا آنکه از پشت کوفه وارد نجف شوند.^۳

قطب راوندی رحمته الله در کتاب «خرائج» این حدیث را نقل کرده است و در آخر آن افزوده است:

هنگامی که اصحاب در نجف اشرف منزل کردند از آن سنگ بطور پیوسته آب و شیر جاری می‌گردد، گرسنه‌ها با خوردن آن سیر و تشنه‌ها سیراب می‌شوند.^۴

□ همه مردم دنیا این نور را می‌بینند

ابو جعفر، محمد بن جریر طبری در کتاب «دلائل الامامه» با سندهای

۱- امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور: ۵۰۳ ح ۵.

۲- همان سنگی که در قرآن در مورد آن فرموده است: «فانجست منه اثنتا عشرة عیناً»، از آن چشمه شکافته شد و دوازده چشمه آب از آن روان گردید.

۳- کمال الدین: ۵۸۹/۲ ح ۸.

۴- قطره‌ای از فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۷۷۵/۱ به نقل از الخرائج: ۶۹۰/۲ ح ۱.

مفصل از امام صادق ع نقل می کند که حضرتش می فرماید:

كَأَنِّي بِالْقَائِمِ ع عَلَى ظَهْرِ النَّجْفِ، لَبَسَ دَرْعَ رَسُولِ اللَّهِ ص تَتَقَلَّصُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَتَفَضُّ بِهَا فَتَسْتَدِيرُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَغْشَى بِثَوْبِ اسْتَبْرَقٍ، ثُمَّ يَرْكَبُ فَرَسًا أَبْلَقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ شِمْرَاخٌ يَتَفَضُّ بِهِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَهْلٌ لَهُ إِلَّا أَتَاهُمْ بَيْنَ ذَلِكَ الْمَشْرَاخِ حَتَّى تَكُونَ آيَةٌ لَهُ.

گویی من حضرت قائم ع را در پشت نجف (کوفه) می بینم که زره رسول خدا ص را پوشیده و آن را بر تن خود حرکت می دهد. آنگاه با لباس حریری خود را می پوشاند. و بر اسبی ابلق و خاکستری - که میان دو چشمانش سفید است و نوری از آن می درخشد - سوار می شود و خود را حرکت می دهد و همه مردم دنیا این نور را می بینند و برای آنان نشانه و علامتی می شود^۱

□ فرشتگان یاری دهنده

ابان بن تغلب ر می گوید: امام صادق ع فرمود:

گویا قائم (صلوات الله علیه) را در نجف می بینم که زره رسول خدا ص را پوشیده است، آن را تکانی می دهد در اطرافش دور می زند و با پارچه ای دیبا آن را بپوشاند، بر اسبی سیاه که پیشانی آن سفید رنگ است سوار می شود، و با آن حرکت کند.

اهالی هر شهری او را می بینند که با آنها و در شهر آنها است.

پرچم رسول خدا ص را که پایه آن از پایه های عرض الهی و بقیه آن از نصرت الهی است باز می کند، هرگز با آن پرچم به چیزی هجوم نیاورد مگر آنکه خداوند آنرا نابود سازد.

ابان می گوید: به امام ع عرض کردم: آیا آن پرچم برای ایشان ذخیره شده یا برای آن بزرگوار می آورند؟

۱ - قطره ای از دریای فضائل اهل بیت ع: ۲ / ۷۸۵.



فرمود: جبرئیل برای او می آورد.

فَإِذَا هَزَّهَا لَمْ يَبْقَ مُؤْمِنٌ إِلَّا صَارَ قَلْبُهُ أَشَدَّ مِنْ زَبْرِ الْحَدِيدِ وَ أُعْطِيَ
الْمُؤْمِنُ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا، وَ لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ مَيِّتٌ إِلَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ
تِلْكَ الْفَرْحَةُ فِي قَبْرِهِ، وَ ذَلِكَ حَيْثُ يَتَزَاوَرُونَ فِي قُبُورِهِمْ وَ
يَتَبَاشَرُونَ بِقِيَامِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ يَنْحَطُّ عَلَيْهِ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ أَلْفًا وَ ثَلَاثُمِائَةً
وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ مَلَكًا.

هنگامی که پرچم را به اهتزاز درآورد، هر مؤمنی قلبش چون پاره‌های آهن با صلابت گردد و نیروی چهل مرد پیدا کند، مؤمنانی که از دنیا رفته‌اند شادی و خوشحالی ظهور در آن عالم به آنها وارد شود، آنها به ملاقات یکدیگر روند و قیام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ را به هم بشارت دهند، در آن هنگام سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته از آسمان فرود آیند.

روای گوید: عرض کردم: این تعداد زیاد همه از فرشتگان هستند؟

فرمود: بلی، فرشتگانی که با نوح بودند وقتی سوار کشتی شد.
فرشتگانی که با ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند هنگامی که او را در میان آتش افکندند، فرشتگانی که با موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند زمانی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت، فرشتگانی که با عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند وقتی خداوند او را به آسمان بالا برد، چهار هزار فرشته‌ای که با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همراه بودند و علامت و نشان داشتند، و هزار فرشته‌ای که صف می‌کشیدند، سیصد و سیزده فرشته‌ای که در جنگ بدر به یاری او آمدند، و چهار هزار فرشته‌ای که برای یاری امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرود آمدند و خواستند که با دشمنان آن حضرت نبرد کنند، حضرت سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ اجازه جنگیدن به آنها نداد و آنها کنار قبر شریف آن حضرت آشفته و غبار آلوده ماندند و تا قیامت بر او گریه می‌کنند، و رئیس آنها فرشته‌ای بنام «منصور» است.

هر زائری که به زیارت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ رود به استقبال و پیشواز او آیند و

به او خوش آمد گویند ، و چون زائر می خواهد وداع کند او را بدرقه کنند ، و اگر بیمار شود از او عیادت کنند ، و اگر بمیرد بر جنازه اش نماز خوانند ، و بعد از مرگ او برایش طلب آمرزش کنند ، و همه این فرشتگان در زمین مانده اند و منتظر قیام مولای ما قائم صلوات الله علیه هستند تا هنگام خروج آن حضرت به یاری او شتابند .^۱

□ پایان بخش اندوهها و غمها

در کتاب «متخب البصائر» می نویسد: کتابی را دیدم که در آن خطبه های مولایمان امیر مؤمنان علی علیه السلام را گرد آورده بودند، در پایان یکی از خطبه ها، حضرت علی علیه السلام اشاره ای به زمان ظهور مولای ما حضرت مهدی علیه السلام نموده و اینگونه می فرماید:

ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى مِصْرَ ، فَيَصْعَدُ مِنْبِرَهُ فَيَخُطِبُ النَّاسَ ، فَتَسْتَبْشِرُ الْأَرْضُ بِالْعَدْلِ ، وَ تَعْطَى السَّمَاءُ قَطْرَهَا ، وَ الشَّجَرُ ثَمْرَهَا ، وَ الْأَرْضُ نَبَاتَهَا ، وَ تَتَزَيَّنُ لِأَهْلِهَا ، وَ تَأْمَنُ الْوُحُوشُ حَتَّى تَرْتَمِيَ فِي طَرِيقِ الْأَرْضِ كَأَنْعَامِهِمْ ، وَ يَقْذِفُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ الْعِلْمَ ، فَلَا يَحْتَاجُ مُؤْمِنٌ إِلَى مَا عِنْدَ أَخِيهِ مِنْ عِلْمٍ .

(آنگاه که حضرتش ظهور کرد) به سوی مصر می رود، (وارد مسجد جامع آن شهر شده) بالای منبرش قرار می گیرد و برای مردم خطبه می خواند، پس به زودی زمین با مژده عدل بشارت داده می شود و آسمان باران خویش را می بخشد. درختان میوه می دهند و زمین گیاهانش را برای مردم عرضه می کند. زمین برای اهل آن زینت داده می شود. مردم از درندگان در امان می شوند تا جایی که در میان راه همانند چهار پایان می چرند.

علم و دانش در دل های مؤمنان قرار می گیرد، تا جایی که مؤمنی نیازمند دانش برادرش نمی شود.



۱- غیبه نعمانی: ۳۱۰ ح ۵. قسمتی از این روایت در اثبات الهداة: ۲/ ۵۳۰ ح ۴۵۵ نقل شده است.

وارثان زمین

- مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه فرمایش خود می فرماید: -
در آن روز، تأویل این آیه شریفه محقق می شود که خداوند می فرماید:
﴿يُغْنِي اللَّهُ كَلَامًا مِنْ سَعْتِهِ﴾^۱، «خداوند هر کدام از آنها را با فضل و کرم خود بی
نیاز می کند». زمین گنج های خود را آشکار می سازد و مولای ما حضرت
مهدی علیه السلام می فرماید:

كلوا هنيئاً بما أسلفتم في الأيام الخالية.

بخورید گوارای و جودتان باشد به سبب اعمالی که در روزگاران -
سخت - گذشته انجام دادید.^۲

□ دانش بی کران

قطب راوندی رحمته الله در «الخرائج» می نویسد: ابان گوید:
امام صادق علیه السلام می فرماید:

العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرّسل حرفان،
فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا علیه السلام
أخرج الخمسة و العشرين حرفاً فبثها في الناس، و ضمّ إليها
الحرفين حتى يبتها سبعة و عشرين حرفاً.

علم و دانش بیست و هفت حرف است. آنچه تاکنون همه پیامبران
آورده اند، دو جزء بیشتر نبوده. مردم تا امروز جز دو حرف از علم
آگاهی ندارند، وقتی قائم علیه السلام قیام نماید بیست و پنج حرف دیگر را
آشکار می نماید و در میان مردم پخش می کند و آن دو حرف را نیز به آن
ضمیمه نموده و بیست و هفت حرف در میان مردم پخش و نشر
می گردد.^۳

۱- سوره نساء؛ آیه: ۱۳۰.

۲- قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۷۸۴، به نقل از بحار الأنوار: ۵۳ / ۸۵ و ۸۶ ضمن ح ۸۶.

۳- بحار الأنوار: ۵۲ / ۳۳۶ ح ۷۳.

□ موقعیت اولیاء خداوند

محمد بن فضیل گوید: امام رضا علیه السلام فرمودند:

وقتی قائم علیه السلام قیام نماید - و دوران ظهور شکوهمند آن سرور فرا رسد - خداوند امر می فرماید: فرشتگان بر مؤمنان سلام نموده و در مجالس آنان شرکت نمایند، وقتی مؤمنی نیازی داشته باشد فرشته‌ای را نزد حضرت مهدی علیه السلام می فرستد، و او اطاعت نموده و به حضور حضرتش شرفیاب شده و حاجت و مشکل آن مؤمن را بازگو می نماید و باز می گردد.

و من المؤمنین من یسیر فی السحاب، و منهم من یطیر مع الملائكة، و منهم من یمشی مع الملائكة مشياً، و منهم من یسبق الملائكة، و منهم من یتحاكم الملائكة الیه، و المؤمنون أكرم علی الله من الملائكة، و منهم من یصیره القائم علیه السلام قاضياً بین مائة ألف من الملائكة.

در آن دوران برخی از مؤمنان بالای ابرها حرکت می کنند، برخی دیگر با فرشتگان به پرواز در می آیند و برخی با فرشتگان راه می روند و برخی، از فرشتگان سبقت می گیرند، عده‌ای نیز کسانی هستند که فرشتگان برای دآوری نزد آنها می آیند.

آری، مؤمنان در پیشگاه خداوند گرامی تر از فرشتگان هستند، در آن زمان برخی از مؤمنان را حضرت مهدی علیه السلام در میان صد هزار فرشته به عنوان داور قرار می دهد.^۱

□ در حالی که رحمت خداوند نارل شود

در کتاب «بصائر الدرجات» آمده است: سعد می گوید: امام باقر علیه السلام

می فرماید:

۱ - قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۷۸۷ به نقل از دلائل الامامة: ۴۵۴ ح ۳۸.



حدیثنا صعب مستصعب، لا یحتمله الاً ملک مقرب، أو نبی مرسل، أو مؤمن ممتحن، أو مدینه حصینه. فاذا وقع امرنا وجاء مهدینا کان الرجل من شیعتنا أجرى من لیث، و أمضى من سنان، یطأ عدونا برجلیه، ویضربه بکفیه، وذلك عند نزول رحمة الله و فرجه علی العباد.

حدیث ما صعب (دشوار) و مستصعب (دشوار یافته) است. آن را جز فرشته مقرب، یا پیامبر مرسل، یا مؤمنی که آزمایش شده، یا شهری که دژ داشته باشد تحمل نمی کند. وقتی امر ما محقق شود و مهدی ما عجل الله فرجه بیاید. جرئت و شجاعت هر شیعه ما از شیر بیشتر و از نیزه نفوذ کننده تر خواهد شد. دشمنان ما را با پاهایشان لگد مال و با دستانشان خواهند زد و این در هنگامی است که رحمت و فرج خداوند بر بندگان فرود آید.^۱

□ سید شهیدان عالم برمی گردد

مفضل گوید: به امام صادق عجل الله فرجه عرض کردم: ای سرور من؛ آن هفتاد و دو نفری که با امام حسین عجل الله فرجه به شهادت رسیدند آیا با ایشان ظاهر می شوند؟ آن حضرت فرمود:

آنها ظهور می کنند هنگامی که امام حسین عجل الله فرجه با دوازده هزار نفر از شیعیان امیرالمؤمنین عجل الله فرجه برگردند، و آن حضرت عمامه سیاه رنگی بر سر خواهد گذاشت.^۲

نور درخشنده دستان معجز نشان امیر عالم

ای مفضل، وقتی قائم عجل الله فرجه تکیه به بیت الحرام دهد، دست مبارک خود را

۱- بحار الأنوار: ۵۲/۳۱۸ ح ۱۷.

۲- قطره ای از دریای فضائل اهل بیت عجل الله فرجه: ۱/۷۹۸. در ضمن حدیث ۱۱۵.



دراز کند، نور سفید و روشنی از آن خارج شود که مردم ببینند و می فرماید:
این دست توانای خداوند است از طرف او به فرمان او دراز شده است،
سپس این آیه شریفه را تلاوت فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ
يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾^۱.

«کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای
دست های ایشان است. پس هر کس آن بیعت را بشکند به زیان خود پیمان شکنی
کرده است.»

اول کسی که دست آن حضرت را می بوسد و با او بیعت می کند جبرئیل
است، بعد از او فرشتگان و سپس نجباء جن و آنگاه نقباء بیعت
می کنند.^۲

□ طراوت در مسجد کوفه

امام صادق علیه السلام می فرماید: امیر مؤمنان علیه السلام در توصیف مسجد کوفه - در
زمان ظهور - فرمودند:

فِي وَسْطِهِ عَيْنٌ مِنْ دَهْنٍ وَ عَيْنٌ مِنْ لَبَنٍ وَ عَيْنٌ مِنْ مَاءٍ شَرَابٍ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَ عَيْنٌ مِنْ مَاءٍ طَهُورٍ لِلْمُؤْمِنِينَ.

در وسط آن چشمه ای از شیر و چشمه ای از آب برای نوشیدن مؤمنان و
چشمه ای دیگری برای نظافت و تطهیر آنها وجود دارد.^۳

□ خداوند به او الهام می کند

ابن فارسی در کتاب «روضه الواعظین» می گوید:

مولی امام صادق علیه السلام فرمودند:

۱-سوره فتح؛ آیه ۱۰.

۲-قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام؛ ۱/۷۹۸، در ضمن ح ۱۱۵.

۳-بحار الأنوار؛ ۵۲/۳۷۴.



إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام حَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِحُكْمِ دَاوُدَ لَا يَخْتِاجُ إِلَى بَيِّنَةٍ.

زمانی که قیام کننده از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قیام کند، حکم می کند - در قضاوت - در بین مردم مانند حکم کردن حضرت داود و نیاز به شاهد و مدرک ندارد.

خداوند به او الهام می کند و به دانش خودش داوری و حکم می کند، خبر می دهد برای هر گروهی آن عملی را که کتمان و پنهان کرده اند، و می شناسد دوستش را از دشمن بوسیله توّشّم و هوشیاری. بعد آن - حضرت فرمود: خداوند متعال فرموده است:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ﴾^۱.

«بدرستی که در این نشانه هایی از برای بصیرت هوشمندان است»^۲.

□ نسیم حیات بخش (پیراهن یوسف زهراء علیها السلام)

مفضل رضی الله عنه از مولای ما امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت

فرمود:

آیا می دانی که پیراهن حضرت یوسف علیه السلام چه بود؟

عرض کردم: نه.

فرمود: وقتی آتش افروختند و حضرت ابراهیم علیه السلام را در آن افکندند، جبرئیل از بهشت برای او آورد و با پوشیدن آن از گرما و سرما محفوظ ماند. هنگامی که خواست از این دنیا برود آن را در حرزی قرار داد و به حضرت اسحاق بست و حضرت اسحاق بر حضرت یعقوب و هنگامی که حضرت یوسف متولد شد بر او بست و در بازوی حضرت یوسف بود تا اینکه بر سرش آن بلا آمد.

هنگامی که در مصر حضرت یوسف آن - پیراهن - را از حرز درآورد

۱ - سورة حجر: آیه: ۷۵ و ۷۶.

۲ - تفسیر برهان: ۲/ ۲۵۱ ح ۱۰.

حضرت یعقوب راحه آن را یافت و خداوند متعال از او چنین حکایت می‌کند: ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ﴾^۱. «من بوی یوسفم را می‌یابم اگر مرا تخطئه ننمایید».

این همان پیراهنی است که از بهشت آمده است.

محضر مولای خود عرض کردم: فدایت شوم؛ آن پیراهن چه شد؟ فرمود: نزد اهلش موجود است و نزد قائم ما (علیه السلام) می‌باشد هنگامی که خروج می‌کند، مؤمنان بوی آن را در شرق و غرب عالم استشمام می‌کنند.

سپس فرمود:

هر پیامبری علمی یا چیز دیگری را به ارث ببرد، سرانجام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منتهی می‌گردد.^۲

□ فقط بر قامت دلربای مولای انس و جان

ابو بصیر می‌گوید: به مولایمان امام صادق علیه السلام عرض کردم: می‌خواهم به سینه شما دست بکشم. فرمود: بکش.

نزدیک شدم و سینه مبارک و شانه‌هایش را لمس کردم.

حضرت پرسید: با این کار چه قصدی داری؟

گفتم: از پدر بزرگوارت شنیدم که فرمود: قائم علیه السلام از ما سینه‌اش پهن و بلند شانه است، که میان آنها گسترده می‌باشد. حضرت فرمود:

پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پوشید و پائین آن را بالا برد و من نیز

پوشیدم همین طور بود. ولی آن زره مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر قائم

اهل بیت علیهم السلام اندازه است.^۳

۱- سوره مبارکه یوسف: آیه: ۹۴.

۲- جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم السلام: ۵۰۱، بحار الأنوار: ۲۵۴/۴۱.

۳- جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم السلام: ۵۰۰.



□ طلوع دوباره خورشید درخشنده اسلام در پایگاه وحی

رسول مکرم اسلام ﷺ می فرماید:

وتعطف الناس على الطاعة والخشوع والديانة^۱.

(در زمان ظهور حضرت مهدی ﷺ) مردم مشتاقانه به سوی طاعت پروردگار و فروتنی در درگاهش و دینداری گرایش پیدا می کنند.

□ پرچم فرح آفرین

مولای ما امام جواد ﷺ از پیغمبر ﷺ نقل می فرماید:

خداوند در صلب - امام - حسن (عسکری ﷺ) نطفه مبارک، پاک و پاکیزه طاهره و مطهری قرار می دهد، که هر مؤمنی را که خداوند از او عهد و پیمان گرفته باشد از ایشان راضی است و منکر او کافر است. او امام با تقوی پاکیزه شده و مرضی خداوند و هادی و هدایتگر است، حکم به عدل و امر به آن می کند، تصدیق می کند خداوند را و فرمان او را. از تهامه خروج می کند هنگامی که ظاهر شود برای او دلائل و علامات.

ابی بن کعب عرضه داشت: ای رسول خدا؛ دلائل و علامات چیست؟ آن حضرت فرمودند: عَلمی دارد که هرگاه وقت خروج او می شود، آن پرچم باز شود و خداوند آن را به نطق و سخن آورد. و عَلم ندا کند آن حضرت را که: ای ولی خدا؛ خروج کن و دشمنان خدا را بکش، و این خود دو آیت و علامت است. نشانه دیگر آن بزرگوار شمشیری است که در غلاف است که چون هنگام خروج او شود از غلاف بیرون می آید و خداوند عزوجل آن را به نطق آورده، پس او ندا کند که خروج کند و دشمنان خدا را در هر کجا بیابد بکشد. و حدود خدا را اقامه کند و به حکم خدا حکم کند.^۲

۱- روزگار رهائی: ۶۰۶/ به نقل از منتخب الاثر: ۴۷۴/، الزام الناصب: ۲۰۲.

۲- بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۱۰ ح ۴.

□ جهان مدینه طیبه

مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه شریف خود می فرماید:
 فیریکم، کیف عدل السیره و یحیی میت الكتاب و السنة^۱.
 آنگاه خواهید دید چگونه - مهدی من - به عدالت رفتار می کند و زنده
 گرداند قرآن و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را همان گونه که مرده باشد.

□ سرور ظهور

امام صادق علیه السلام در ضمن وقایع خروج آن حضرت فرمودند:
 نمی ماند مؤمن مرده ای در قبرش مگر آنکه داخل می شود بر او سرور
 ظهور، و این در آن وقت است که در قبرهایشان به زیارت یکدیگر روند
 و یکدیگر را به خروج قائم علیه السلام بشارت دهند.^۲

□ توانمندیهای دوران شکوه

امام باقر علیه السلام می فرماید:

من أدرك قائم أهل بيتي من ذی عاهة برأ ومن ذی ضعف قوی.^۳
 هر کس قائم ما اهل بیت را درک کند، اگر از ضعف و بیماری رنج ببرد
 به برکت آن حضرت سالم می شود و هر کس ضعف و ناتوانی داشته
 باشد توانمند و قوی می شود.

□ شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله

شیخ صفار علیه السلام در کتاب «بصائر الدرجات» روایت کرده که مولای ما امام
 جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

در ذوابه^۴ شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیفه کوچکی بود و علی علیه السلام
 طلب کرد و آن صحیفه را به پسرش امام حسن علیه السلام داد و به او کاردی

۱- نوح البلاغه خطبة: ۱۳۸. ۲- نجم الشاقب: ۱۹۱ به نقل از کامل الزیارات.

۳- امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور: ۷۷۰، به نقل از کمال الدین: ۲/ ۶۷۵، بحار الأنوار: ۳۳۵/ ۵۲.

۴- دستگیره.



داد و فرمود ، آن را باز کن ایشان نتوانست آن را باز کند ، پس آن را برای او باز کرد آنگاه به او فرمود : بخوان ، امام حسن علیه السلام الف با سین لام و حرفی بعد از حرفی را خواند . آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام آن را پیچید و به پسرش امام حسین علیه السلام داد ، ایشان هم نتوانست آن را باز کند ، پس آن را برای او باز کرد و فرمود : بخوان . امام حسین علیه السلام نیز چنانچه امام حسن علیه السلام خوانده بود قرائت نمود . سپس حضرت علی علیه السلام آن صحیفه را پیچیده و به پسرش محمد بن حنفیه داد ، او هم نتوانست آن را باز کند ، آن را برای او باز کرد و به او فرمود : بخوان . محمد بن حنفیه نیز نتوانست از او چیزی را استخراج نماید . پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن را گرفت و پیچید و بر ذوابة شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله آویزان کرد .

راوی پرسید : که چه بود در آن صحیفه ؟

فرمود : آن حروفی است که از هر حرف آن هزار باب باز می شود . و فرمود : بیرون نیامده تا این ساعت از آن ، مگر دو حرف آن .

به سند دیگر ابوبصیر روایت کرد که پرسید از آن جناب که چه بود در ذوابة شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله ؟ پس به همان نحو خبر سابق را بیان فرمود و ظاهر آنکه این دو خبر از شیخ خبر رواندی باشد و نشر بقیه حروف این صحیفه از خصایص دولت مهدویه باشد .^۱

□ آشکار کننده گنجها و ذخائر زمین

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند :

در آن هنگام - در زمان ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداء - زمین گنجینه های خود را برای ایشان آشکار می سازد و برکتهايش را بیرون می فرستد ، دیگر انسان برای صدقه و بخشش محلی را پیدانمی کند زیرا بی نیازی همه مؤمنان را زیر پر خویش می گیرد .^۲

فصل سوم

معجزات اصحاب امام زمان ارواحنا فداه

در زمان ظهور

پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ می فرمایند:

من أحبُّ أن يلقى الله عزَّوجلَّ وقد كمل إيمانه وحسن

إسلامه فليتولَّ الحجة بن الحسن عليه السلام

کسی که دوست دارد خدای عزوجل را ملاقات کند در

حالی که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد باید ولایت و

دوستی (فرزندم) حجّت بن الحسن (ارواحنا فداه) را

داشته باشد.

بحار الأنوار: ۲۹۶/۳۶، القطرة: ۵۱۸/۱

□ بین رکن و مقام

مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

والله؛ يا اخي بني هلال؛ مهدي أمه (م، ح، م، د)، عجل الله تعالى فرجه
الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.
والله؛ لأعرف من يبایعه بين الركن و المقام، و اعرف أسماء آبائهم
و قبائلهم.^۱

ای برادر بنی هلال، بخدا سوگند؛ مهدی این امت آن کسی است که پر
می‌کند زمین را از قسط و عدل همانگونه که پر شده باشد از ظلم و
جور. به خدا سوگند؛ هر آینه می‌شناسم کسانی که بین رکن و مقام (در
مسجد الحرام) با او بیعت می‌کنند و می‌شناسم نامهای پدران و
قبیله‌های آنان را.



□ به آنچه در دستهبانت نوشته عمل کن

مرحوم نعمانی رحمته الله در کتاب «الغیبه» می نویسد:

هنگامی که قائم ما (الرواحنا فداء) قیام کند در اطراف زمین در هر طرف شخصی را روانه می سازد و به او می فرماید:

عهدک فی کفک، فاذا ورد علیک ما لا تفهمه و لا تعرف القضاء
فیه، فانظر الی کفک و اعمل بما فیها.

دستور کار تو در کف دستت می باشد، هر زمان دچار مشکلی شدی یا قضیه ای برایت رخ داد که آن را نفهمیدی، به کف دست خود نگاه کن و به آنچه در آن می بینی عمل کن.

لشکری به سوی قسطنطنیه - استانبول - بسیج کند، آنها هنگامی که کنار خلیج می رسند بر قدم های خود چیزی می نویسند و بر روی آب راه می روند، رومیان که راه رفتن آنها را بر روی آب مشاهده کنند با خود می گویند، اینها که اصحاب او هستند، چنین قدرتی دارند، پس خود او چگونه خواهد بود. در این هنگام دروازه شهر را به روی آنها می گشایند و آنها با پیروزی وارد می شوند و آن گونه که می خواهند درباره آنها فرمان می دهند.^۱

□ افتخار زمین به یاران حضرت

مولای ما امام باقر رحمته الله می فرماید:

گویا می بینم اصحاب قائم رحمته الله را که بین خاقین را احاطه نمودند، چیزی نیست مگر آنکه مطیع آنها شوند، حتی درندگان زمین و درندگان طیور، طلب خوشنودی ایشان می کند، هر چیزی حتی زمین فخر می کند و می گوید: امروز بر من مردی از اصحاب قائم رحمته الله عبور کرد.^۲

۱ - الغیبه نعمانی: ۳۱۹ ح ۸، بحار الأنوار: ۲۶۵ / ۵۲ ح ۱۴۴، الزام الناصب: ۲ / ۲۸۷.

۲ - نجم الثاقب: ۱۵۷.

□ توانمندی شگفت از اصحاب آن حضرت

مولای ما امام صادق علیه السلام می فرماید: نگفت جناب لوط علیه السلام به قوم خود: ﴿لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾^۱. «ای کاش مرا بر (منع) شما اقتداری بود یا آنکه (چون قدرت ندارم از شر شما) به رکن محکمی پناه می بردم».

مگر اینکه او در آرزوی قوت (نیروی فوق العاده) حضرت قائم علیه السلام بود و ذکر نکرد - رکن را - مگر شدت و توانائی اصحاب (آن حضرت) را که به آنها داده می شود. به یک مرد از اصحاب امام زمان ارواحنا فداه قوت چهل مرد داده می شود.^۲

بنابراین؛ منظور از قوت - در این آیه شریفه - که حضرت لوط علیه السلام فرموده و تمنا نموده، حضرت مهدی علیه السلام می باشد و منظور از رکن شدید اصحاب آن حضرت می باشد.

□ شمشیرهای آسمانی

ابان بن تغلب می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند:

زمانی می آید در همین مسجد شما - مسجد الحرام - ۳۱۳ نفر مرد می آید و اهل مکه می دانند که آنها از فرزندان اباء و اجدادشان نیستند، و آنها شمشیرهایی بر کمر بستند، بر هر یک از آنها کلمه ای نوشته شده است که از آن هزار کلمه دیگر گشوده می گردد. همچنین خداوند نسیمی می فرستد که در هر شهری ندا کند:

هذا المهدى، يقضى بقضاء داود و سليمان عليهما السلام و لا يرید علیه
بینه.

این مهدی امت است که مانند حضرت داود و سلیمان علیهم السلام قضاوت

۲- نجم الثاقب: ۱۶۷.

۱- سوره هود: آیه: ۸۰.

می کند، و بر حکم خویش گواه و بینہ نمی طلبد.^۱

□ افتخار آفرینان و نجات بخشان بشریت

در کتاب «اختصاص» منصوب به شیخ مفید رحمۃ اللہ علیہ این گونه آمده است:
 ابابصیر می گوید: در محضر با صفای امام صادق علیہ السلام حضور داشتم، نزد
 آن حضرت مردی از اهل خراسان بود، حضرت با وی با لهجہای سخن
 می گفت که من نمی فهمیدم، سپس آن حضرت با لهجہای که من
 می فهمیدم سخن گفت، شنیدم که فرمود:

«ارکض برجلک الأرض». «با پای خود به زمین بزن».

(وقتی زدم دیدم) دریایی آشکار شد، که در ساحلش سوارانی
 هستند که گردنهای خود را به زین اسبهایشان گذاشته اند.
 امام علیہ السلام فرمود:

هؤلاء من اصحاب القائم علیہ السلام.

اینان از یاوران حضرت قائم علیہ السلام می باشند.^۲

□ مافوق دانش، ماورای اندیشه‌ها

در کتاب «تفسیر عیاشی» از حضرت ابی جعفر امام باقر علیہ السلام چنین
 روایت شده که آن حضرت می فرمایند:

زمانی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه به کوفه برگردد، آن سیصد و
 سیزده مرد را به اطراف جهان می فرستد و دست مبارک خود را بر شانه‌ها و
 سینه‌های ایشان می کشد، آنها از برکت دست شریف آن بزرگوار هرگز در مقام
 حکم کردن میان مردم عاجز و خسته نمی شوند و هیچ سرزمینی نمی ماند مگر
 آنکه کلمه طیبه «لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمد رسول الله». در آنجا

۱- کمال الدین: ۲/ ۵۹۰ ح ۱۰.

۲- قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲/ ۷۹۴ ح ۱۵.



بلند گفته می شود، این است معنی فرمایش خداوند متعال:

﴿ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طُوعاً وَكُرهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴾^۱

«در حالی که آن چه در آسمان و زمین است خواه و ناخواه تسلیم امر خدا است و به سوی او رجوع خواهد کرد.»^۲

□ آرایش جنگی شگفت

منبع علوم الهی امام صادق ع فرمودند:

هنگامی که قائم ما ع خروج می نماید به رحبه کوفه می آید، و به پای مبارک خود اشاره کرد و فرمود: آن جناب با دست مبارک خود به مکانی اشاره می کند و می فرماید: این جا را حفر کنید.

اطرافیان آن مکان را حفر می کنند، دوازده هزار زره، دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار خود که برای هر خودی دو رو هست، بیرون می آورند. آنگاه آن وجود عالم تاب دوازده هزار نفر از دوستان خود را از مردم غیر عرب طلب می نماید و آن وسائل را به آنها می پوشاند و می فرماید: هر کس که مانند شما نیست او را بکشید.^۳

□ شمشیر یا ذوالفقار آسمانی

در کتاب شریف «کفایة الأثر فی النصوص علی الائمة الإثنی عشر ع» آمده است که، علقمة بن محمد حضر می گوید:

مولای ما امام صادق ع از پدران گرامیش ع از امیرالمؤمنین علی ع نقل فرموده که آن حضرت فرمود: رسول خدا ص به من فرمود:

یا علی؛ إِنْ قَائِمْنَا ع إِذَا خَرَجَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشْرَ رَجُلًا عَدَدَ رَجَالِ بَدْرٍ، فَإِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ يَكُونُ لَهُ سَيْفٌ

۲- عبقری الحسان (نه جلدی): ۳۰۴/۷.

۱- سورة آل عمران؛ آیه: ۸۳.

۳- نجم الناقب: ۱۸۲.

مغمود ناداه السیف: قم یا ولی الله، فاقتل أعداء الله.

ای علی؛ هنگامی که قائم ما علیه السلام آماده قیام می شود یاران وی. که به تعداد سیصد و سیزده تن مردان جنگ بدر هستند. گرد حضرتش اجتماع می نمایند. وقتی هنگام قیامش فرارسد شمشیر غلاف شده اش گوید: بر خیز ای ولی خدا؛ و دشمنان خدا را بکش.^۱

□ یاران جن

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمودند:

مؤمنین جن او را - مولای ما حجة بن الحسن عجب الله تعالی فرجه السریف - نصرت و یاری خواهند کرد.

مفضل عرض کرد: آیا برای مردم فرشته و جن ظاهر می شوند؟ آن حضرت فرمودند: بلی؛ به خدا قسم با ایشان (مردم) رود رو و سخن می گویند، مانند اینکه شخص با اهل و عیال و فامیل خود سخن می گوید. سپس آن حضرت فرمودند: با او (حضرت مهدی ارواحنا فداء) هر کجا برود می روند و عدد ایشان به عدد ملائکه چهل و شش هزار خواهد بود.^۲

□ اطاعت از یاران امیر عالم

در کتاب «احتجاج» روایت شده است که مولی امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

در آن زمان سازش کنند درنده گان - با یکدیگر - و سایر حیوانات مطیع اصحاب حضرت شوند.^۳

۱ - قطره ای از فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲/ ۸۲۵ به نقل از کفایة الاثر: ۲۶۳، بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۰۳ ح ۷۲.

۲ - مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه: / ۳۲۰ بحار الأنوار: ۵۱/ ۵ ح ۱۰.

۳ - نجم الثاقب: ۱۵۷.

تأثیرات ظهور در نظام آفرینش

یکی از مهم‌ترین مسایل عصر ظهور، تغییرات در نظام آفرینش است.

انسانها مایلند بدانند در سایه دانشهای بیکران که بواسطه آشکار شدن آن به دست ولی اعظم پروردگار انجام می‌گردد، چه تحولاتی در آسمان، زمین و در وجود موجودات و همچنین بشر رخ خواهد داد.

ائمه معصومین علیهم‌السلام از این رویداد بزرگ که در زمان ظهور بوجود خواهد آمد خبر داده‌اند. که در این بخش به گوشه‌ای از آن تحولات مهم پرداخته می‌شود.

□ روزها و ماهای بعد از ظهور حضرت مهدی علیه السلام

امام صادق علیه السلام در ضمن روایتی می فرمایند:

یا مرالله الفلک فی زمانه فیبطیء فی دوره حتی یکون الیوم فی آیامه
کعشرة آیام والشهر کعشرة أشهر والسنة کعشرة سنین من سنیکم.^۱
خداوند در عصر او به چرخ گردون فرمان می دهد که آرامتر بگردد که
مقدار یک روز در روزگار او معادل ۱۰ روز از روزهای شما باشد و هر
ماهی به مقدار ۱۰ ماه و هر سالی به مقدار ۱۰ سال از سالهای شما باشد.
در فرازی دیگر از فرمایش صادق آل محمد علیهم السلام این گونه آمده است:
یا مرالله تعالی الفلک بالبوث و قلّة الحركة فتطول الایام لبذلک و
السنون.

خداوند تبارک و تعالی به فلک دستور می دهد که آرامتر گردش کند با
کند شدن گردش چرخ گردون روزها و ماهها و سالها طولانی می شود.
به آن حضرت عرض کردند: دانشمندان می گویند: اگر گردش فلک
تغییر یابد تباه می شود، فرمود:

آن سخن ملحدان و کافران است، اما مسلمانها راهی به این حرفها
ندارند. خداوند برای رسول گرامیش ماه را شکافت (شق القمر) و
پیش از او برای یوشع بن نون خورشید را برگردانید (رد الشمس) و از

دراز شدن روزهای قیامت خبر داد که هر روزش به مقدار هزار سال از سالهای دنیاست.^۱

□ تربیت کننده زمین

مولای ما امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۲. «و زمین به نور پروردگارش روشن می شود». فرمود:

مربی زمین امام زمان ارواحنا فداه است.

راوی عرض کرد: پس هرگاه خروج نمود چه خواهد شد؟

حضرت فرمود: مردم از روشنایی خورشید و ماه و بی نیاز می شوند و به نور امام - مهدی علیه السلام - اکتفا می کنند.^۳

همچنین مرحوم شیخ مفید در «ارشاد» و مرحوم شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

هرگاه قائم ما علیه السلام برخیزد روشن شود زمین به نور رب زمین و بی نیاز می شوند مردم از روشنایی آفتاب و تاریکی از بین می رود.^۴

□ بی نیازی مردم از نور خورشید و ماه

فضل بن شازان به سند صحیح از مولای ما امام رضا علیه السلام روایت کرده که آن بزرگوار فرمودند:

هرگاه قائم ما علیه السلام قیام نمود، زمین به نور او روشن می شود، و تاریکی از بین می رود همچنین بندگان از روشنی آفتاب و ماه بی نیاز می شوند.

عمر می کند مرد در ملک آن حضرت تا اینکه برای او هزار پسر متولد می شود که برای او دختری متولد نمی شود.

۱- روزگار رهائی: ۲/ ۶۵۷، بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۳۹ در ضمن حدیث ۸۴.

۲- سوره مبارکه زمر؛ آیه: ۶۹.

۳- نجم الثاقب: ۱۶۸.

۴- نجم الثاقب: ۱۶۸.

ظاهر می‌کند زمین گنجهای خود را به گونه‌ای که مردم آنها را بر روی زمین می‌بینند .

هر فردی از شما دنبال کسی باشد که عطیه و صدقات و ذکات و فطر را بپذیرد ، اما احدی را پیدا نمی‌کند که آنها را قبول کند . مردم به سبب آنچه خدای تعالی از فضل خود روزی کرده آنها کرده بی نیاز باشند .^۱

□ برداشته شدن صفتهای بد از انسان

مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: از صفات مهدی علیه السلام آن است که: دست خود را بر سر انسانها می‌گذارد، پس نمی‌ماند مؤمنی مگر آنکه قلبش شدیدتر از پاره آهن می‌شود.^۲ در ادامه آن حضرت می‌فرماید: هر آینه کینه و عداوت از دل‌های بندگان می‌رود.^۳

□ عزتمندی انسانها

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
خدای تعالی بی‌نیازی را در دل‌های مردم می‌افکند.^۴

□ پایان بخش همه غمها و ناکامیها

صید اوصیاء، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:
مقارن ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه سروری در قلب هر مؤمنی داخل می‌شود.^۵

□ پاره‌های جگر زمین

عبدالله بن عباس گفت:

۱- نجم الثاقب : ۱۶۹ .
۲- نجم الثاقب : ۱۶۴ به نقل از کمال الدین .
۳- نجم الثاقب : ۱۶۴ به نقل از خصال شیخ صدوق .
۴- نجم الثاقب : ۱۶۴ به نقل از کشف الغمه .
۵- نجم الثاقب : ۱۹۱ به نقل از کمال الدین .



و اما مهدی علیه السلام آن کسی است که پر می کند زمین را از عدل، چنانچه پر شده از جور و مأمون می شوند (ایمن می شوند) بهائم از درندگان و زمین پاره های جگر خود را بیرون می اندازد. راوی پرسید: پاره های جگر او چیست؟ گفت: مانند ستون از طلا و نقره.^۱

□ تنها خیر و خوبی می ماند و بدی نابود می شود

مولای ما امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

هنگامی که - حضرت مهدی علیه السلام عجل الله تعالی فرجه الشریف - شرق و غرب جهان را تحت سیطره خود درآورد، گرگ و گوسفند در یک مکان زندگی می کنند، کودکان خردسال با مارها و عقربها بازی می کنند و آسیبی به آنها نمی رسد شر از جهان رخت بر می بندد و تنها خیر باقی بماند.^۲

□ دنیا بهشت حیوانات

مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

اگر قائم ما علیه السلام خروج نماید در بین درندگان و چهارپایان صلح می شود، به گونه ای که زنی از عراق تا شام راه می پیماید، نمی گذارد پای خود را مگر بر گیاه و بر سر او زینتهایی است، او را درنده ای به هیجان در نمی آورد و کسی او را نمی ترساند.^۳

□ امنیت وعده داده شده

رسول مقدس اسلام صلی الله علیه و آله در یکی از خطبه های خود در باره تحولات عصر ظهور فرمودند:

.. و تنزع حُمَّة كُلِّ دَابَّةٍ حَتَّى يَدْخُلَ الْوَلِيدُ يَدَهُ فِي فَمِ الْخَنْشِ فَلَا يَضُرُّهُ، وَ يَكُونُ الذَّنْبُ فِي الْغَنَمِ كَأَنَّهُ كَلْبُهَا، وَ تَمَلُّ الْأَرْضُ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَ يَسْلُبُ الْكُفَّارُ مَلِكُهُمْ، وَ لَا يَكُونُ الْمَلِكُ إِلَّا اللَّهُ وَ

۱- نجم الثاقب: ۱۵۹ به نقل از عقد الدار. ۲- روزگار رهایی: ۶۱۹/۲، نجم الثاقب: ۱۵۶.

۳- نجم الثاقب: ۱۵۶، به نقل از خصال مرحوم شیخ صدوق.

للإسلام، و تكون الأرض كفاثور الفضة تنبت نباتها كما كانت على عهد آدم؛ يجتمع النفر القثاء فتشبعهم، و يجتمع النفر على الزمانه فتشبعهم و يكون الفرس يدريهمات.^۱

...گزش هر جنبنده‌ای گرفته می‌شود، به طوری که طفل کوچک دست خود را در دهان افعی می‌نماید و به او ضرر نمی‌رساند.

بچه خوردسال با شیر روبرو می‌شود و به او آسیبی نمی‌رساند. و شیر در میان شتران است که گویا سگ آنها می‌باشد، گرگ در میان گوسفندان است که گویا سگ آنهاست.

اسلام تمام زمین را فرا می‌گیرد و ملک کفار از آنها گرفته می‌شود و حکومتی جز برای خدا و اسلام نیست و زمین همچون خوانی از نقره است. گیاهان را می‌رویاند همان گونه که در عصر حضرت آدم علیه السلام می‌روید. چند نفر در خوردن یک خیار جمع می‌شوند و همه آنها را سیر می‌کند و چند نفر در خوردن یک انار جمع می‌گردند و همه آنان را سیر می‌کند، و قیمت یک اسب چند درهم اندک است.

□ بهشت در دنیا و میهمانی جاودان الهی

پدر دانش‌ها، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

هنگامی که قیام کند حضرت مهدی ارواحنا فداه) - در زمان دولت باهر النورش - مؤمن پرنده‌ای از آسمان طلب می‌کند، ذبح کرده و می‌پزد گوشتش را می‌خورد و استخوانش را نمی‌شکند، بعد از آن به همان پرنده می‌گوید:

احی بأذن الله؛ فیحیی و یطیر.

زنده شو به اذن خدا؛ پس آن پرنده زنده شده و پرواز می‌کند.

همینطور آهوان صحراها، نوری درخشنده شهرها را فرا می‌گیرد که دیگر احتیاج به خورشید و ماه نیست، و در روی زمین هیچ موجود

۱- دولت کریمه امام زمان علیه السلام؛ ۴۲، به نقل از التشریف بالمَن؛ ۲۹۹.



آزار دهنده‌ای نخواهد بود، و هیچ شرّ و بدی و سم مسموم کننده‌ای نخواهد بود، بساط فساد از روی زمین برچیده می‌شود زیرا مردمان در یک میهمانی آسمانی دعوت شده‌اند، و دعوت کننده زمینی نیست. همچنین شیطان نمی‌تواند مردم را وسوسه کند و حسادتی نیست و کوچکترین فسادی نخواهد بود.

هیچ خاری بر زمین و درختان نمی‌روید، زراعت‌های مردم همیشه سرسبز و خرم خواهد بود به گونه‌ایی که هر چه از آن بردارند بلا فاصله به حالت خود بروید، هنگامی که شخصی لباسی را به فرزندش بپوشاند آن لباس به همراه بدن آن فرزند بزرگ می‌شود، - هیچ گاه کثیف و آلوده نگردد - و به هر رنگی که فرزند بخواهد درآید. اگر مرد کافری داخل سنگی سخت، یا پناهگاهی در سنگلاخها، یا درختی پنهان شود آن سنگ و درخت و مکانی که پنهان شده، به قدرت خدا به سخن در آید تا آنکه گوید:

یا مؤمن؛ خلفی کافر فخذوه فیؤخذ و یقتل.

ای مؤمن؛ در پشت من کافری پنهان شده او را بگیر.

آن انسان مؤمن او را می‌گیرد و می‌کشد.

شیطان جسمی و بدنی را که در آن ساکن شود نمی‌یابد، مؤمنان با ملائکه مصافحه می‌کنند و اخبار را از آنان می‌شنوند و مردگان زنده می‌گردند و در نزد هم گرد می‌آیند.^۱

□ در باب تکمیل عقول

در کتابهای «خرائج» مرحوم راوندی و «کمال الدین» مرحوم صدوق روایت شده از مولای ما امام باقر ع که فرمودند:

هرگاه قائم ما (ع) خروج کرد دست خود را بر سر بندگان می‌گذارد و جمع می‌نماید به سبب آن عقلهای آنها را و کامل می‌گردد خردهای

ایشان^۱.

□ چنین شخصی نایاب است

مرحوم شیخ کلینی روایت کرده که سعید بن حسن گفت: مولای ما امام باقر علیه السلام به من فرمود: آیا می آید احدی از شماها نزد برادر خود و دست خود را در جیب داخل کند و حاجتش را بر می دارد و آن برادر او را منع نمی کند؟ گفتم: چنین شخصی در میان خود نمی شناسم.

پس حضرت فرمود: پس خیری نیست در این حال یعنی مقامی و کمال بر ایشان نیست. پرسیدم که: با این حال آیا هلاکت است؟ فرمود: نه، به درستی که این گروه هنوز عقلاهایشان به ایشان داده نشده.^۲

در کتاب «خصائص» شیخ مفید رحمته الله می گوید:

مردی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: اصحاب ما در کوفه جماعت بسیار هستند اگر می فرمودی ایشان را هر آینه اطاعت می کردند و متابعت می نمودند.

امام علیه السلام فرمود: آیا یکی از آنها نزد برادرش می آید و حاجت خود را از آن می گیرد؟ عرض نمود: نه.

فرمود: پس ایشان به خونهای خود بخیل ترند.

آنگاه فرمود: به درستی که مردم در آرامی و آسایش هستند و با ایشان مناکحه می کنیم از یکدیگر ارث می بریم و حد بر ایشان اقامه می کنیم و امانت ایشان را رد می کنیم. چون برخیزد قائم علیه السلام آن وقت وضعی در میان می آید که مرد به سوی کیسه برادر خود می رود و حاجت خود را می گیرد، پس او منع نمی کند.^۳

۲- نجم الثاقب: ۱۶۳-۱۶۴.

۱- کمال الدین: ۲/۵۹۶ ح ۲۲.

۳- نجم الثاقب: ۱۶۳-۱۶۴.



□ توانمندی های شگفت

مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

آن جناب - حضرت مهدی علیه السلام - دست خود را بر سر عباد بگذارد پس مؤمنی نماند مگر اینکه دلش سخت تر از پاره آهن شود و بدهد خداوند - به مؤمن - قوت چهل مرد را.^۱

□ شجاعت میراث ابرار

در کتاب «بصائر الدرجات» صفار رحمته الله روایت کرده است که امام باقر علیه السلام

فرمودند:

هنگامی که واقع شود امر ما، و بیاید مهدی ما مردی از شیعیان ما جری تر (شجاع تر) از شیر و گذارنده تر از نیزه (سریعتر و چابکتر) می گردد، پایمال می کند دشمن ما را با پای خود می زند و او را با کف خود و این در وقت نزول رحمت خداوند و فرج اوست بر بندگان.^۲

□ توانمندی شگفت در بینایی چشم

امام صادق علیه السلام در توصیف دوران با شکوه ظهور امام زمان ارواحنا فداه

می فرمایند:

بمد الله لشیعتنا فی أسماعهم و أبصارهم حتی لا یکون بینهم و بین قائمهم علیه السلام حجاب، یرید یکلمهم فیسمعونه و ینظرون إلیه فی مکانه. در آن دوران خداوند در گوش و چشم شیعیان ما چنان نیرویی قرار می دهد که میان آنها و حضرت مهدی علیه السلام حجاب و پرده ای حائل نمی شود. اگر امام علیه السلام بخواهد در همان مکان خود با آنان سخن می گوید و آنان جمال دلربای او را می بینند و صدای دلنشینش را می شنوند.^۳

۱- نجم الثاقب: ۱۶۸.

۲- نجم الثاقب: ۱۶۸.

۳- فطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲/ ۷۹۵، به نقل از الصراط المستقیم: ۲/ ۲۶۲.

□ کشته شدن شیطان

در کتاب «انوار المضيئه» از سید علی بن عبد الحمید روایت است که: مولای ما امام صادق ع در تفسیر آیه شریفه، ﴿فَأَنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴾ * «خداوند فرمود - به شیطان - پس تو را مهلت خواهد بود تا آن وقت معلوم». فرمودند:

وقت معلوم روز برخاستن قائم ع است، پس خداوند او را مبعوث کند. در مسجد کوفه است که ابلیس می آید تا اینکه به زانوهای می افتد و می گوید: یاویلا از این روز.

آنگاه - آن حضرت - موی پیشانی او را می گیرد و گردنش را می زند؛ این است روز وقت معلوم.^۲

□ ریشه کن شدن فساد

شرف الدین نجفی ع از وهب بن جمیع نقل کرده که او از حضرت عبدالله امام جعفر صادق ع، پرسیدم: از ابلیس، در کلام خداوند متعال که می فرماید: ﴿رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ * قَالَ فَأَنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. «- شیطان گفت - به پروردگار: مرا مهلت بده مرا تا روزی که بندگان برانگیخته شوند. پس خداوند فرمود: پس به درستی تو را مهلت دادم تا روز و وقت معلوم».

آن - وقت معلوم - چه روزی است؟

مولای ما امام صادق ع فرمودند: ای وهب؛ آیا گمان می کنی که آن روز روزی است که خداوند مُردگان را برمی انگیزاند ولیکن خداوند متعال ابلیس را مهلت داد تا روزی که خروج می کند قائم ما ع، پس می گیرد ناصیه او (موی چو پیشانی) را و گردن او را می زند و آن روز، وقت معلوم است.^۳

۲- نجم الثاقب: ۱۶۲.

۱- سوره حجر: آیه: ۲۸، ۳۷.

۳- تفسیر برهان: ۲/۳۴۳ ح ۸، ۷، ۶.



منابع و مصادر

قرآن کریم

- ۱ - نهج البلاغه: فیض الاسلام.
- ۲ - اصول کافی: تألیف؛ مرحوم کلینی. (چهار جلدی).
- ۳ - اثبات الهداة (سه جلدی): تألیف؛ مرحوم شیخ حرّ عاملی.
- ۴ - انوار المشعشعین: شیخ محمد علی بن حسین نائینی اردستانی کچوئی قمی؛ متوفای ۱۳۳۵ هجری قمری.
- ۵ - امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور: تألیف؛ مرحوم آیه الله سید محمد کاظم قزوینی. تاریخ چاپ؛ زمستان ۱۳۸۴.
- ۶ - بحار الأنوار: تألیف؛ مرحوم علامه شهیر محمد باقر مجلسی.
- ۷ - البرهان فی تفسیر القرآن: تألیف؛ علامه خبیر هاشم حسینی بحرانی رحمته الله. تاریخ چاپ؛ ۱۳۷۴ شمسی.
- ۸ - جمال الأسبوع تألیف؛ عالم جلیل القدر سید علی بن طاووس رحمته الله.
- ۹ - دولت کریمه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تألیف؛ استاد سید مرتضی مجتهدی سیستانی.

۱۰ - دار السلام: تألیف؛ مرحوم شیخ محمود عراقی میثمی. تاریخ چاپ؛ ۱۳۸۰.

۱۱ - روزگار رهایی: (ترجمه یوم الخلاص)، تألیف؛ کامل سلیمان. تاریخ چاپ؛



- ۱۲ - صحیفه کامله سجادیه؛ مجموعه دعاهای ارزشمند امام سجاد علیه السلام
- ۱۳ - صحیفه مهدیه (مترجم)؛ تألیف؛ استاد حجّة الاسلام سید مرتضی مجتهدی .
تاریخ چاپ؛ ۱۳۸۳ .
- ۱۴ - صحیفه الابرار؛ تألیف؛ علامه میرزا محمد تقی ملقب به حجّة الاسلام نیر تبریزی .
- ۱۵ - عبقری الحسان (نه جلدی)؛ تألیف؛ مرحوم آیه الله شیخ علی اکبر نهاوندی .
- ۱۶ - علل الشرایع؛ تألیف؛ مرحوم شیخ صدوق با ترجمه مرحوم سید محمد جواد ذهنی تاریخ چاپ؛ ۱۳۸۴ .
- ۱۷ - عقد الدرر؛ تألیف؛ یوسف بن یحیی بن علی بن مقدسی .
- ۱۸ - قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام؛ تألیف؛ مرحوم علامه سید احمد مستنبط . تاریخ چاپ؛ ۱۳۸۱ ..
- ۱۹ - کتاب الغیبة؛ تألیف؛ شیخ ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی رضی الله عنه از اعلام قرن چهارم .
- ۲۰ - کمال الدین و تمام النعمة؛ تألیف؛ مرحوم شیخ صدوق با ترجمه مرحوم آیه الله کمره‌ای .
- ۲۱ - معانی الأخبار؛ تألیف؛ مرحوم شیخ صدوق .
- ۲۲ - مهدی موعود علیه السلام؛ تألیف؛ مرحوم علامه مجلسی .
- ۲۳ - موعود امم؛ تألیف؛ شیخ عباس الرئیس کرمانی .
- ۲۴ - معاجز الامام المهدی علیه السلام؛ تألیف؛ علامه خبیر هاشم حسینی بحرانی رضی الله عنه .
- ۲۵ - مدینه المعاجز (سه جلدی)؛ تألیف؛ علامه خبیر هاشم حسینی بحرانی رضی الله عنه .
- ۲۶ - منتخب التواریخ؛ تألیف؛ مرحوم ملا هاشم خراسانی .
- ۲۷ - منتهی الآمال (یک جلدی)؛ تألیف؛ مرحوم محدث قمی .
- ۲۸ - نجم الثاقب؛ تألیف؛ مرحوم محدث نوری .
- ۲۹ - نوادر المعجزات؛ تألیف؛ مرحوم ابو جعفر محمد طبری .